



راحمه سرفه

«نگاهی نو به موضوع کاهش جمعیت در
خانواده‌های حسینی»

شناسنامه

سرشناسه: جمعی از پژوهشگران
عنوان: با بچه‌هایم، سر یک سفره
مشخصات ظاهری: ۲۳۹ ص
فروست: سری کتاب‌های عاشورایی
وضعیت: فهرست نویسی: فیپا
یادداشت: کتابنامه
موضوع: نگاهی نو به عوامل کاهش جمعیت در خانواده‌های حسینی.

نگارش جمعی از پژوهشگران

گرافیک و صفحه‌آرایی: سجاد روح‌الهی - یاسر امامی

تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

قیمت: ۴۸۰۰۰ تومان

مرکز پخش

تهران، خیابان ولیعصر، خیابان زرتشت غربی، ساختمان
شهید نواب، طبقه سوم

۰۲۱۸۸۹۶۲۴۴-۰۲۱۸۸۹۶۲۴۵

فهرست

۵	درآمد
۱۷	مَجْلَسِ اوّل: سر سفرهٔ بچه های حسین علیه السلام !
۳۷	مجلس دوم: یک نان آور بیشتر!
۶۱	مجلس سوم: به سختی اش می ارزد!
۸۳	مجلس چهارم: سفرهٔ تنهایی
۱۰۵	مجلس پنجم: سر کدام سفره نشسته ای؟
۱۲۵	مجلس ششم: سفره گردانت کیست؟!
۱۴۵	مجلس هفتم: سفره را او پهن می کند!
۱۶۷	مجلس هشتم: تربیتش با ما!
۱۸۹	مجلس نهم: حمایت عباسی
۲۰۹	مجلس دهم: سفرهٔ همیشه باز!
۲۲۵	کتابنامه

درآمد

حسین علیه السلام با خانواده به کربلا آمده است؛ اما چرا؟ کار به جنگ و کشتار رسید. بوی اسارت و آزار می‌آید. این‌ها کجا و کودک و نوجوان و زن و عیال کجا؟! چقدر خانواده‌باران است کربلای حسین!

مگر نمی‌شد که این‌ها از مردان نظامی جدا شوند و برگردند و نباشند؟ حسین علیه السلام در عاشورا کشته شد و در خاک کربلا آرمید؛ اما نامش جوشید و قیامش ماندگار شد. چگونه می‌شود؟! مگر مردانش را نکشتند و زنانش را اسیر نکردند و کودکانش آواره بیابان نشدند؟ پس چطور شد که گوش تاریخ پر شد از شور و شعور عاشورا؟!

جنگ است و خانواده! راز ماجرا اینجا است؛ این داستان خطیر را «خانواده» منتشر می‌کنند؛ همان خواهر زجرکشیده، همان برادر بازو بریده، همان پسر گلودریده، همان فرزند قطع‌قطعه شده، همان زنان داغ‌دیده، همان غیرنظامیان دست‌بسته، همان شش‌ماهه و سه‌ساله و پنج‌ساله و یازده‌ساله و سیزده‌ساله. بله، همان‌ها بودند که این «نبأ عظیم» را در دالان تاریخ بازتاب دادند!

خدا حسین علیه السلام را دوست دارد و حسین علیه السلام خدا را و فرزندان خود را؛ برای همین هم، گوش به فرمان خدا می‌دهد و آنان را می‌آورد تا «رسانه عاشورا» باشند و آینه ماجرا را رقم بزنند. **اگر خانواده حسین علیه السلام نبود،** همه چیز همان‌جا تمام می‌شد و «کربلا در کربلا می‌مأند». همه دیدیم که داستان کربلا در عصر عاشورا پایان نیافت و از فردایش، عصر عاشورا، در تاریخ آغاز شد.

آری، حسین علیه السلام به کربلا آمد و در کربلا نماند؛ جاری شد در کوفه، در شام، در مدینه، در مکه و روزه‌روز در ازای تاریخ. حسین علیه السلام خانواده‌اش را تا کربلا آورد و همان خانواده حسین علیه السلام را از کربلا بردند و در عالم منتشر کردند. در این «جریان رسانه‌ای» هریک از اعضای آن خانواده مسئولیتی دارد؛ از نوزاد شش‌ماهه تا دختر سه‌ساله و خواهر پنجاه و چهارساله، هر کدام تکلیفی دارند؛ یکی با گلوی بریده، غربت پدر را فریاد می‌زند و دیگری





با فرقِ دونیم شده، مظلومیتش را؛ یکی در گودیِ قتلگاه پیام پدرش را به گوش شیعیان می‌رساند که: «شِيعَتِي مَهْمَا شَرِئْتُمْ مَاءَ عَذْبٍ قَاذِرُونِي» و دیگری در خرابهٔ شام طبل رسواییِ یزید را می‌کوبد. آن یکی در مجلس ابن‌زیاد نامسلمانیِ قاتلانِ حسین (علیه السلام) را به تصویر می‌کشد و همین‌طور از کربلا تا مدینه و از مدینه تا تمام جهان، **حسین (علیه السلام) را تکثیر می‌کند؛** دست به دست، سینه به سینه، دهان به دهان، گوش به گوش. بله، **خانوادهٔ حسین (علیه السلام) ادامهٔ اویند!** اگر نبودند، پیام و راه و نام امام (علیه السلام) در کربلا می‌ماند که می‌ماند.

خانوادهٔ ابا عبدالله (علیه السلام) قرن‌هاست سفره‌ای گسترده‌اند و هر بار جرعه‌ای از این خوان، به جانِ ما می‌ریزند. حسین (علیه السلام) را می‌بینیم که شادمان دورِ این سفره چرخ می‌زند، با لبخندش مهمان‌نوازی می‌کند، برای مهمان‌های جدید آغوشِ باز می‌گشاید؛ هرکسی را که فکرش را بکنید، دعوت می‌کند:

بفرمایید. اینجا جای شماست.

بیایید «سرِ سفرهٔ فرزندانم» بنشینید؛ بفرمایید!

و ما چقدر خوشبختیم که سرِ این سفره، بزرگ‌شده‌ایم. با تَرَبُّتش کاممان را برداشته‌اند؛ با لالاییِ مادرش به خواب رفته‌ایم؛ با نام پدرش بیدارمان کرده‌اند؛ با اشک برای گُلویِ پسرش شیرمان داده‌اند؛ با توسل به بازویِ برادرش بیمه‌مان کرده‌اند، با وصفِ خواهرش صبور بارمان آورده‌اند و به امید یاریِ آخرینِ فرزندش دعایِ ظهور خوانده‌اند؛ واقعاً که این خانواده چقدر در تاروپود ما تنیده‌اند. خدایا شکر!

شکر خدا که نان شب ما حسین شد

داریم با «حسین حسین» پیر می‌شویم

ممنون لطفِ مادرِ این خانواده‌ایم

خوشحال از این جوانیِ ازدست‌داده‌ایم^۱

ما نمک پروردهٔ این سفره‌ایم. اگر نامی و نانی داریم همه را سر این سفره به ما داده‌اند و به برکت این سفره زندگی‌هایمان نورباران است. حالانویست ماست که به صدای «هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يَنْصُرُنِي» پاسخ دهیم؛ لیبکی بگویم به بلندای تاریخ و صدایمان را به صدای یارانش در کربلا گره بزنیم: «لَبَّيْكَ، دَاعِيَ اللَّهِ، إِنَّكَ لَمْ تُجِبْكَ بَدَنِي عِنْدَ اسْتِغَاثَتِكَ وَ لِسَانِي عِنْدَ اسْتِنَاثِكَ، فَقَدْ أَجَابَكَ قَلْبِي وَ سَمْعِي وَ بَصْرِي.» (دعوت را لیبک، ای دعوت‌کننده به راه خدا! ندایت را با جان و دل پذیرفتم. اگر آن روز بدنی نداشتم تا با آن کمک‌خواهی‌ات را اجابت کنم و زبانی نداشتم تا یاری‌خواهی‌ات را پذیرا شوم، امروز دل و گوش و چشم من اجابت می‌کند دعوت را.)

از طرف دیگر، می‌دانیم که پدران و مادرانمان مهر ارباب را از پدران و مادران‌شان به ارث برده‌اند؛ خودشان هم ما را با عشق اهل بیت (علیهم‌السلام) بزرگ کرده‌اند. ما نیز فرزندان و نسل‌مان را سر همین سفره می‌بریم و شاهد ولایت را در جان‌شان می‌نشانیم. پس، پس از فرزندان اباعبدالله (علیه‌السلام)، ما نیز در گستردهٔ این سفره و رونق این سرا نقش داشته و داریم، و چه افتخاری بالاتر از این؟! حسین با فرزندان‌ش آمد و ما هم با فرزندان‌مان آییم؛ ما وارث ثاراللهیم و فرزندان‌ی را که از جان و دل دوست داریم و با خون دل بزرگ کرده‌ایم، فدای خون خدا می‌کنیم.

گفتیم که نام و یاد حسین (علیه‌السلام) را فرزندان‌ش ادامه دادند؛ این ذات و قانون اجتماع است. پس ما هم اگر دوست داریم ادامه پیدا کنیم، اگر دچار «درد جاودانگی» هستیم و اگر میل به ماندن داریم، بهترین راه آن، فرزندآوری است و نسل‌پروری. بله، تکثیر در نسل «سنت الهی» است.

همهٔ این برکت‌ها و نعمت‌ها بر پیش‌فرضی سوار می‌شود و آن «اهمیت فرزند» است؛ هم در بودنش (کمی) و هم در چگونه‌بودنش (کیفی). اگر فرزندی در کار نباشد، همهٔ این رخدادهای بزرگ و کوچک محو می‌شوند.

بخش عظیمی از جریان‌های تاریخ را در امتداد نسل می‌توانیم سراغ





بگیریم. تولیدمثل، لازمه استمرار هستی است و بدون آمدن نسل‌های پی‌درپی، اصولاً فلسفه تاریخ شکل نمی‌گیرد. ما با فرزندآوری و تکریم فرزندانمان، زندگی و مرگ بهتری داریم؛ **در حیات آسوده‌تریم و در ممات ماندگارتر.**

با نگاهی نو به موضوع کاهش جمعیت در خانواده‌های حسینی
پرداختیم و نام این گفتگوها را «**با بچه‌هایم، سربیک سفره!**» گذاشتیم. «با بچه‌هایم، سربیک سفره!» دو راز مهم در سینه دارد. **حرف اول** که بیشتر گفتگوی ما در این کتاب را به خود اختصاص داده است این است که «**پدر و مادرها هم سربیک سفره بچه‌هایند!**» سربیک سفره بچه‌هایند، یعنی چه؟ یعنی سفره برکت وجود فرزندان، جلوی پدر و مادر پهن است؛ یعنی فرزند سپر بلای شماست. الآن خیلی از خانواده‌ها فکر می‌کنند که فقط آن‌ها سپر بلای فرزندان‌شان هستند؛ در حالی‌که ما روایات متعدد داریم که فرزند را برای والدین موجب خیر و برکت می‌داند و بلا و گرفتاری به خاطر فرزندان از آن‌ها دور می‌شود. پس ما و فرزندانمان باهم سربیک سفره نشسته‌ایم و فرزندانمان مایه برکت و بقای سفره زندگی‌مان هستند؛ یعنی فرزند، فقط نان‌خور نیست، بلکه نان‌آور هم هست؛ یعنی ما نسل در نسل در پناه حسین علیه السلام و سربیک سفره ابی‌عبدالله علیه السلام نشسته‌ایم و همان‌گونه که ابی‌عبدالله علیه السلام از برکت فرزندان‌ش در عالم منتشر شده، ما نیز از برکت فرزندانمان در عالم منتشر می‌شویم، خوش‌نام و جاودان می‌مانیم و در زمان حیاتمان نیز از برکات مادی و معنوی این فرزندانِ امام حسینی روزی می‌خوریم و توشه آخرت خود را سنگین و رنگین می‌کنیم.

اما حرف دوم که در این کتاب به آن هم اشاره‌ای داریم آن است که ما می‌توانیم با فرزندان امام حسینی و زینبی خود، این سفره حسینی را رونق دهیم و آن را نسل به نسل، دست به دست کنیم تا راه حسین علیه السلام و فرزندان‌ش گم نشود و هرچه زودتر، یارانی برای آخرین فرزند حسین علیه السلام، یعنی حضرت ولی عصر علیه السلام تربیت و آماده شوند. البته سفره انواعی دارد؛

گاهی «سفره شفا بخش» است که به قدرِ نانِ تبرکی هم برای شفای بیماری‌ها کافی است و از برکت بانیان روضه‌های ابا عبدالله (ع) این سفره هرساله پهن می‌شود. گاهی این سفره «سفره آرام بخش» است که اشکی در مجالس حسین (ع) و در عزای سالار شهیدان می‌ریزم تا سبکی قلبمان باشد و روشنی دلمان در گرفتاری‌ها و مصائب دنیا و دل آراممان باشد که این همان توصیه امام رضا (ع) به پسر شیب است و با روضه ذاکرین و مادحین اهل بیت (ع) محقق می‌شود. گاهی ارزشمندتر است و بالاتر؛ اینجا سفره «سفره نجات بخش» است، از تاریکی جهالت و نادانی. در این سفره توسط وعاظ و سخنرانان و پای منبرهای سیدالشهدا (ع) نور می‌نوشیم، معرفت می‌آموزیم و زندگی و عقلمان روشن می‌شود؛ این همان سفره‌ای است که حضرت در زیارت اربعین فرمودند: «لَيْسَتْ نَقْدَ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَةِ» و لذا است که استاد فاطمی‌نیا می‌فرمودند که آن اشکِ چشمی آتشِ جهنم خاموش‌کن خواهد بود که معرفت بالایی داشته باشد و هرچه معرفت بالاتر، اشک بر سیدالشهدا (ع) آتش خاموش‌کن‌تر. این متن را با این دغدغه آماده کرده‌ایم که: «فرزند داشتن مهم است؛ اما جامعه ما از آن دوری می‌کند.» با بحث‌های کارشناسی و بررسی‌های چندجانبه با اساتید محترم در مسئله جمعیت و روزها هم‌فکری و تضارب آراء، رسیده‌ایم به اینکه «برکت فرزند» را انتخاب کنیم و به پاسخ این سؤال بپردازیم که چه عواملی باعث شده که عده‌ای از خانواده‌ها نگاه خوبی به این برکت زندگی نداشته باشند و خودشان را از آن محروم کنند. چرا خانواده‌های امام حسینی هم دارند آب می‌روند و کوچک و کوچک‌تر می‌شوند؟

اجتماع قلوب و هم‌بستگی اجتماعی و تغییر نگاه به مقوله جمعیت، شاید پایان‌دهنده بسیاری از مشکلات کنونی جامعه ما باشد. اگر آمار طلاق بالا رفته، اگر آرامش، گمشده بعضی از خانواده‌ها شده، اگر ارزش‌ها جای خود را به ضدارزش‌ها داده‌اند، اگر مهدکودک‌ها و خانه‌های





سالمدان برای گسترش در حال رقابت با یکدیگرند، اگر آمار ازدواج و فرزندآوری در سراسری افتاده است؛ همگی به خاطر این است که نگاه و دیدگاه ما تغییر پیدا کرده است.

تنها راه نجات ما از این طوفان تنهایی جامعه، سوار شدن بر کشتی حسین بن علی علیه السلام است. باید بدانیم وقتی سوار کشتی هستیم، سوار شدنش به ضرر همه است؛ یا همه باهم به مقصد می‌رسیم یا همه باهم غرق می‌شویم. باید جلوی رخنه‌ها را بگیریم و نگذاریم تنهایی طلبی جای همدلی را بگیرد. خداوند متعال حسین علیه السلام را کشتی نجات بشریت قرار داده است و سفره‌ای پهن کرده تا انسان‌ها با نشستن سر سفره او و فرزندانش از طوفان تنهایی به جامعه‌ای بانشاط و **ایرانی جوان** دست پیدا کنند.

این روایت که به دنبال تحقق حس مسئولیت‌پذیری و هم‌بستگی، و تغییر نگاه به مقوله جمعیت در بین عزاداران و عاشقان حسینی است، تنها راه نجات کشور از سونامی سالمندی، افسردگی و ضعف و ناتوانی خانواده و جامعه و ایجاد نشاط و امنیت در جامعه را هم‌بستگی و مسئولیت اجتماعی در **تشکیل خانواده کامل، سر سفره حسین علیه السلام** و فرزندانش معرفی می‌کند. لازمه این مسئولیت‌پذیری اجتماعی تغییر نگاه عمومی به مسئله فرزندخواهی و افزایش جمعیت است؛ به گونه‌ای که نگاه جامعه به این سمت برود که فرزندان تنها سر سفره ما نیستند بلکه ما هم سر سفره آن‌ها نشسته‌ایم.

مجموعه حاضر با عنوان **با بچه‌هایم، سر یک سفره!** (نگاهی نو به موضوع کاهش جمعیت در خانواده‌های حسینی)، روایتی است از تقابل دو نگاه واقع‌بینانه و غیرواقعی و یا به تعبیر دیگر دو نگاه الهی و غیرالهی به فرزند، که از دوه دهه گذشته شروع شده است. شیاطین جن و انس برای به‌زاند آوردن انسانیت، همواره به دنبال تنها کردن تن‌های آدمی هستند و انبیاء و اولیای الهی برای خوشبخت کردن انسان‌ها، همواره به دنبال

هم‌آهنگ کردن دل‌ها و جان‌های مردم. ما در این نوشتار دغدغه داریم تا ذهن و زبان مبلغان گرامی و دلسوز برای دین و جامعه را در راستای دغدغه جدی مقام معظم رهبری در حوزه جمعیت پُرکنیم؛ چراکه ایشان در سال‌های گذشته بیش از ۴۰ مرتبه بر موضوع جمعیت تأکید فرموده و به بیان‌های مختلف نسبت به این مسئله جدی جامعه هشدار داده‌اند و همه ما را مورد خطاب قرار داده‌اند. ایشان در یکی از مهم‌ترین تذکراتشان فرمودند: «... مسئله فرزندآوری و مسئله نسل بسیار مهم است؛ این موضوعی است که بنده بارها در این چند سال اخیر تکیه کرده‌ام و تأکید کرده‌ام، ولی متأسفانه حالا که انسان نتایج را نگاه می‌کند، معلوم می‌شود که خیلی این تأکیده‌ها تأثیر زیادی نداشته. این‌ها احتیاج دارد به قانون، احتیاج دارد به دنبال‌گیری جدی دستگاه‌های اجرایی و بایستی به‌جند مسئله فرزندآوری را مهم دانست و از پیری جمعیت ترسید. حالا خارجی‌ها را کار نداریم؛ دشمن، دشمن است؛ اما بعضی کج‌سلیقگی‌ها را متأسفانه آدم در داخل مشاهده می‌کند (یک جایی خواندم) که می‌گویند: «آقا! پیری جمعیت اشکالی ندارد!» چطور اشکالی ندارد؟ یکی از پُرفایده‌ترین ثروت‌های یک کشور، جمعیت جوان در یک کشور است که ما بحمدالله از اوایل انقلاب تا امروز برخوردار بوده‌ایم و اگر بنا باشد بعداً برخوردار نباشیم، یقیناً عقب خواهیم ماند...»^۱

راهبردها و سیاست کلان محتوایی

محصول تبلیغی و فیش منبر کاملی که در اختیار شما عزیزان قرار دارد با رویکردی علمی و تبلیغی و با نگاهی نو به موضوع کاهش جمعیت و موانع رشد درست جمعیتی پرداخته و در عین توجه به نکات علمی، دقیق و کارشناسی شده؛ از روش‌های تولید محتوای روش‌مند، جذاب و اثرگذار بهره برده است. مدل و روش پاسخ‌گویی به نظام مسائل جمع‌آوری شده





حول این موضوع با نگاه حاکمیتی نبوده و این مسئله اجتماعی را بیشتر با نگاه فردی و خانوادگی مورد بحث قرار داده و دست مبلغان را برای تنظیم بحث متناسب با مخاطب خود باز گذاشته است.

البته این حرف‌ها به معنای آن نیست که همه خانواده‌ها باید چهار یا مثلاً پنج فرزند داشته باشند. ما، تفاوت شرایط، مشکلات، بیماری‌ها و مانند این مسائل را قبول داریم و یک تعداد مشخص را برای فرزند، ضروری و استاندارد نمی‌دانیم؛ اما می‌خواهیم در این جلسات به شما و خودمان ثابت کنیم که می‌شود نگاهمان را درست کنیم، برخی مشکلات را که توهمی بود از ذهنمان بیرون کنیم، بعضی از مشکلات را با درست دیدن ماجرایی برای خودمان حل کنیم، پاره‌ای از مشکلات و حرف‌ها را به جان و دل بپذیریم و به خاطر ارزش و اهمیت موضوع با آن کنار بیاییم و خلاصه در حد توانمان، سفره خودمان را کوچک نکرده، در گسترش نسل امام حسینی‌ها سهیم بوده و خودمان را از این برکات محروم نکنیم.

متن حاضر برای مبلغان دو آورده جدی دارد؛ اول آنکه برای موضوع کاهش جمعیت و مصیبتی که دارد به سراغ زندگی همه ما می‌آید ایجاد مسئله و دغدغه می‌کند؛ دوم آنکه توانمندی لازم برای مقابله و پاسخ‌گویی کامل به دغدغه‌ها و شبهات مردم در حوزه موضوع جمعیت را فراهم می‌کند.

در این مجموعه، در ده مجلس، درباره این موضوعات سخن خواهیم گفت:

مجلس اول: سر سفره بچه‌های حسین علیه السلام!

«هر ساله محرم، همه عاشقان و دوست‌داران حسین علیه السلام دور سفره‌ای جمع می‌شوند و تجدید پیمان می‌کنند. ما به دنبال آن هستیم تا بگوییم فرزندان حسین علیه السلام در رساندن کربلا و عاشورا به ما نقش بسیار مهمی داشتند و ما در واقع سر سفره فرزندان امام حسین علیه السلام نشسته‌ایم.»

مجلس دوم: یک نان آور بیشتر!

«تبیین این موضوع که روزی فرزند تضمین شده و او در واقع نان آور خانه من و شماست؛ برای اینکه بدانیم فرزند فقط نان خور نیست، بلکه ما هم سر سفره آن‌ها نشسته‌ایم.»

مجلس سوم: به سختی اش می‌ارزد!

«فرزند شیرینی زندگی است. رنج این شیرینی را هم نمی‌شود نادیده گرفت؛ اما نوع نگاه ما به زندگی است که شیرینی این رنج‌ها را چندین برابر می‌کند و راز رنج شیرین کربلایی‌ها همین است؛ کافی است زندگی را از بالا ببینیم»

مجلس چهارم: سفره تنهایی

«خانواده سیدالشهدا علیه السلام در کربلا پشت به پشت هم ایستادند تا عصای دست پدر و بزرگ خانواده باشند. خانواده‌ای حسینی است که بتواند با الگوگیری از سیدالشهدا علیه السلام رنج و تنهایی کهن سالی را نابود کند»

مجلس پنجم: سر کدام سفره نشسته‌ای؟

«مبارزه با حسین علیه السلام در کربلا تمام نشد! ادامه دهندگان راه بنی‌امیه امروز نیز با استحاله فرهنگی و شگردهای آن، برای تغییر ارزش‌های حسینی می‌کوشند و هنوز می‌خواهند نسل حسینی در زمین وجود نداشته باشد.»

مجلس ششم: سفره گردانت کیست؟!

«سفره‌گردان عالم خداست و همه زندگی ما در دست اوست؛ پس باید دل به او داد و خود را سر خوان نعمت او دید، و از حرف‌ها و بهانه‌گیری‌های مردم عبور کرد!»





مجلس هفتم: سفره را او پهن می کند!

«مادری، مهم ترین و اثرگذارترین جایگاه اجتماعی است. آینده بشریت و تربیت نسلی حسینی که یاوران مهدی علیه السلام باشند به دست مادرانی است که با لطف و مهرشان به سیدالشهدا علیه السلام، فرزندان حسینی تربیت می کنند.»

مجلس هشتم: تربیتش با ما!

«فرزندِ بیشتر مانع تربیت نیست، بلکه خود ابزار مهمی برای تربیت است؛ لقمه حلال و سفره حسین علیه السلام کار را درست می کنند.»

مجلس نهم: حمایت عباسی

«تبیین ضرورت و نحوه برخورد مسئولانه همه مردم برای موضوع افزایش نسل به عنوان بهترین راه حل مشکل بحران جمعیت به مدل حمایت عباسی»

مجلس دهم: سفره همیشه باز!

«نگاهی به عبادت های سیدالشهدا علیه السلام و نقش خانواده حسین علیه السلام در این عبادت ها. تبیین نقش خانواده و فرزندان در رشد معنوی انسان با نگاهی به عبادت های سیدالشهدا علیه السلام در کربلا»

مجموعه حاضر به سفارش اداره امور مبلغین سازمان تبلیغات اسلامی و با مشورت و بهره مندی از کتاب ها و نظرهای استادان و بزرگان در حوزه تبلیغ و تولید سخنرانی و کارشناسان حوزه جمعیت، از جمله حجت الاسلام محسن عباسی ولدی، حجت الاسلام سید علی اصغر علوی، حجت الاسلام صدرا بهرامی، حجت الاسلام مسلم وافی، حجت الاسلام جنتی و دکتر صالح



قاسمی تألیف شده است.



در اینجا از تمام پژوهشگران عزیزی که ما را در تولید این مجموعه
گران سنگ یاری کردند، صمیمانه قدردانی می‌کنیم: حجج اسلام موسی
محمدآبادی، علی آب انباری، حمید قاسمی، حسین جواد، حسین
یوسفیان، رضا زندوکیلی.

واحد راهبری محتوایی اداره کل

امور مبلغین سازمان تبلیغات

مجلس
اول

سر سفرهٔ بچه‌های حسین علیه السلام!

«هر ساله محرم همهٔ عاشقان و دوستداران حسین علیه السلام دور سفره‌ای جمع می‌شوند و تجدید پیمان می‌کنند. ما بدنبال آن هستیم تا بگویم فرزندان حسین علیه السلام در رساندن کربلا و عاشورا به ما نقش بسیار مهمی داشتند و ما در واقع سر سفرهٔ فرزندان امام حسین علیه السلام نشسته‌ایم.»

عجب سفره‌ای دارد حسین علیه السلام !

خدای متعال به واسطهٔ ابی‌عبدالله‌الحسین علیه السلام سفره‌ای را در سراسر عالم پهن کرده که تمام دل‌های عالمیان را نمک‌گیر خود کرده است؛ ایرانی و غیرایرانی ندارد، سنی و شیعه ندارد، مسلمان و غیرمسلمان هم نمی‌شناسد. دلربایی حسین علیه السلام و بچه‌هایش، همهٔ عالم را مجذوب خود کرده است. سفرهٔ ابی‌عبدالله علیه السلام معجزه‌های بی‌شماری دارد که کتاب‌ها در مورد آن نوشته‌اند و بی‌اغراق باید پذیرفت که همگی، قطره‌ای است در برابر دریای بی‌کران محبت و لطف ابی‌عبدالله‌الحسین علیه السلام.

دل مادر و فرزندی به کربلا گره خورد و کاری کرد کارستان؛ سفرهٔ امام حسین علیه السلام آن‌ها را بدجور نمک‌گیر خود کرد، تا زنده بودند از پای این سفره بلند نشدند و بسیاری از عاشقان حسین علیه السلام را نیز در کنار این سفره نشانند.

شخصی به نام ماشاءالله خدادادپور در کرمان هست که هر ساله در ایام محرم، هجده شب در مجلس عزای اباعبدالله علیه السلام سفره پهن می‌کند؛ همه بر سر این سفره دعوتند. ماجرای هجده شب سفره پهن کردن ایشان، انصافاً شنیدنی است و این قدر جذاب که یکی از سخنرانان کشوری^۱ را، برای شنیدن اصل ماجرا از زبان خود او، به خانهٔ آقا ماشاءالله کشانده. ایشان در جوانی نجار بود، در همان زمانی که فرزندی هم داشت دچار یک بیماری شد که کارش را به بیمارستان کشاند. این بیماری آن قدر شدید بود که کلیه‌های او را از کار انداخت و دکترها را از بهبودی او ناامید کرد. ایشان را



جواب کردند و زیر راه پله بیمارستان فرستادند و از آنجا هم به منزل منتقل شد.

آقا ماشاء الله می گوید: وقتی مرا به خانه آوردند، دیگر نمی توانستم حرف بزنم، گاهی به هوش می آمدم و گاهی از هوش می رفتم. محرم بود، مادرم از مجلس اباعبدالله الحسین علیه السلام آمد و شروع کرد به گریه کردن. یک دستمال آورد و گفت: می خواهم این دستمال را به بدن تو بکشم؛ با این دستمال فقط اشک بر اباعبدالله علیه السلام را پاک کرده ام، حسین علیه السلام باید تو را شفا دهد.

من خواستم بگویم: مادر جان! کار بدن من با این کرم خوردگی و شدت ورم و تعفن از شفا گذشته است، آخر چه کسی می خواهد این بدن را درست کند؟!

مادرم همین طور که دستمال را به بدن من می کشید، شروع کرد به گریه کردن و می گفت: یا اباعبدالله! بچه ام را از تو می خواهم. با ناله های مادر، دل من هم شکست؛ گفتم آقا! اگر مرا شفا بدهی، برایت در کوچه ها شام می دهم؛ این جمله «برای شما در کوچه شام می دهم» در ذهنم تکرار می شد.

بعد از یکی دو روز، حالا در عالم خواب بود یا بیداری، دیدم آقایی روی صندلی کنارم نشسته؛ این قدر زیبا بود که بیماری ام را فراموش کردم. گفتم به به! اینکه می گویند نگاه کردن به صورت عالم عبادت است، شما را می گویند.

فرمود: ماشاء الله نجارا! چه می خواهی؟ گفتم: من با اربابم حسین کار دارم که مرا شفا دهد. فرمود: من حسین هستم. ببین، تو شفا گرفتی! در حالی که دراز کشیده بودم، بلند شدم و نشستم. فرمود: حالا بیا مقداری آب بخور؛ ببین که حالت خوب شده!

از تخت پایین آمدم؛ فهمیدم حالم خوب شده، رفتم داخل حیاط و از شیر وسط حیاط مقداری آب خوردم. آقا فرمود: روضه ای که گفتی را،

بگیر. چند روز می‌خواهی روزه بگیری؟ من که در ذهنم فقط غذا دادن در کوچه‌ها بود، گفتم: ده روز. آقا فرمود: چرا ده روز؟ هجده روز بگیر به یاد مادر ما که هجده ساله به شهادت رسید.

آدم خانواده را بیدار کردم. وقتی که مرا با این سلامتی دیدند، گریه و شیون بلند شد. همسایه‌ها ریختند خانهٔ ما، و فکر کردند که من تمام کرده‌ام؛ اما با کمال تعجب دیدند که شفا پیدا کرده‌ام. این قدر شفای من باورنکردنی بود که وقتی مسجد می‌رفتم بعضی‌ها می‌گفتند: چقدر شبیه مرحوم ماشاءالله است.

محرم سال بعد فرا رسید و باید به قولم عمل می‌کردم؛ ولی مادر آن ایام آه در بساط نداشتیم و صدقه‌خور شده بودیم. مادر گفت: با جایی دادن به مردم سر کوچه روزه بگیر!

با خودم می‌گفتم: یا ابا عبدالله! می‌خواهم روزه بگیرم، ولی الان هیچ چیزی ندارم. خدا شاهد است همان‌طوری که برای مریضی‌ام می‌سوختم، همان‌طور و بلکه بیشتر برای این می‌سوختم که گفته بودم: حسین جان! برایت روزه می‌گیرم و الآن چیزی نداشتم.

در همین اوضاع بودم و می‌نالیدم که دوباره آقا را دیدم. آقا فرمود: ماشاءالله نجارا چه مشکلی داری؟ گفتم: آقا جان! می‌خواهم روزه بگیرم، ولی پول ندارم!

فرمود: بلند شو و روزه‌ات را بگیر، بقیه‌اش با ما! داخل همین حیاط روزه بگیر. برو جارو را بیاور تا خودم زیر پای گریه‌کنان مادرم را جارو کنم. جارو را آوردم و با گریه شروع کردم به جارو زدن، همین‌که کارم تمام شد و نماز را خواندم، صدای درآمد. یکی از بازاری‌های شهرمان بود که با وانت، همهٔ وسایل روزه (مثل برنج، دیگ، سماور و...) را آورده بود. گفتم: این‌ها چیست؟ گفت: حرف نزن، هرچه دیشب تو دیدی، من هم دیدم! حیاط خانهٔ ما برای روزه خیلی کوچک بود، از آن موقع به بعد، بعضی خانه‌های اطراف نیز به اینجا اضافه شد و حالا یک حسینۀ بزرگ شده



است.^۱

کم نیستند امثال آقا ماشاءالله که هم خودشان از نجات یافتگان سفرهٔ اباعبدالله علیه السلام هستند و هم واسطه می شوند برای پهن شدن سفره معنوی و مادی در عزای سیدالشهدا علیه السلام.

این سفره جمع شدنی نیست!

این سفره را کسی نمی تواند جمع کند. این نور را خدا روشن کرده است و خاموش شدنی نیست. وجود بابرکت و نازنین امام سجاد علیه السلام می فرماید: «زمانی که در طف (کربلا) آن مصیبت به ما وارد شد و پدرم و تمام فرزندان و برادران و جمیع اهلیش که با او بودند کشته شدند و حرم و زنان آن حضرت را بر روی شتران بی چهار نشانده و ما را به کوفه برگرداندند، به قتلگاه ایشان چشم دوختم و بدن های مطهر آنان را برهنه و عریان دیدم که روی خاک افتاده و دفن نشده اند. این حالت برایم خیلی سخت و سنگین بود و در سینه ام اثرش را یافتم و هنگامی که از ایشان چنین منظره ای را دیدم اضطراب و ناآرامی من بیشتر شد؛ به حدی که نزدیک بود روح از بدنم خارج شود.»^۲ حقیقتاً تصور این صحنه خیلی جان کاه است و قلب انسان مؤمن و سالم را به درد می آورد؛ برای همین است که آیت الله جوادی آملی می فرمودند: «شاید یکی از الطاف الهی در حق ما این باشد که روضه ابی عبدالله علیه السلام و مصائب اهل بیت علیه السلام با تمام جزئیاتش برای ما مکشوف و روشن نیست؛ زیرا اگر همهٔ جزئیات را می دانستیم از غم این مصیبت و سنگینی بار این عزا جان می دادیم.»

در ادامهٔ آن روایت جان سوز، امام سجاد علیه السلام می فرماید: «این هیئت و حالت را وقتی عمه ام زینب کبری علیه السلام مشاهده نمود، فرمود: این چه حالی است که از تو می بینم؟ ای یادگار جد و پدر و برادرم، چرا با جان

۱. علیرضا پناهیان، داستان ماشاءالله نجار، آپارات، دسترسی در: <https://www.aparat.com/v/xEmvU>.

۲. ابن قولویه، کامل الزیارات، ص ۲۶۲.

خود بازی می کنی؟! گفتم: چگونه جزع و بی تابى نکنم، در حالى که پدر و برادران و عموها و پسرعموها و اهل خود را در خون خویش تپیده، عریان و برهنه می بینم؛ جامه هایشان را از بدن بیرون آورده اند، بدون اینکه کفن شده یا دفن گردیده باشند؛ احدى بالای سرشان نبوده و بشرى نزدیکشان نمى شود! عمه ام فرمود: آنچه می بینى، به خدا سوگند! عهد و پیمانى بوده که رسول خدا صلی الله علیه و آله با جدت (امیرالمؤمنین علیه السلام) و پدرت (سیدالشهدا علیه السلام) و عمویت (حضرت مجتبى علیه السلام) نموده و خداوند متعال نیز از گروهى از این امت پیمان گرفته است که این اعضاى قلم شده را جمع کرده و دفن نموده و این ابدان و اجسام خون آلود را به خاک سپرده و در این سرزمین برای قبر پدرت سیدالشهدا علیه السلام نشانه اى نصب کرده که اثرش هیچ گاه کهنه و مندرس نشده و گذشت شب و روز آن را محو نمى کند. بسیاری از رهبران کفر و الحاد سعی در نابودکردن آن می کنند ولی به جای اینکه رسم و نشانه آن از بین رود، ظاهرتر و آشکارتر می گردد. «آرى، این سفرهٔ حسین علیه السلام است که هرگز جمع نخواهد شد!

آرى عزیزان! همان شد که زینب کبرى علیه السلام فرمود. بارها در طول تاریخ سعی کرده اند که نور اى عبدالله علیه السلام را خاموش کنند اما نتوانسته اند. در طول حکومت بنى امیه و بنى العباس، به خصوص در دوران حکومت متوکل، بارها حرم مورد تعرض قرار گرفت. وی گروهى از مأموران خود را گرداگرد مرقد و راه های منتهى به آن گماشت و زائران را از زیارت قبر مطهر بازداشت و آنان را مورد پیگرد قرار داد؛ اعلام کرد که هر کس را در کربلا بیابیم به مسلخ خواهیم برد. آن گاه به دستور وی قبر و خانه های اطراف آن را ویران کردند، زمین آن را شخم زدند و آب بر آن جاری کردند. آب در اطراف مرقد شریف به گردش در آمد، ولی قبر را فرانگرفت.^۲ متوکل دو بار این کار را انجام داد.

در قرون اخیر نیز این اتفاق رخ داد. در سال ۱۳۱۶هـ. ق، سعدبن عبدالعزیز

۱. کامل الزیارات، ص ۲۶۲.

۲. شمس الدین محمد بن احمد الذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۱۷، ص ۱۸ و ۱۹.

نور حسین علیه السلام را خاموش کنند؛ خدا نور حسین علیه السلام را با اولادش زنده نگه داشت و این فرزندان، تا پایان تاریخ نامشان را زنده نگه خواهند داشت.

پیام آوران کربلا!

هرساله محرم که می آید این شعر زیبا زمزمه و ورد زبان من و شما می شود و دل سوختهٔ ما را نوازش می کند و تسکین می دهد؛ شعری که به ما می گوید: حسین علیه السلام از کربلا رفت، اما نرفت! و شد ماجرا؛ ماجرای «کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا». بیایید این شعر را باهم زمزمه کنیم تا کربلا را از این منظر به نظاره بنشینیم و کربلای حسین علیه السلام و اولادش برایمان معنای دیگری پیدا کند.

سَرّنی در نینوا می ماند اگر زینب نبود

کربلا در کربلا می ماند اگر زینب نبود

چهره سرخ حقیقت بعد از آن طوفان رنگ

پشت ابری از ریا می ماند اگر زینب نبود

در عبور بستر تاریخ، سیل انقلاب

پشت کوه فتنه، جا می ماند اگر زینب نبود^۱

آری زینب علیه السلام را خدا نگه داشت تا علی علیه السلام زنده بماند؛ آن هنگامی که در شام و کوفه خطبه می خواند، همگان دنبال علی علیه السلام می گشتند و زینب علیه السلام را می یافتند. آری زینب علیه السلام باید بماند تا نسل علی علیه السلام و حسین علیه السلام بماند. اما امشب می خواهیم این سؤال را از شما بپرسم که چرا فقط زینب علیه السلام؟ چرا خانواده حسین علیه السلام نه؟ چرا امام سجاد علیه السلام را نمی گوئیم؟ مگر نه این است که امام سجاد علیه السلام قریب به سی و چهار سال بعد از حادثهٔ کربلا یک تنه ایستاد و مانع از ویران شدن بنای اسلام شد؟^۲ مگر نه این است که با دیدن

۱. قادر طهماسبی.

۲. «چرا امام سجاد علیه السلام را نمی گوئیم؟ امام سجادی که تقریباً سی و چهار سال بعد از حادثه کربلا، یک تنه ایستاده بود و مانع از ویران شدن بنای دین شد. اگر تلاش های امام سجاد علیه السلام نبود، شهادت امام حسین علیه السلام ضایع شده بود و آثار آن نمی ماند.» (بیانات مقام معظم رهبری در دیدار افشار مختلف مردم، ۲۳ تیر ۱۳۷۲).

آب یاد پدر می‌کرد، با دیدن نان یاد حسین علیه السلام را زنده می‌کرد، و حتی با دیدن بریدن سر یک گوسفند...! مگر نه این است که علی اصغر علیه السلام با گلوی بریده‌اش حسین علیه السلام را فریاد می‌زند؛ نه یک روز، نه دو روز، نه ده روز، نه یک سال، نه ده سال، نه ۱۰۰ سال، بلکه بعد از ۱۴۰۰ سال روزبه روز بر مجالس شیرخواره حسین علیه السلام اضافه می‌شود.

مگر نه این است که ماجرای خرابه و دختر سه ساله ابی عبدالله علیه السلام دل‌ها را تا قیام قیامت خواهد لرزاند. مگر نه این است که گوشواره از گوش دختر حسین علیه السلام کشیدند تا هر روز که نگاهت به گوش و گوشوارهٔ دخترت می‌افتد یاد حسین علیه السلام کنی؟ مگر نه این است که فاطمه صغری، یکی از دختران ابی‌عبدالله علیه السلام، مانند زینب خطبه‌ای حسین وار و علی وار خوانده است؟ مگر ماجرای خطبهٔ فاطمه صغری در شهر کوفه را نشنیده‌ای؟ آن زمان که آن خطبهٔ عجیب را خواند صحبت که تمام شد، صدای گریهٔ مردم گوش فلک را کر کرده بود؛ با صدای بلند گریه می‌کردند. اهل کوفه گفتند: کافی است! این فرمایشات تو دل ما را کباب کرد، گردن‌های ما را داغ کرد و در وجودمان آتش انداخت. آری؛ تمام خانوادهٔ حسین، حسین علیه السلام را فریاد می‌زدند.

پرچم به دست کیست؟

مگر نه این است که قاسم بن الحسن، عبدالله بن الحسن، علی اکبر، سکینه و همهٔ فرزندان و نسل ابی عبدالله علیه السلام اگر نبودند، کربلا در کربلا می‌ماند؟ زینب نماد خانواده حسین علیه السلام است. یعنی کربلا در کربلا می‌ماند اگر خانواده حسین علیه السلام نبودند! اگر تبیین و افشاگری آنان نبود؛ حقیقتاً این گونه است که امام سجاد علیه السلام پرچم‌دار نسل ابی عبدالله علیه السلام است. فرزند حسین علیه السلام باید بیمار شود تا بماند و بعد از کربلا پرچم‌داری کند.

باید زینب (علیه السلام) سپر بلای بچه‌های حسین (علیه السلام) شود، اما زینب هم می‌داند که امامش حضرت سجاد (علیه السلام) است؛ برای همین پیش امام سجاد (علیه السلام) می‌آید و می‌گوید امام من، مولای من، چه کنیم با بچه‌ها و خیمه‌ها؟ بمیرم برای دل امام سجاد (علیه السلام) و زینب (علیه السلام). باز هم روضه، روضهٔ خانواده حسین است و بچه‌های حسین. امام سجاد (علیه السلام) فرمود: «علیکن بالفرار»^۱ عمه جان بگوئید بچه‌ها فرار کنند؛ زن‌ها و خانواده‌ها به بیابان پناه ببرند.

با چشم اشک‌بار علیکن بالفرار

با قلب داغ‌دار علیکن بالفرار

جان هم رسیده گرچه به لب‌هایتان ولی

با حال احتضار علیکن بالفرار

راه عبور، معبر غارت‌گران شده

از گوشه‌وکنار علیکن بالفرار

دیدید مثل ابر بهار اشک ریختیم

آتش نشد مهار علیکن بالفرار

از من به لاله‌های حرم عمه جان بگو

حتی به روی خار ... علیکن بالفرار

حتماً به دختران حرم گوشزد کنید

تا هست گوشوار علیکن بالفرار

دقت کنید گم نشود هیچ کودک

امشب در این دیار علیکن بالفرار

با اینکه از مصائب این دشت پُر بلا

لایمکن الفرار ... علیکن بالفرار^۲

مبادا در آتش کینهٔ دشمنی که می‌خواهد از حسین علیه السلام و بچه‌های حسین علیه السلام چیزی باقی نماند بسوزند، اما نمی‌دانند که خدا مراقب فرزندان حسین علیه السلام است و این نور خاموش‌شدنی نیست؛ این معنای کلام خداست که می‌فرماید: «يُرِيدُونَ أَن يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَن يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ»^۱

فرزندان حسین علیه السلام و سیلهٔ ماندگاری حسین علیه السلام هستند. نور علی علیه السلام و حسین علیه السلام در کربلا خاموش نخواهد شد و وسیلهٔ روشن نگه‌داشتن این نور در کربلا نسل حسین علیه السلام است. حالا با خیال راحت می‌توانیم بگوییم که «کربلا در کربلا می‌ماند اگر خانواده حسین علیه السلام نبود» چراکه **هر قطعه از کربلا را کسی فریاد می‌زند.** خانواده حسین علیه السلام اگر در کربلا نبودند، فرزندان حسین علیه السلام اگر در کربلا نبودند، از کربلا چیزی باقی نمی‌ماند. خانواده‌ای که هم خواهر دارد، هم برادر دارد، هم جوان دارد، هم کودک سه‌ساله دارد، هم شیرخواره دارد، همهٔ این خانواده در ماندگاری حسین علیه السلام نقش داشتند. همهٔ این خانواده، این داستان خطیر را ماندگار کردند؛ همان خواهر زجرکشیده، همان برادر بازو بریده، همان پسر گلو دریده، همان فرزند قطعه‌قطعه‌شده، همان زنان داغ‌دیده، همان غیرنظامیان دست‌بسته، همان شش‌ماهه، سه‌ساله، پنج‌ساله، یازده‌ساله و سیزده‌ساله؛ بله، همان‌ها بودند که حسین علیه السلام را در تاریخ بازتاب دادند!

در این «جریان رسانه‌ای» هریک از اعضای آن خانواده مسئولیتی داشت، هر قطعه از کربلا را کسی فریاد می‌زد؛ گاهی زینب علیه السلام، گاهی عباس علیه السلام، گاهی ابی‌عبدالله علیه السلام....

نوزاد شش‌ماهه تا دختر سه‌ساله و خواهر پنجاه و چهارساله، هرکدامشان تکلیفی دارند، یکی با گلو دریده غربت پدر را فریاد می‌زند و دیگری با فرق دونیم شده مظلومیتش را، یکی در گودی قتلگاه پیام پدرش را به گوش شیعیان می‌رساند که: «شِيعَتِي مَعَهُمَا شَرِبْتُم مَاءَ عَذْبٍ

۱. توبه، ۳۲.

فَازْگرونی»^۱ و دیگری در خرابهٔ شام طبل رسوایی یزید را می کوبد. آن یکی در مجلس ابن زیاد، نامسلمانی قاتلان حسین علیه السلام را به تصویر می کشد و همین طور از کربلا تا مدینه و از مدینه تا تمام جهان، حسین علیه السلام را تکثیر می کند: دست به دست، سینه به سینه، دهان به دهان، گوش به گوش. بله، خانوادهٔ حسین علیه السلام ادامهٔ او هستند؛ اگر نبودند، پیام و راه و نام امام در کربلا می ماند که می ماند.

رسانه های عاشورا

خدا حسین علیه السلام را دوست دارد و حسین علیه السلام خدا را. برای همین هم گوش به فرمان خدا می دهد و با اینکه فرزندانش را خیلی دوست دارد، آنان را می آورد تا «رسانه عاشورا» باشند و آینه ماجرا؛ وگرنه همه چیز همان جا تمام می شد و «کربلا در کربلا می ماند»، همه دیدیم که داستان کربلا در عصر عاشورا پایان نیافت و از فردایش، «عصر عاشورا» در تاریخ آغاز شد.

آری، حسین علیه السلام به کربلا آمد و در کربلا نماند. جاری شد در کوفه، در شام، در مدینه، در مکه و روزه روز در درازای تاریخ. حسین علیه السلام خانواده اش را تا کربلا آورد و همان خانواده حسین علیه السلام را از کربلا بردند؛ صدایش را، پیامش را، آرمان و هدفش را بردند و در گوش عالم و آدم انعکاس دادند.

کربلا می بایست خانوادگی باشد. پسران و مردان باید خون بدهند و زنان و دختران و کودکان باید ردّ این خون را نه تا کوفه و شام و مدینه، بلکه تا همهٔ زمین امتداد بدهند؛ تا جایی که خدا فریاد امام را از حنجرهٔ آنان بلند می کند و به گوش جهانیان می رساند.

در کوفه حسین بن علی علیه السلام نبود، ولی بود. در شام حسین بن علی علیه السلام نبود، ولی بود. در مدینه پس از کربلا هم حسین بن علی علیه السلام نبود، ولی بود. دشمن متحیر مانده بود از این همه تکثیر حسین بن علی!

۱. عبدالله بن نورالله بحرانی اصفهانی، عوالم العلوم و المعارف و الأحوال من الآیات و الأخبار و الأقوال، ص ۹۵۸.

سرِ سفرهٔ فرزندانم

ابا عبدالله و خانوادهٔ ایشان قرن‌هاست که سفره‌ای پهن کرده‌اند و هرکسی که فکرش را بکنید، دعوت می‌کنند: بفرمایید! اینجا جای شماست. بیایید «سرِ سفرهٔ فرزندانم» بنشینید. بفرمایید! هلا بیکم یا زواری!

و ما چقدر خوش بختیم که سرِ این سفره بزرگ شده‌ایم؛ ما چقدر خوش بختیم که با تربتش کامان را برداشته‌اند، با لایلی مادرش به خواب رفته‌ایم، با نام پدرش بیدارمان کرده‌اند، با اشک برای گلوی پسرش شیرمان داده‌اند، با توسل به بازوی برادرش بیمه‌مان کرده‌اند، با وصفِ خواهرش صبور بارمان آورده‌اند و به امید یاریِ آخرین فرزندش دعای ظهور خوانده‌اند.

شکر خدا که نان شب ما حسین شد

ممنون لطفِ مادرِ این خانواده‌ایم

داریم با «حسین حسین» پیر می‌شویم

خوشحال از این جوانی از دست داده‌ایم^۱

در پناهِ حسین علیه السلام

ما نمک‌پروردهٔ این سفره‌ایم؛ اگر نامی و نانی داریم همه را سر این سفره به ما داده‌اند و به برکت این سفره زندگی‌هایمان نورباران است. حالانوبت ماست که به صدای «هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يَنْصُرُنِي»^۲ پاسخ دهیم. لیبکی بگوییم: «لَبَّيْكَ، دَاعِيَ اللَّهِ، إِنْ كَانَ لَمْ يُجِبْكَ بَدَنِي عِنْدَ اسْتِغَاثَتِكَ

۱. علی اکبر لطیفیان.

۲. عبارت (هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يَنْصُرُنِي)، که به امام حسین منسوب است، در منابع حدیثی و تاریخی به این صورت نقل نشده است، اما همین معنا با تفاوت‌هایی در متن و با عبارت‌های دیگر نقل شده است؛ در کتاب اللهوف علی قتلی الطفوف، ص ۵۴، چنین آورده است که در آغاز نبرد وقتی که دو سپاه روبه‌روی هم قرار گرفتند، امام حسین علیه السلام صدا زد: «أَمَّا مِنْ مُّغِيثٍ يُغِيثُنَا لَوَجْهِ اللَّهِ؟ أَمَّا مِنْ ذَا بَيْتٍ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ...».

وَلِسَانِي عِنْدَ اسْتِنصَارِكَ، فَقَدْ أَجَابَكَ قَلْبِي وَ سَمْعِي وَ بَصْرِي.»^۱ (دعوت را لبیک، ای دعوت کننده به راه خدا. ندایت را با جان و دل پذیرفتم. اگر آن روز بدنی نداشتم تا با آن کمک خواهی‌ات را اجابت کنم و زبانی نداشتم تا یاری خواهی‌ات را پذیرا شوم، امروز دل و گوش و چشم من اجابت می‌کند (دعوت را).)

از طرف دیگر، می‌دانیم که پدران و مادرانمان مهر ارباب را از پدران و مادرانمان به ارث برده‌اند و ما را نیز با عشق اهل بیت (علیهم السلام) بزرگ کرده‌اند. انشاءالله ما نیز فرزندان و نسلمان را سر همین سفره می‌بریم و شاهد ولایت را در جانمان می‌نشانیم. بنابراین، پس از فرزندان ابا عبدالله (علیه السلام)، ما نیز در گسترده این سفره و رونق این سرا نقش داشته و داریم، و چه افتخاری فراتر از این؟!

«ارث فرزندان من، عشق حسین بن علی است»

از خدا در روضه‌ها نسلی حسینی خواستم»

حسین (علیه السلام) با فرزندانش آمد و ما هم با فرزندانمان می‌آییم. ما وارث ثارالله هستیم و فرزندانی را که از جان و دل دوست داریم و با خون دل بزرگ کرده‌ایم، فدای خون خدا می‌کنیم. این زنده نگه داشتن نام، توسط فرزندان، ذات و قانون اجتماع است. نام پدر و مادر به واسطهٔ بچه‌هایشان می‌ماند؛ پس ما هم اگر دوست داریم ادامه پیدا کنیم، اگر دوست داریم جاودان شویم و اگر میل داریم که ناممان بماند و فراموش نشویم، راهی نداریم جز تکثیر کردن خودمان با نسلی حسینی.

یاد و نام پدر با فرزند ادامه پیدا می‌کند، زینب کبری (علیه السلام) چه خوب نشان داد فاطمه (علیه السلام) و علی (علیه السلام) را در کربلا! پس از آنکه اسرا و سرهای مقدس شهدا را در کوفه گردانیدند، ابن زیاد در کاخ خود نشست و دستور داد سر مطهر امام حسین (علیه السلام) را در برابرش گذاشتند، آن‌گاه زنان و کودکان آن حضرت را به همراه امام سجاد (علیه السلام)، در حالی که به طناب بسته بودند وارد



۱. مفاتیح الجنان، در ابتدای زیارت امام حسین (علیه السلام) در ماه رجب.

مجلس نموده، در برابر تخت آن ملعون ایستاده نگاه داشتند. در این حال، درباریان آن ملعون به تماشا ایستاده بودند. پس از ورود اسرا نزد عیدالله، وی با اشاره به حضرت زینب علیها السلام گفت: «این زن کیست؟» گفتند: «زینب دختر علی بن ابیطالب علیها السلام است». علی علیها السلام در آن مجلس نیست، ولی آوازۀ علی علیها السلام هست؛ چرا؟ چون فرزندان علی علیها السلام هستند. امام حسن مجتبی علیها السلام در کربلا نبود، ولی فرزندی در کربلا داشت که وجود پدر را در آنجا تکثیر کردند. حضرت قاسم علیها السلام در حالی که پیراهن و ازاری بر تن و نعلی بر پا داشت گویا پارهٔ ماه است، به میدان آمد و این رجز را می خواند: «إِنِّي أَنَا الْقَاسِمُ مِنْ نَسْلِ عَلِيٍّ»^۱ (من قاسم از نسل علی هستم). پس اگر ما هم می خواهیم بمانیم، باید نسلی داشته باشیم تا ما را ادامه دهد. به قول استاد میرباقری به نظر می رسد این ایام، بنا به توصیهٔ امام رضا علیها السلام مناسب است برای دعا جهت گرفتن نسلی بابرکت، نسلی حسینی و زینبی؛ تا نسل به نسل در پناه حسین علیها السلام و فرزنداناش باشیم.

حالا که صحبت به اینجا رسیده است، دعا کنیم برای همهٔ آنان که آرزوی داشتن فرزند صالح را دارند یا عمری چشم به راه بچه نشده اند.

در روایت داریم که امام رضا علیها السلام به ریان بن شیب فرمودند که در روز اول محرم حضرت زکریا علیها السلام دعا کردند و دعایشان مستجاب شد.^۲ ایشان که دارای فرزند نمی شد و خود و همسرش به سن پیری رسیده بودند، به برکت این دعا مورد لطف خدا قرار گرفتند؛ دعای: «رَبِّ لَا تَذْنِبْنِي فَرْدًا وَ أَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ» (خداوندا مرا تنها نگذار و تو بهترین وارثین هستی). خداوند به آن ها حضرت یحیی علیها السلام را عنایت کرد؛ لذا این آیه مبارکه از آیاتی است که خواندن و مداومت بر آن برای فرزنددار شدن توصیه شده است.^۳

۱. ابن شهر آشوب مازندرانی، مناقب آل أبي طالب علیهم السلام، ج ۴، ص ۱۵۶.

۲. «إِنَّ هَذَا الْيَوْمَ هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي دَعَا فِيهِ زَكَرِيَّا إِلَى رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ فَقَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ فَاسْتَجَابَ اللَّهُ لَهُ وَ أَمَرَ الْمَلَائِكَةَ فَنَادَتْ زَكَرِيَّا وَ هُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَىٰ مِمَّنْ صَامَ هَذَا الْيَوْمَ ثُمَّ دَعَا اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ اسْتَجَابَ اللَّهُ لَهُ كَمَا اسْتَجَابَ لَزَكَرِيَّا... این روزی است که زکریا به درگاه پروردگارش دعا کرد و گفت پروردگارا به من از نزد خود نژاد پاکي ببخش، زیرا تو دعا را می شنوی. خدا دعایش را اجابت کرد و به فرشتگان دستور داد ندا کردند زکریا را که در محراب ایستاده بود که خدا تو را به یحیی بشارت می دهد؛ هر که این روز را روزه بدارد و سپس به درگاه خدا دعا کند، خدا مستجاب فرماید، چنان که برای زکریا مستجاب کرد.» (محمد بن علی بن بابویه، الأمالی، ص ۱۱۹).

۳. «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَا سَأَلْتَ بِهِ زَكَرِيَّا إِذْ قَالَ رَبِّ لَا تَذْنِبْنِي فَرْدًا وَ أَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ اللَّهُمَّ هَبْ لِي ذُرِّيَّةً

یکی دیگر از مواردی که برای فرزندآوری توصیه شده، ذکر استغفار و گفتن ذکر «اَسْتَغْفِرُ اللهَ رَبِّي وَ اَتُوبُ اِلَيْهِ» است. مردی به امام محمد باقر علیه السلام عرض کرد: فدایت شوم. من ثروت فراوان دارم ولی فرزندی ندارم؛ آیا چاره‌ای برایم هست که دارای فرزند شوم؟

فرمودند: آری به مدت یک سال صدبار آخر هر شب استغفار کن و اگر شب آن را انجام ندادی در روز قضایش را به جا بیاور؛ زیرا خدای تعالی در آیات ۱۰، ۱۱ و ۱۲ سوره نوح می‌فرماید: «اَسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا بِأَمْوَالٍ وَ بَنِينَ»^۱

مرحوم مقدس اردبیلی رحمته الله علیه نیز در کتاب زبدة البیان می‌فرماید:

قوم نوح به خاطر گناهانی که کردند، قحطی زده شدند و باران بر ایشان نبارید و فرزندانشان هلاک شده و زنانشان بچه نیاوردند. حضرت نوح آن‌ها را توصیه به استغفار می‌کند. در روایت دیگر آمده است که چند نفر با مشکلات مختلف به نزد امام علیه السلام آمدند یکی شکایت از کمی مال می‌کرد و دیگری شکایت از نباریدن باران داشت و سومی شکایت از نداشتن فرزند که امام علیه السلام همهٔ آنان را امر به استغفار نمود.^۲

همهٔ این برکت‌ها و نعمت‌ها یک پیش‌فرض دارد و آن «اهمیت فرزند» است. اگر فرزندی در کار نباشد، همهٔ این رخدادهای بزرگ و کوچک محو می‌شوند ما با فرزندآوری و تکریم فرزندانمان، زندگی و مرگی بهتری داریم، در زندگی آسوده‌تریم و پس از مرگ ماندگارتر؛ پس در دو دنیا با فرزندانمان سر یک سفره نشسته‌ایم.

با بچه‌هایم، سر یک سفره!

«با بچه‌هایم، سر یک سفره!» دو راز مهم در سینه دارد. حرف اول که بیشتر گفتگوی ما در این کتاب را به خود اختصاص داده است این است

ظَلَمَةُ إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ اللَّهُمَّ بِاسْمِكَ اسْتَخْلَلْتُهَا وَ فِي أَمَانَتِكَ أَخَذْتُهَا فَإِنْ قَضَيْتَ فِي رَجْعِهَا وَلَدًا فَاجْعَلْهُ عَلَماً وَ لَا تَجْعَلْ لِلشَّيْطَانِ فِيهِ تَصِيبًا وَ لَا يَرْكَا» (محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۳، ۴۸۲).
۱. محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۸۴، ص ۲۲۱.
۲. «إِنَّ قَوْمَ نوحٍ كَانُوا قَدْ قَحْطُوا وَ هَلَكُوا أَمْوَالُهُمْ لِأَنَّهُ مَتَّعَ مِنْهُمْ الْقَبِيْثَ اَرْبَعِينَ سَنَةً، وَ هَلَكُوا أَوْلَادُهُمْ وَ صَارَتْ نِسَاءُهُمْ لَا يَلِدْنَ» (احمد بن محمد اردبیلی، زبدة البیان فی احکام القرآن، ص ۵۷۶).

که «پدر و مادرها هم سر سفرهٔ بچه هایند!» سر سفرهٔ بچه ها یعنی چه؟
یعنی سفرهٔ برکت وجود فرزندان جلوی پدر و مادر پهن است؛ یعنی فرزند
سپر برای شماست. الآن خیلی از خانواده ها فکر می کنند که فقط آن ها
سپر برای فرزندان شان هستند؛ در حالی که ما روایات متعدد داریم که
فرزند را برای والدین موجب خیر و برکت می داند و بلا و گرفتاری به خاطر
فرزندان از آن ها دور می شود. پس ما و فرزندانمان باهم سربیک سفره
نشسته ایم و فرزندانمان مایهٔ برکت و بقای سفرهٔ زندگی مان هستند. یعنی
فرزند، فقط نان خور نیست، بلکه نان آور هم هست. یعنی ما نسل در نسل
در پناه حسین علیه السلام و سر سفرهٔ ابی عبدالله علیه السلام نشستیم و همان گونه که
ابی عبدالله علیه السلام از برکت فرزندان اش در عالم منتشر شده، ما نیز از برکت
فرزندانمان در عالم منتشر می شویم، خوش نام و جاودان می مانیم و در
زمان حیاتمان نیز از برکات مادی و معنوی این فرزندانِ امام حسینی روزی
می خوریم و توشهٔ آخرت خود را سنگین و رنگین می کنیم.

اما حرف دوم که در این کتاب به آن هم اشاره ای داریم آن است که ما
می توانیم با فرزندان امام حسینی و زینبی خود، این سفرهٔ حسینی را
رونق دهیم و آن را نسل به نسل، دست به دست کنیم تا راه حسین علیه السلام و
فرزندان اش گم نشود و هر چه زودتر، یارانی برای آخرین فرزند حسین علیه السلام،
یعنی حضرت ولی عصر علیه السلام تربیت و آماده شوند. البته سفره انواعی
دارد؛ گاهی «سفره شفا بخش» است که به قدر نان تبرکی هم برای
شفای بیماری ها کافی است و از برکت بانیان روضه های اباعبدالله علیه السلام
هر ساله پهن می شود، گاهی «سفره آرام بخش» است که اشکی در
مجالس حسین علیه السلام و در عزای سالار شهیدان می ریزیم تا سبکی قلبمان
باشد و روشنی دلمان در گرفتاری ها و مصائب دنیا و دل آراممان باشد که
این همان توصیه امام رضا علیه السلام به پسر شیب است و با روضه ذاکرین و
مادحین اهل بیت علیهم السلام محقق می شود، و گاهی ارزشمندتر است و بالاتر.
اینجا سفره «سفره نجات بخش» است، از تاریکی جهالت و نادانی، در

این سفره توسط وعاظ و سخنرانان و پای منبرهای سیدالشهدا علیه السلام نور می‌نوشیم، معرفت می‌آموزیم و زندگی و عقلمان روشن می‌شود؛ این همان سفره‌ای است که حضرت در زیارت اربعین فرمودند: «لَيْسَتْ نَقْدَ عِبَادَكِ مِنَ الْجَهَّالَةِ»^۱ و لذا است که استاد فاطمی‌نیا می‌فرمودند که آن اشک چشمی آتش جهنم خاموش‌کن خواهد بود که معرفت بالایی داشته باشد و هرچه معرفت بالاتر، اشک بر سیدالشهدا علیه السلام آتش خاموش‌کن‌تر. ان‌شاءالله در جلسات آینده مفصل به ابعاد و انواع برکات فرزند و سفره‌ای که دور آن جمع شده‌ایم خواهیم پرداخت.

هم خانواده حسین علیه السلام

حضرت مسلم قبل از کربلا شهید شد، اما بعد از عاشورا نام او جاودانه‌تر شد. جناب مسلم خانواده‌اش را فدای حسین علیه السلام کرد و چقدر جالب است که مسلم هم با خانواده‌اش ماندگارتر شد.

امشب از خودمان این سؤال را بپرسیم که روضه مسلم سخت است یا روضه خانواده مسلم؟ برای کدام روضه بیشتر گریه می‌کنیم؟ روضه مسلم یا دختر و پسران مسلم؟^۲ مگر غیر از این است که وقتی یاد گردانه‌های غریب مسلم می‌افتیم که در بین این حرامی‌ها و حیوانات وحشی بی‌دفاع ماندند و فرار می‌کردند، دلمان می‌لرزد و غم تمام وجودمان را فرا می‌گیرد؟!

از مسلم و خانواده‌اش فداشدن برای امام زمانش را یاد بگیریم. سر سفرهٔ حسین علیه السلام نشستن را از مسلم یاد بگیریم تا ابی‌عبدالله علیه السلام مثل بچه‌های مسلم دست محبتش را روی سر بچه‌های ما هم بکشد.

بنویسید مرا یار اباعبدالله

اولین بندهٔ دربار اباعبدالله

۱. محمد بن حسن طوسی، تهذیب الأحکام (تحقیق خراسان)، ج ۶، ص ۱۱۳؛ مفاتیح الجنان.
۲. در کتاب‌های تاریخی چند فرزند پسر و دختر برای جناب مسلم بن عقیل نام می‌برند که چهارتن از پسران ایشان در حادثه کربلا و پس از آن به شهادت می‌رسند؛ دو تن از فرزندان مسلم به نام‌های عبدالله و محمد در واقعهٔ کربلا شهید می‌شوند (شیخ مفید، الاختصاص، ص ۸۳).

منتظر مانده دیدار اباعبدالله

من کجا و سر بازار اباعبدالله

عاشق آن است که دیدار کند یارش را

بارها جان بدهد دید اگر یارش را

فاطمه پیش خدا پیش برد کارش را

هر که افتاد پی کار اباعبدالله

آن‌هایی که در این دهه همه کاره‌ایتان را می‌گذارید کنار و می‌گویید:
«کار فقط کار حسین، فعلاً مهم‌تر از همه دنیا حسین است» شاید حضرت
فاطمه علیها السلام در آن دنیا بفرماید، دست این افراد را من می‌گیرم؛ او ماه محرم
همه چیزش تعطیل بود فقط برای حسین علیه السلام؛ بچه‌هایش را می‌آورد در
خانه حسین علیه السلام.

فاطمه پیش خدا پیش برد کارش را

هر که افتاد پی کار اباعبدالله

وقتی خبر شهادت مسلم بن عقیل را به اباعبدالله الحسین علیه السلام دادند،
حضرت دختر مسلم را صدا زد و دست نوازش بر سرش کشید. دختر مسلم
سؤال کرد: عمو جان اتفاقی افتاده؟ تا فهمید پدرش شهید شده، شروع
کرد به گریه کردن و از گریه‌اش امام حسین علیه السلام نیز به گریه افتاد؛ نوازشش
می‌کرد و می‌گفت: دخترم! ناراحت نباش، اگر پدرت شهید شده، من جای
پدرت، خواهرم زینب به جای مادرت و دختران و پسرانم خواهران و برادران
تو هستند.^۱ ببینید چطور ابی عبدالله علیه السلام فرزندانیش و خانواده را برای حل
این مشکل به کمک می‌گیرد؛ در گوشه گوشهٔ کربلا خانواده حسین علیه السلام
در جریان هستند. بچه‌های مسلم اولین کسانی هستند که در کاروان
اباعبدالله الحسین علیه السلام داغ پدر دیده‌اند. دختر مسلم، اولین دختریست
که در کاروان حضرت حس تلخ یتیمی را چشید. بچه‌های مسلم در کنار

۱. محدث قمی، منتهی‌الآمال فی تواریخ النبی و الأهل، ج ۲، ص ۷۶۶.

ابا عبدالله علیه السلام احساس تنهایی نمی کنند؛ اما نبود پدر قلب هایشان را آتش می زند. بمیرم برای آن نازدانه ای که نه تنها برای تسلای دلش نوازشش نکردند، نه تنها به او محبت نکردند، بلکه سر بریدهٔ پدر را برایش آوردند! روی طبّاق را کنار زد، سر را به بغل گرفت؛ یک دفعه دیدند دیگر از بچه صدایی بلند نمی شود

الالعهه الله على القوم الظالمين ...

مجلس دوم

یک نان آور بیشتر!

۱. ایده عنوان این جلسه «یک نان آور بیشتر» از کتاب یک نان آور بیشتر آقای صالح قاسمی گرفته شده است.

«تبیین این موضوع که روزی فرزند تضمین شده و او درواقع نان آور خانه من و شماست؛ برای اینکه بدانیم فرزند فقط نان خور نیست بلکه ما هم سر سفره آن‌ها نشسته ایم.»

افتخار یک ملت

داستانی است فوق العاده عجیب و درس آموز! تعریف می‌کند که: «برادرم نادر پنج شش ماهه بود. سرمای شدیدی آمده بود؛ به حدی که کوزه‌های آب داخل حیاط یخ بسته بودند. پدرم مسافرت بود و نادر تب داشت. روستا بود و خبری از دکتر و دوا نبود. مادرم کنارش اشک می‌ریخت. حالِ نادر نیمه‌های شب وخیم شد و دیگر صدایی نیامد و نادر مُرد. مادرم جنازه‌اش را گوشه اتاق گذاشت. ما فقط گریه می‌کردیم. ناگهان مادرم بلند شد، مقداری حنا خیس کرد و بر سر نادر گذاشت. پرسیدم چه می‌کنی مادر؟ گفت: این بچه که مرده، ولی حالا بگذار این کار را هم امتحان کنیم. از شدت گریه خوابم برد. دم‌دمای صبح بود که بیدار شدم، دیدم نادر در بغل مادرم است. باکمال تعجب دیدم کودک دارد تکان می‌خورد. انگار معجزه‌ای اتفاق افتاده بود؛ خدا بار دیگر نادر را به خانواده ما بازگردانده بود.» مگر چنین چیزی ممکن است؟! باورکردنی نیست!

سال‌ها بعد، این معجزه الهی و این فرزند بابرکت، خودش را نه تنها به خانواده و اقوام، بلکه به تمام ایران و دنیا ثابت کرد.

خبر آمدن نفت‌کش غول‌پیکر چهارصد هزار تنی «بریجتون» به خلیج فارس که با چند ناو جنگی آمریکایی حفاظت می‌شد در رسانه‌ها پیچید، خصوصاً که تعداد زیادی خبرنگار را برای ایجاد جنگ تبلیغاتی در این مأموریت همراه خود آورده بود. خبرش را که به امام خمینی علیه السلام داده بودند تا کسب تکلیف کنند، امام علیه السلام یک جمله تاریخی فرموده بود: «اگر من بودم می‌زدم». حمله به این نفت‌کش به منزله جنگ ایران با آمریکا بود؛ این هشدار را خود آمریکایی‌ها داده بودند. کسی جرئت نداشت



دستور امام را اجرا کند، به جزء نادر مهدوی و دوستانش. نفت کش با مین‌هایی که نادر و دوستانش در خلیج فارس ریخته بودند برخورد کرد و آسیب جدی دید. خبرنگاران داخل نفت کش که دائماً قدرت آمریکا را به رخ جهان می‌کشیدند، از آن لحظه خبر افتضاح این مأموریت را با پخش زنده پوشش دادند. آبروی آمریکایی‌ها را چند جوان ایرانی برباد داده بودند! امام خمینی علیه السلام آن‌ها را تشویق می‌کنند و پیشانی این شهید شجاع را می‌بوسند. ماجرای نادر مهدوی، این قهرمان داستان ما و این فرزند بابرکت به اینجا ختم نمی‌شود. بار دیگر گروه نادر مهدوی با چند فروند قایق به دریا رفتند و این بار یک بالگرد پیشرفته آمریکایی را منهدم کردند؛ اما بالگردهای نظامی دیگری که تا دندان مسلح بودند، در دل تاریکی شب به جان قایق نادر مهدوی و هم‌زمانش افتادند. نادر را ناجوانمردانه اسیر و بعد از مدتی شهید کردند. بدن مبارکش را که فرستادند انگار از نوع برخوردشان، ترس و وحشت آن‌ها از نادر و کینه و نفرت و ذات پلیدشان نمایان بود. آمریکایی‌ها نادر را دست‌وپا بسته به شهادت رسانده بودند. کودکی که دیروز با معجزه زنده شده بود، امروز مایه افتخار پدر و مادر و مایه سربلندی یک ملت بود.

برادر شهید می‌گوید: بعضی وقت‌ها که به فکر فرو می‌روم، می‌بینم بعضی از کارهای خدا چقدر عجیب، پیچیده و در عین حال، زیبا و معنادار است. خداوند در آن شب، آن کودک نحیف چندماهه را از مرگ حتمی نجات داد تا ده‌ها سال بعد از او یک الگوی شجاعت تحویل بشریت دهد و این فرزند مایه سربلندی و افتخار پدر و مادر و بقیه خواهران و برادرانش باشد.^۱

یادگار ماندگار

قطعاً ماجرای این فرزند در خیلی از خانواده‌های دیگر هم وجود داشته و تکرار می‌شود. فرزند موجودی بابرکت و اثرگذار در زندگی انسان‌ها در طول

۱. سید قاسم یا حسینی، بار دیگر نادر، ص ۳۲.

تاریخ بوده است. وجود نازنین رسول اکرم ﷺ نقل می‌کند که حضرت عیسی بن مریم علیه السلام از کنار قبری که صاحبش در حال عذاب بود عبور کرد، اما وقتی که سال بعد از کنار همان قبر گذشت، با شگفتی متوجه شد که صاحب قبر، این بار، در عذاب نیست. حضرت عیسی علیه السلام به خداوند عرض کرد: خدایا چطور سال اول که از اینجا گذشتم، او در حال عذاب بود، اما امسال که عبور کردم از عذاب خبری نبود؟

به او وحی شد که او دارای فرزند صالحی است که راه خدا را دنبال می‌کند و یتیمی را پناه داده است؛ به سبب این عمل صالح، از گناه پدرش چشم‌پوشی کردیم و او را بخشیدیم. آن‌گاه رسول خدا ﷺ فرمودند: «مِیْرَاتُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مِنْ عِنْدِهِ الْمُؤْمِنِ وَلَدٌ يُعْطِيهِ مِنْ بَعْدِهِ»^۱ (آنچه برای بنده مؤمن پس از مرگش باقی می‌ماند، فرزندی است که بعد از پدر عبادت خدا می‌کند.) و این همان یادگار ماندگار است که هم نامش را زنده نگه می‌دارد و هم پرونده‌اش را پاک و نورانی می‌کند.

حضرت رسول ﷺ در جای دیگر می‌فرمایند: «بَيِّتٌ لِاصْبِيَانٍ فِيهِ لَا تَبْرَكَةَ فِيهِ»^۲ (خانه‌ای که کودک در آن نباشد، برکت ندارد.) کودک آن قدر بابرکت است که دو دنیای انسان را تأمین می‌کند.

خیر دنیا و آخرت

امام صادق علیه السلام در مورد ارزش و برکات فرزند فرمودند: «ثَلَاثَةُ أَشْيَاءٍ فِي كُلِّ زَمَانٍ عَزِيزَةٌ» (سه چیز در هر زمان، بسیار عزیز و کمیاب است.) «وَالْأَخُّ فِي اللَّهِ تَعَالَى» یکی (برادر در راه خدا) «وَالزَّوْجَةُ الصَّالِحَةُ الْإِلْفَةُ تُعِينُهُ فِي دِينِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ» دوم (همسر صالحی که انیس انسان در دین خدا باشد) «وَالْوَلَدُ الرَّشِيدُ» و سوم (فرزند رشید صالح) «وَمَنْ أَصَابَ أَحَدَ الثَّلَاثَةِ فَقَدْ أَصَابَ خَيْرَ الدَّارَيْنِ وَالْحِطَّ الْأَوْفَرَ مِنَ الدُّنْيَا»^۳ (و هرکسی که به

۱. محمد بن حسن حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۳، ص ۳۵۹.

۲. ابوالقاسم پاینده، نهج الفصاحة، ص ۳۷۴.

۳. محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۱۸۲، باب ۱۹ از ابواب حقوق مؤمنین.





یکی از این‌ها دست یابد، به خیر دو دنیا می‌رسد و به بهره‌ فراوان از دنیا دست یافته است.)

فرزند را باید این‌گونه نگاه کرد، قیمتی و ارزشمند! نقل است در تهران قناتی حفر شد که حفرکننده آن حاج علیرضا بود. بیش از صدسال است که مردم یکی از مناطق تهران از آن آب استفاده می‌کنند. یکی از علمای بزرگ می‌فرمود: شخصی او را به خواب دید، در باغی بزرگ کنار نهری عظیم. به او گفت این باغ یکی از باغ‌های بهشت است و این نهر هم نهر بهشتی، این هر دو به مزد آن قنات به من عطا شده است؛ ولی ای کاش برایم فرزندی بود که یک بار «لا اله الا الله» می‌گفت و می‌مرد که بهره‌ای عظیم از اقرار او به توحید، نصیب من نیز می‌شد. با این توضیح، کیست که نخواهد صدقه جاریه و باقیات صالحاتی از خود بر جای گذارد که حتی پس از مرگ خویش نیز از آن‌ها بهره‌مند گردد؟!

درد جاودانگی

در جلسه قبل گفتیم ما سر سفره فرزندان حسینیم. خانواده حسین (علیه السلام) همگی رسانه عاشورا بودند. امام حسین (علیه السلام) در عاشورا کشته شد و در خاک کربلا آرامید؛ اما نامش جوشید و قیامش ماندگار شد. راز ماجرا این بود که آن داستان خطیر کربلا را همان خانواده انتشار دادند؛ همان خواهر، برادر، پسر و

حرفی که بر آن پافشاری می‌کنیم این قانون جهان است؛ قانون طبیعت و اجتماع! ما هم اگر دوست داریم ادامه پیدا کنیم، اگر دچار «درد جاودانگی» هستیم و اگر میل به ماندن و بقاء نسل داریم تا نام و یادمان بماند، راهی نیست جز نسل‌پروری. فرزندخواهی تنها راه تکثیر ماست و چاره‌ای جز خواستن فرزند نداریم. در این چند جلسه می‌خواهیم برای تربیت و ازدیاد این نسل حسینی، به سؤالات مهمی که در مورد

فرزندخواهی، فرزندآوری و همچنین در مورد ارزش بی‌نظیر فرزندان در معاش و معاد خودمان صحبت کنیم. اولین و مهم‌ترین دغدغه مردم برای فرزندآوری، دغدغه‌ها و مشکلات اقتصادی است.

سفره‌هایمان را کوچک نکنیم

شاید برایتان سؤال شود و بپرسید «حاج‌آقا! ما هم قبول داریم بچه خوبه، بچه خیلی با برکته، بچه شیرینی زندگیه، ما هم واقعاً دلمون بچه می‌خواد، اما خداییش یکی بسه دیگه! الآن اوضاع اقتصادی رو ببینید، تحریم‌ها از یک طرف و ظلم بعضیا از طرف دیگه. شما اقتصاد رو درستش کنید بچه‌اش با ما! وقتی اوضاع اقتصادی مملکت اینه، شما چه انتظاری از من داری؟ درآمد من اگه درست بشه، من چهارتا بچه هم می‌ارم. نوکر شما هم هستم. تا زمانی که معیشت خودمون حل نشده چه جوری به فکر دومی و سومی و چهارمی باشم؟ تهش رو بگم؟ حاج‌آقا بچه دوست دارم، اما تا وقتی که هشتم گرو نه‌مه، درست نیست یکی رو بیارم که گشونه و فقیر بزرگ بشه و دستش جلوی این و اون دراز باشه و نتونه گلیم خودش رو از آب بیرون بکشه.»

این خلاصه‌ای از سؤالاتی است که در باب مشکلات اقتصادی در رابطه با فرزندخواهی مطرح است. بیایید کمی در این رابطه باهم صحبت کنیم و سر سفره قرآن و اهل بیت (علیهم‌السلام) بنشینیم.

اگر به زندگی و وجدانمان مراجعه کنیم، تأیید می‌کنیم که خیلی از ماه‌ها در زمان انقلاب یا دوران دفاع مقدس به دنیا آمده‌ایم. سؤال این است که چرا در زمان پُراضطراب جنگ و تحریم، پدرها و مادرهایمان از داشتن بچه‌های بیشتر منصرف نمی‌شدند؟ مگر اوضاع امروز از اوضاع جنگ بدتر است؟ چرا در همان زمان‌های بحرانی، بارها فرزند جدیدی چراغ خانه را روشن می‌کرد؟ اصلاً مگر خیلی از مادر بزرگ‌ها و پدر بزرگ‌های ما فرزندان ایام قطعی جنگ جهانی دوم نیستند؟ پاسخ در این است که



پدر بزرگ‌های ما روزی زیاد را در زیادی فرزندان می‌دیدند. یعنی خودشان را هم سر سفره آن‌ها می‌دیدند، نه اینکه بچه را سر سفره خودشان! جا دارد اندکی در رفتار خود تجدیدنظر کنیم که با دغدغه نوسانات همیشگی اقتصادی، راه رزق خدا را به روی خود می‌بندیم و سفره‌هایمان را کوچک نگه می‌داریم.

ممکن است سؤال کنید «حاج آقا شما الآن رو با اون زمان مقایسه می‌کنید؟ الآن زندگی‌ها فرق کرده.»

خرج و برج بچه‌ها و جیب ما

«الآن پول پوشک روز کجا بیارم؟ من کلاً سه چهارمیلیون تومن حقوق می‌گیرم؛ اگه بچه بیاد که دیگه هیچی! مگه خرج و برج بچه شوخیه؟! همین خرج دوره زایمان رو حساب کنی، خلیه. دیگه بعدش شروع میشه: لباسش، خوراکش، اسباب‌بازیاش، مریض شدنش و خیلی چیزهای دیگه.»

اول بگذارید موضوع را از نگاه علمی و آماری بررسی کنیم. آیا شما مطمئن هستی، اگر پولت زیاد شود حتماً به سمت فرزندآوری می‌روی؟ از نظر جمعیت‌شناسان، نه تنها ربطی میان توان مالی پایین و تعداد فرزندان پایین نیست؛ بلکه این نسبت، برعکس هم هست؛ یعنی در میان کشورهای مختلف جهان، در کشورهایی که سطح اقتصادی پایینی دارند، زادوولد بیشتر است و کشورهایی که از نظر سطح درآمد خانواده بالا هستند، تعداد فرزندان کمتری دارند.

در میان تمام قاره‌ها، آفریقا (که فقیرترین کشورها را دارد) بیشترین آمار زادوولد و اروپا هم کمترین را داراست. آفریقا با میانۀ سنی ۲۰ سال، جوان‌ترین و اروپا با میانۀ سنی ۴۰ سال، پیرترین قاره است.

بیشترین نرخ رشد در سال ۲۰۱۰ مربوط به قاره آفریقا با ۲/۳ درصد و کمترین آن، مربوط به قاره اروپا با ۰/۰۶ درصد است. برای درک تفاوت

۱. اگر می‌گوییم میانۀ سنی مردم آفریقا ۲۰ سال است؛ یعنی تعداد افرادی که کمتر از ۲۰ سال دارند با افرادی که بیش از ۲۰ سال دارند، مساوی است. (محسن عباسی ولد، ایران جوان بمان، ص ۸۷).

زادوولد در این دو قاره باید دانست که با توجه به نرخ رشد جمعیتی که بیان شد، جمعیت قاره آفریقا در فاصله زمانی ۳۰ ساله دوبرابر خواهد شد؛ این در حالی است که اروپا باید فاصله زمانی ۱۱۶۶ ساله را طی کند تا جمعیت آن، دو برابر شود.

برای اینکه بدانید با بالا رفتن توان اقتصادی خانواده‌ها، الزاماً اشتیاق آن‌ها برای فرزندآوری بیشتر، افزایش نمی‌یابد، به درآمد سرانه کشورهای ثروتمند و همچنین نرخ رشد جمعیت‌شان توجه کنید:

اولین کشور ثروتمند جهان، «موناکو» است که دومین کشور کوچک دنیا هم هست؛ درآمد سرانه در این کشور ۸۳ هزار و ۱۵۰ دلار است؛ اما نرخ رشد جمعیت آن ۳۳/۰ درصد است.

در استان‌های خودمان هم دقت کنید. بیشترین ثبت ولادت در استان‌های ما در ۱۰ سال گذشته متعلق به سیستان و بلوچستان است که به ازای هر هزار نفر، ۳۵/۶ نفر، هرمزگان، ۲۴/۶ و کمترین ثبت ولادت هم متعلق به استان‌های گیلان با ۱۲/۳ و مازندران ۱۴/۶.

جالب است بدانید مردم مازندران، پردرآمدترین مردم کشور ما هستند.^۱ طبق پژوهش انجام شده هرچه میزان درآمد خانوار بالاتر باشد، نرخ باروری در آن‌ها کمتر است. براین اساس نرخ باروری برای سطح درآمد پایین ۱/۳، برای سطح درآمد متوسط ۱/۲ و برای سطح درآمد بالا ۰/۷ است. همچنین ساکنان مناطق بلاشهر دارای پایین‌ترین نرخ باروری یعنی ۰/۷ و ساکنان مناطق میانی دارای نرخ باروری ۱/۱ بودند و ساکنان مناطق پایین‌شهر نرخ باروری ۱/۵ داشتند.

از آمارها هم که بگذریم، خوب است خود شما نگاهی به اطرافیانتان

۱. درآمد سرانه، عددی است که از تقسیم تولید ناخالص داخلی بر جمعیت یک کشور به دست می‌آید و چون تولید ناخالص داخلی، ارزش مجموع کالاها و خدماتی است که طی یک دوران معین، معمولاً یک سال، در یک کشور تولید می‌شود، پس معنای ساده‌تر درآمد سرانه این است که به ازای هر نفر در یک کشور، چه میزان درآمد وجود دارد (محسن عباسی ولدی، ایران جوان بمان، ص ۸۷).

۲. هم‌اکنون میانگین درآمد سالانه هر مازنی (مازندرانی) ۱۱ میلیون و ۳۰۰ هزار تومان است، در حالی که متوسط درآمد هر شهروند ایرانی در سال، ۷ میلیون و ۹۰۰ هزار تومان است. «مازنی‌ها پردرآمدترین مردم کشور هستند»، تسنیم، دسترسی در:

<https://www.tasnimnews.com/fa/news/1392/04/04/88865>، ۹ تیر ۱۳۹۲.

انداخته و به این پرسش پاسخ دهید: «آیا کسانی که در اطراف شما به یک یا دو فرزند بسنده کرده‌اند، تنها به این دلیل است که توان اقتصادی برای ادارهٔ بیش از دو فرزند را ندارند؟» این سؤال را طور دیگری هم می‌شود پرسید: «چه تعداد از افرادی که در اطرافیان شما از نظر مالی مشکلی ندارند، فرزند بیشتری دارند؟» شما چند نفر را می‌شناسید که بدون آنکه بخواهند روش مصرف خود را تغییر دهند، می‌توانند فرزندان بیشتری داشته باشند؟ امروزه، افرادی را در جامعه می‌بینیم که درآمد متوسطی دارند، شب‌وروز هم زحمت می‌کشند، کار می‌کنند تا پولی به دست بیاورند؛ اما نهایتاً به جای آنکه چند بچه بیاورند و شکم آن‌ها را سیر کنند، سگ می‌خرند و شکم سگ را سیر می‌کنند. این بدبخت را بین که شده نوکر سگ، شده نان آور سگ؛ حدود ۱۸ تا ۵۵ میلیون تومان خرج ماهیانه نگهداری یک سگ را تحمل می‌کند،^۲ اما به بچه که می‌رسد، ندارم ندارمش بلند می‌شود، از دست زمین و زمان می‌نالد و انتظار دارد که مشکلی هم در زندگی‌اش نباشد.

این‌ها دیگر قدیمی شده

نکتهٔ دیگر که خیلی اثرگذار است این است که باید پذیرفت در کنار گرانی و توژم، سبک زندگی ما هم عوض شده است، باید بپذیریم کمی انصاف هم چیز خوبی است. بعضی از ماها خیلی مصرف‌گرا زندگی می‌کنیم: «هر چیزی باید نو باشد؛ ماشین نو، مبل نو، گوشی نو. تعمیر کردن، یعنی وقت تلف کردن. پولش را می‌دهم؛ صرفه جویی مسخره است. راحت باش.»

البته نمی‌گوییم مثل پدر و مادرهایمان برویم بچه‌ها را گه‌په‌پچ کنیم، نه! کلی پیشرفت کرده‌ایم که راحت‌تر زندگی کنیم؛ اما می‌توانیم

۱. محسن عباسی‌ولدی، ایران جوان بمان، ص ۷۸-۸۰.

۲. «هزینه نگهداری سگ‌ها»، سایت فارسی پت، دسترسی در سایت:

<https://farsipet.com/cost-of-dogs/>.

از پوشک‌های چندبار مصرف که به بازار آمده است استفاده کنیم که هم برای محیط‌زیست بهتر است، هم برای سلامت پای فرزند، و هم برای جیب خانواده!

یادتان هست بچگی‌هایمان چطوری خلاقانه برای خودمان اسباب‌بازی درست می‌کردیم؟ امروز این اسباب‌بازی‌های شیک و گران قیمت و در خیلی از موارد بی‌خاصیت همه بازار را گرفته است. اما مگر مجبوریم این همه پول بدهیم و چیزی بخریم که رسماً خلاقیت بچه‌هایمان را می‌کشد و آن‌ها را حاضرخور بار می‌آورد؟! خب بگردیم توی اینترنت و چهارتا اسباب‌بازی خلاق با خرده‌ریزهای خانه بسازیم. اصلاً خود بچه‌ها را در ساختن اسباب‌بازی‌ها مشارکت بدهیم تا به رشد ذهنی و فکری و هوش هیجانی‌شان هم کمک کرده باشیم. تازه، همین اسباب‌بازی درست‌کردن، خودش بهترین بازی است؛ کدام کار مشارکتی پدر و مادر با بچه‌ها از این شیرین‌تر؟!

از این مثال‌ها کم نیست. مثلاً مطرح می‌کنند که هزینه‌های زایمان بسیار سنگین شده است. خب، چرا روی راه‌های سالم و طبیعی زایمان تمرکز نکنیم؟! می‌دانید سزارین چقدر برای مادر و فرزند مضر است؟ مادر می‌تواند مقداری وقت بگذارد و با تمرین‌های زایمان طبیعی و همچنین مراقبت‌های کم‌هزینه، مثل مصرف مواد غذایی سالم و غیرکارخانه‌ای، آماده زایمان طبیعی شود. هزینه زایمان طبیعی در بیمارستان‌های دولتی شیک و تروتیمیز، که می‌شود در شهرهای بزرگ به راحتی پیدایشان کرد، خیلی کم است؛ مادر و بچه هم سالم‌تر می‌مانند.

ترسی که خیلی از ما والدین دچارش هستیم نتیجه هزینه‌تراشی‌های اضافی و بی‌مورد و ریخت‌وپاش‌های زائد در زندگی‌مان است. البته صداوسیما و سیاست‌های دولت‌ها نیز در این ریخت‌وپاش‌ها اثر داشته است؛ ولی تصمیم‌گیرنده نهایی برای اینکه زندگی‌مان را مصرف‌گرا کنیم یا نه، به‌دست خودمان است.

برای مثال، پدرهایی هستند که از کودکی عاشق اسباب بازی‌های پسرانه بوده‌اند، ولی به دلیل شرایط کودکی و سبک زندگی دهه ۵۰ و ۶۰، نتوانسته بودند صاحب آن‌ها شوند؛ حالا تمام آن علاقه‌ها را برای کودک خود خریداری می‌کنند، به بهانه اینکه نمی‌خواهم فرزندم مثل من عقده اسباب بازی داشته باشد و تا جایی که بتوانم لوازم بازی او را خریداری می‌کنم!

قناعت در زندگی ما کم شده، توقعات ما در زندگی، بیش از اندازه نیاز شده است و برخی از چیزهایی که واقعاً جزو نیازهای اساسی یک زندگی نیست، وارد حلقه نیازها شده است. در گذشته، اگر خانواده‌ای توان خرید موکت یا زیلو را نداشت، خود را فقیر حساب می‌کرد. چندی بعد، نداشتن فرش، نشانه فقر شد و حالا اگر کسی مبلمان نداشته باشد، باید خود را فقیر بداند. بسیاری از خانواده‌ها، در گذشته هفته‌ای یک بار هم برنج نمی‌خوردند و یکی دو ماه، یک بار هم پای مرغ به سفره‌شان باز نمی‌شد؛ اما با این وجود، احساس فقر نمی‌کردند، بیمار هم نمی‌شدند. امروز اگر کسی هر روز برنج نخورد و هفته‌ای یکی دو بار مرغ روی سفره خانه‌اش پرواز نکند، احساس فقر می‌کند؛ در حالی که هیچ پزشکی مصرف روزانه برنج و هفتگی مرغ را برای سلامت، اگر مضر نداند، ضروری نمی‌داند. چه قدر خوب است پدر و مادرهایی که اکنون در حدود ۴۰ سال سن دارند، سبذ غذایی امروز خود را با سبذ غذایی دیروز پدر و مادرشان مقایسه کنند و ببینند که چه اندازه قناعت ما کم شده است!

اگر ما به زندگی نگاه مصرف‌گرایانه داشته باشیم، هر اندازه هم که از نظر اقتصادی قوی شویم، پولمان را بیشتر مصرف بیشتر می‌کنیم، نه اینکه انگیزه بیشتری برای فرزندآوری پیدا کنیم. در این صورت، وقتی پول بیشتری به دست می‌آوریم، مدل خانه، فرش و موکت، مبلمان و وسایل برقی، دکوراسیون و ماشینمان را عوض می‌کنیم؛ این خاصیت سبک زندگی مصرف‌گرایانه است.

برای یافتن یک راه مطمئن به سوی آینده، باید پاسخ این سؤال‌ها را یافت؛ وگرنه شاید آنچه پیدا کرده‌ای بیراهه باشد، نه راه. ما فقرمان بیشتر شده یا قناعتمان کم شده؟ پولمان ته کشیده یا مصرفمان بالا رفته؟ پیچ و تاب زندگی زیاد شده یا توقعاتمان پیچیده شده؟ رفاه با ما قهر کرده یا تعریفمان از رفاه عوض شده؟ راه به دست آوردن ثروت را گم کرده‌ایم یا راه خرج کردن پول را بلد نیستیم؟

هیچ کدام از حرف‌هایی که زدیم، به معنای آن نیست که نباید کاری به وضعیت اقتصادی جامعه داشت. هرگز اهمیت مسائل اقتصادی را نادیده نمی‌گیریم و کماکان از تمامی نهادها، قوا و مسئولین نسبت به مسائل اقتصادی با دیدگاه مطالبه‌گری درخواست و توقع بهبود اوضاع را داریم؛ اما آیا اولین و تنهاترین دلیل عدم تمایل به فرزندآوری مسائل اقتصادی است؟ آمار و واقعیت جامعه چیز دیگری را نشان می‌دهد. پس فکر نکنیم اگر مشکلات اقتصادی حل شد، خانواده‌ها به سوی فرزندآوری بیشتر خواهند رفت. سبک زندگی را باید عوض کرد؛ در سبک زندگی مدرن، هراندازه هم که انسان ثروتمند شود، تمایلش به فرزندآوری، بیشتر نمی‌شود.

هنوز «خدا روزی رسونه»؟

چرا باید به این اندازه از مفاهیم و مبانی دینی خودمان فاصله بگیریم؟ واقعاً قدیمی‌ها اگر فرزندان بیشتری می‌آوردند، به این دلیل بود که پول بیشتری داشتند؟ یا اعتقادشان به رزاقیت الهی بیشتر بود؟

یک نکته‌ای که وجود دارد این است که ما انسان‌ها در حالت عادی و شرایط ایده‌آل نسبت به خداوند گمان‌های خوبی داریم، ولی معمولاً در هنگام فشارهای مختلف زندگی دچار گمان‌های بدی نسبت به خدای متعال می‌شویم که بارزترین آن‌ها وقتی است که در فشارهای اقتصادی قرار می‌گیریم؛ در شرایط بد اقتصادی یادمان می‌رود که «خدا مسئول



روزی آفریده هایش است.»

اگر یکی از پول دارهای قدیمی بازار که نزد همه بازاریان و غیر بازاریان اعتبار فراوانی دارد، به ما بگوید: تو ازدواج کن، همه مخارجش به عهده من، سپس به تاریخ عقد، یک چک پانصد میلیون تومانی در اختیار ما قرار دهد، آیا دیگر برای ازدواج پیمان می لرزد و دغدغهای داریم؟ هرگز؛ بلکه فوراً به فراهم کردن مقدمات ازدواج می پردازیم و به مادرمان میگوییم: همین امروز به خواستگاری فلانی بروید. اگر کسی بگوید: تو که یک ریال پول نداری، چطور می خواهی مخارج عروسی و... را تأمین کنی؟ جواب می دهیم: بله، پول ندارم، ولی فلان آقای بازاری، به تاریخ عقد برایم چک کشیده و خیالم از بابت مخارج عقد، مراسم عروسی، اسباب زندگی، خانه و حتی مخارج زایشگاه! راحت است، چون می دانم فردی ضمانت همه اینها را کرده که هم ثروتمند است و هم آدم بسیار خوش قولی که امکان ندارد خُلفی وعده کند.

شاید این جمله قاطع ترین جمله قرآن باشد به کسانی که از ترس نداری و تنگ دستی فرزندان شان را می کشتند، به صراحت، نه یک بار که دو بار می گوید: «مایم که روزی آنان و شما را می دهیم.»

از بچه هایمان نترسیم

«وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْأً كَبِيرًا»^۱

در این آیه مبارکه خدا صریحاً رزق فرزند را و حتی رزق ما را نیز ضمانت کرده است. یاد بخشی از آیه ۱۵۱ سوره انعام خداوند می فرماید: «... وَ لَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ...» یعنی هم روزی شما را می دهیم و هم روزی فرزندان را. یعنی هم روزی تو و هم روزی فرزندان تو دست من خداست. یعنی من خدا، ضامن روزی شماها می شوم. یعنی

چک سفیدامضای خدای سبحان به تاریخ روز برای ما. خدای متعال، بارها وعده رزق و روزی را صراحتاً به ما داده، فقط لازم است که باورمان را درست کنیم و اعتقاد به پاس شدن این چک را در زندگی مان جاری کنیم و با تدبیر باید به برنامه ای که توصیه اش را داریم و حتماً باید از اهلش بگیریم، عمل کنیم.

چرا به اندازه اعتماد به آن بازاری، به خدا اطمینان نداریم؟! مگر ثروت دنیا در اختیار خدا نیست و بارها فرموده: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْلِفُ الْمِيعَادَ»^۱ چه ضمانتی بالاتر و اطمینان آورتر از ضمانت خداوند متعال؟

روزی تضمین شده در نگاه حسین علیه السلام

عاشقان اباعبدالله! وجود نازنین سیدالشهدا علیه السلام در دعای عرفه، رزاق بودن خداوند متعال را خیلی قشنگ و جزئی توضیح داده است؛ جملاتی که بسیار امیدآفرین است و انسان حقیقتاً شرمندۀ خدا می شود.

اباعبدالله علیه السلام در این دعا می فرماید: «وَحَفِظْتَنِي فِي الْمَهْدِ طِفْلاً ضَيْباً وَرَزَقْتَنِي مِنَ الْغَدَاءِ لَبَنًا مَرِيّاً»؛ (و مرا در حال کودکی در میان گهواره محافظت نمودی و از بین غذاها، شیر گوارا نصیبم کردی.)

در ادامه حضرت می فرماید: «وَرَزَقْتَنِي مِنْ أَنْوَاعِ الْمَعَاشِ وَصُنُوفِ الرِّيشِ»^۲ (و از انواع وسایل زندگی و اقسام بهره ها نصیبم کردی.) ببینید سیدالشهدا علیه السلام ضمانت روزی را تا کجا می کشاند و چقدر به لطف و عنایت خدا به روزی خود و فرزندانش در همه حالات زندگی مطمئن و دل آرام است! امام حسین علیه السلام وقتی به کربلا می رسند و در آن شرایط خاص قرار می گیرند، برای خدا در دل گرگ های لشکر عمر سعد هم حساب باز می کند؛ از تحریم و کمی آب و غذا نمی ترسد و نگرانی به دل راه نمی دهد؛ صرفه جویی می کند، جیره بندی می کند، دلاورانه و با حسابگری چندین بار به شط فرات می زند، دور خیمه ها را خندق می کند و همه چیز

۱. آل عمران، ۹.

۲. شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان، اوایل دعای عرفه.



را تدبیر می‌کند و امر را به خدا واگذار می‌کند و از این بابت ذره‌ای ترس به دلش راه نمی‌دهد! ما کجا و حسین زهرا علیهما السلام کجا! خدا کند که ارباب از ما نرنجد و این سفرهٔ بابرکت را که کنارش نشسته‌ایم از جلوی ما جمع نکند! بیچاره می‌شویم. ما کجا و شما کجا! ما برای لقمهٔ نانی به دست غیر خدا هم نگاه می‌کنیم، گاهی خوب‌هایمان نیمه‌نگاهی داریم؛ اما شما روزی را تضمین شده می‌دانید! ما می‌ترسیم و نگرانیم و مضطرب! اما شما هرگز ذره‌ای ترس به خود راه نداده‌ای که بچه‌هایم چه می‌شوند. راه را گم کرده‌ایم، دچار توهیمیم؛ فکر می‌کنیم که ما کار می‌کنیم و روزی را خودمان به تنهایی کسب می‌کنیم. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌خواهد ما را از این نگرانی نجات دهد؛ ایشان می‌فرمایند: «يَا ابْنَ آدَمَ لَا تَحْمِلْ هَمَّ يَوْمِكَ الَّذِي لَمْ يَأْتِكَ عَلَى يَوْمِكَ الَّذِي قَدْ أَتَاكَ فَإِنَّهُ إِنْ يَكُ [يَكُنْ] مِنْ عُمْرِكَ يَأْتِ اللَّهُ فِيهِ بِرِزْقِكَ»^۱ (ای فرزند آدم! غصهٔ رزق نیامده‌ات را بر روز آمده‌ات ميفزا؛ که اگر فردای نیامده از عمر تو بود خداوند رزق و روزی تو را در آن روز می‌رساند.) پس امروزت را با غم فردایی که نیامده برای خود سخت نگردان.

خدایت را نمی‌بینی؟

موارد مختلفی در آیات و روایات وجود دارد که خداوند متعال و اهل بیت علیهم السلام از حیوانات گوناگونی نام برده‌اند که توجه و تفکر در مثال‌ها و ویژگی‌ها باعث رشد اندیشه و دریافت معارف و حکمت می‌شود. حضرت امام صادق علیه السلام در دعا و اعمال روز عرفه، صفتی را آورده‌اند که در دعای حضرت داوود علی نبینا و آله و علیه السلام نیز بوده است. در آن دعا از جوجه کلاغ نام برده شده و فرموده‌اند: «يَا مُتَكَلِّفُ يَا رَازِقَ التَّعَاظِ فِي عَشَّة»^۲ (ای روزی‌دهنده جوجه کلاغ در آشیانه‌اش!) اینجا یک سؤال وجود دارد که چرا امام صادق علیه السلام جوجه کلاغ را به عنوان نمونه و مصداق رزاقیت خداوند متعال نام برده‌اند؟

این نکته‌ای که در روزی جوجه کلاغ وجود دارد، گم‌شده زندگی امروز ما و خیلی از اطرافیان ماست؛ نکته‌ای که هر لحظه دقت در معنا و مفهوم آن، عبادت است. می‌گویند که جوجه کلاغ هنگام تولد سفید است و از جایی که کلاغ سیاه‌رنگ است، پدر و مادرش فکر می‌کنند این جوجه مال آن‌ها نیست و منکر جوجه می‌شوند؛ اصلاً به او غذا نمی‌دهند و ترکش می‌کنند. برای اینکه ما خدا را بهتر بشناسیم بهتر است آن ذکر را قاف گرفته و روی دیوار منزل یا مغازه نصب کنیم تا همیشه جلوی چشم ما باشد و لحظه به لحظه خدا را بیشتر بشناسیم.

در مقابل به حکم الهی، تصور و رفتار پشه‌ها نسبت به این موجود تازه به دنیا آمده متفاوت است. بوی خوش و رنگ زیبای این جوجه پشه‌ها را به اشتباه می‌اندازد و به تصور اینکه یک تکه چربی دور افتاده است نزدیک می‌شوند؛ ولی همین یک اشتباه کافی است تا زندگی خود را از دست داده و تبدیل به غذای جوجه کلاغ بشوند.^۱ این اتفاق جریان دارد تا زمانی که پرهایش روییده و سیاه‌رنگ شوند و رنگ و روی کلاغ پیدا کند؛ اینجا است که پدر و مادرش برمی‌گردند و بچه‌شان را بزرگ می‌کنند. **با این وجود، آیا بی‌انصافی نیست که ما نسبت به خداوند متعال بدگمانی می‌کنیم؟**

دندان و نان با هم دهد!

شاید بگویید: «بله حاج آقا شما راست می‌گی! خدا روزی هیچ موجودی رو فراموش نمی‌کنه؛ اما هر کاری می‌کنم که با خودم کنار بیام، نمی‌شه. آخه منطق می‌گه که اگه تعداد نون خورها بیشتر بشه، خب طبیعیه که هزینه‌هاشون هم بیشتر میشه؛ مگه غیر اینه؟! به قول بعضی‌ها: یه نون خور کمتر!».

۱. «فِي دُعَاءِ دَاوُدَ، عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالسَّلَامُ: يَا رَازِقَ السَّعَابِ فِي عُسِّهِ. قِيلَ: إِنَّ قَرْنَخَ الْغُرَابِ إِذَا خَرَجَ مِنْ بَيْضِهِ، يَكُونُ أَبْيَضَ كَالشَّحْمَةِ، فَإِذَا رَآهُ الْغُرَابُ، أَنْكَرَهُ وَتَرَكَهُ، وَلَمْ يَرْفُقْهُ، فَيَسُوقُ إِلَيْهِ الْبَقَّ، فَيَقْعُقُ عَلَيْهِ، لِيَرْكُمُوهُ رِيحَهُ، فَيَلْقُظُهَا، وَتَعْيِشُ بِهَا إِلَى أَنْ يَظْلُعَ الرَّيْشَ وَيَشْوَدَّ، فَيَعَاوِدُهُ أَبُوهُ وَأُمُّهُ» (سیدمرتضی حسینی زبیدی واسطی، تاج العروس، ج ۲، ص ۴۴۲).





در بوستان سعدی، این شاعر پرآوازه ایرانی، شعری آمده است که پاسخ من و شماست؛ مردِ قصه، نگرانِ تنگ‌دستی است و زنِ ماجرا، معتقد به رزاقیت پروردگار. برخی از مصرع‌ها و بیت‌های این شعر به جان و دل می‌نشیند:

یکی طفل، دندان برآورده بود
 پدر، سر به فکرت فرو برده بود
 که من نان و برگ، از کجا آرمش؟
 مرّوت نباشد که بگذارمش
 چو بیچاره گفت این سخن، نزد جُفت^۱
 نگر تا زن او را چه مردانه گفت
 مخور هول ابلیس، تا جان دهد^۲
 همان کس که دندان دهد نان دهد

منتظرِ امضای خدا

بنابر مبانی عقلی و طبیعی، قبول این مطلب برای خیلی‌ها یقینی است که زندگی خرج و مخارج دارد و هر قدر تعداد افراد خانواده بیشتر باشد، مشکلات اقتصادی نیز بیشتر می‌شود و نسبت به آینده و تأمین مایحتاج زندگی و تحصیل وی دغدغهٔ زیادی خواهیم داشت؛ ولی باید توجه داشته باشیم رفع مشکلات معیشتی خانواده و رسیدگی اقتصادی، همه‌اش نتیجهٔ تلاش و زحمت ما نیست، ما مأمور به دویدن و تلاش هستیم، اما یادمان نرود که رفع تمام حوائج زندگی متوقف بر خواست خداوند متعال بوده و هست؛ لذا خداوند متعال در آیاتی از قرآن کریم می‌فرمایند: «اللَّهُ يَبْسُطُ

۱. همسر.

۲. دچار این ترس شیطانی نشو که: «بچه‌ام می‌میره».

الرِّزْقُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ^۱ احتمالاً باید به این موضوع توجه جدی داشته باشیم که روزی انواعی دارد:

دنبال تو می‌گردد

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در نامه ۳۱ نهج البلاغه به فرزندشان امام حسن علیه السلام می‌فرماید:^۲

«وَأَعْلَمُ يَا بُنَيَّ! أَنَّ الرِّزْقَ رِزْقَانِ»^۳ (پسر من! بدان که رزق دو قسم است) «رِزْقٌ تَطْلُبُهُ» نوع اول رزق، (رزقی است که تو آن را می‌جویی و تو آن را طلب می‌کنی.) یعنی همین کار و تلاش شبانه‌روزی ما.

اما نوع دوم؛ این رزق را با خاطره‌ای زیبا از مرحوم کربلایی عباس کشتگر از اهالی سیستان عرض می‌کنم؛ پیرمرد اهل دلی که بارها به زیارت حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام مشرف شده بود و در این سفرها عنایات ویژه‌ای از حضرات معصومین علیهم السلام مشمول حال ایشان شده بود.^۴

برای نوع خود تعریف می‌کند که سال‌ها پیش، در یکی از همین سفرهای زیارتی، چندروزی در نجف اشرف ساکن شدیم. به زیارت مولی‌الموحدین علیه السلام رفتیم و بعد از زیارت به رسم ادب خدمت حضرت آیت‌الله العظمی سیستانی رسیدیم؛ بعد از احوال‌پرسی، سوغاتی کلوجه محلی که از زابل با خودم آورده بودم را خدمتشان دادم. آیت‌الله سیستانی، همین‌که این سوغات را دریافت کردند سخنی گفتند که در اوج حکمت بود؛ فرمودند: «خدا را شکر می‌کنم که روزی من از زابل به اینجا آمد تا من در

۱. ر. عد، ۲۶.

۲. محمد بن حسین شریف الرضی، نهج البلاغه (للصباحی صالح)، ص ۴۵۴.

۳. البته رزق می‌تواند مصداق دیگری مانند روزی‌های معنوی، همسایه خوب، رفیق خوب و مانند این‌ها هم داشته باشد که فعلاً از محل بحث ما خارج است.

۴. آن مرحوم می‌گوید: «مدتی بود که در اشتیاق زیارت امام حسین علیه السلام می‌سوختم و آرزویم این بود که توفیق یار شود و بار دیگر به زیارت آن حضرت مشرف شوم. در عالم رؤیا دیدم که یکی از حضرات معصومین علیهم السلام تشریف آوردند و فرمودند که توشه راه زیارت شما آماده است، فلان مقدار نزد فلان شخص است، از ایشان دریافت کنید. می‌گویم صبح علی‌الطلوع سراغ آن شخص را گرفتم که گفتند به زمین کشاورزی‌اش رفته است. نزد وی مراجعه نمودم و بعد از حال و احوال و صحبتی مختصر به او گفتم آیا امانتی بنده نزد شماست؟ جواب مثبت داد و مبلغی را به بنده تقدیم نمود که کاملاً مطابق با مبلغ ذکرشده در آن رؤیا بود و این مبلغ دقیقاً به میزان مخارج سفر بنده بود.»

پی روزی خود به زایل نروم.^۱

این همان قسم دوم رزق است که در نامه حضرت علی علیه السلام آمده بود که می‌فرمایند: «وَرِزْقٌ يَطْلُبُكَ فَإِنْ أَنْتَ لَمْ تَأْتِهِ آتَاكَ»^۲ (و نوع دوم رزق، رزقی است که تو را می‌جوید، و اگر تو به سوی آن نروی، خودش به سوی تو خواهد آمد).

این یعنی همان روزی غیرمنتظره. «وَرِزْقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ»^۳ (از جایی که گمان ندارد او را روزی می‌دهد). این رزق، کوچه‌به‌کوچه و شهر به شهر می‌آید تا خودش را به ما برساند و آن را استفاده کنیم؛ ولی گاهی ما آن قدر غافلیم که متوجه آن مطلبی که آیت الله سیستانی فرموده بودند، نمی‌شویم.

- زنگ منزل زده می‌شود، باز که می‌کنی یک نفر گوشت عقیقه به شما می‌دهد؛ این رزق شماست!

- همسایه در حال رد شدن از کوچه نان گرم تعارف می‌کند؛ این رزق شماست!

- همسایه‌تان کاسه آشی را درب منزل شما می‌آورد؛ این رزق شماست!

- سوغات و هدیه‌ای که مهمانان همراه خود آورده؛ این رزق شماست!

و صدها نمونه دیگر که اصلاً حواسمان نیست؛ اما باور کنیم که این رزق ماست! و از آن طرف موارد فراوانی داریم که مالی باید از اموال ما خارج شود اما به واسطه صدقه، به واسطه محبت به مردم و خصوصاً پدر، مادر، همسر و فرزندان، این مال برکت پیدا کرده و از زندگی ما خارج نمی‌شود که این هم از موارد پیچیده و از الطاف خفیه الهی برای بندگان خداست.

سفره‌دار فقط خداست!

به هر حال، آمدن فرزند به زندگی، نه تنها فقر نمی‌آورد؛ بلکه برکت

۱. به نقل از حجت الاسلام کبک‌خامومن، نوه ایشان.

۲. محمد بن حسین شریف الرضی، نهج البلاغه (للمصباحی صالح)، ص ۴۰۴.

۳. طلاق، ۳.

هم می‌آورد. بارها شنیده‌ایم و دیده‌ایم که فرزند که وارد زندگی می‌شود گشایشی در زندگی حاصل می‌شود. یکی از اساتید می‌گفت با یکی از فرزندانم ماشین دار شدم، بعدی که به دنیا آمد ماشینم مدل بالاتر شد و بعدی که به دنیا آمد صاحب خانه شدم؛ از این نمونه، موارد مختلفی در اطراف هر یک از ما پیدا می‌شود. یکی از اساتید جمعیت شناس نیز می‌گفت: در یک جلسه شلوع از آقایان سؤال کردم «چه کسی فرزندانش که بیشتر شده، فقیرتر شده؟» هیچ کس جواب مثبت نداد؛ برای همین است که می‌گوییم: «با بچه‌هایمان سر یک سفره نشسته‌ایم.»

خلاصه ما سر سفره بچه‌هایمانیم یا بچه‌هایمان سر سفره ما؟ ما سپر بلای بچه‌هاییم یا بچه‌ها سپر بلای ما؟ روزی آن‌ها دست ماست یا روزی ما دست آن‌ها؟

گفتم سفره‌دار خداست و خداست که به برکت وجود فرزند، ما را هم روزی می‌دهد. اگر کسی سفره‌دار را گم کرد، کارش به جاهای خطرناک می‌رسد.

عرض کردیم در جاهلیت بودند کسانی که از ترس نداشتی و تنگ‌دستی فرزندانشان را می‌کشتند. آن‌ها در سرزمینی زندگی می‌کردند که بسیار دچار قحطی می‌شد. تا نشانه‌های قحطی را می‌دیدند اولین کاری که برای حفظ آبرو و عزت و احترام خود! انجام می‌دادند کشتن فرزند بود. اگر آن روز قاتلان سنتی داشتیم، امروز قاتلان مدرن داریم.

امروز هم خیلی‌هایمان فکر می‌کنیم اگر خدا فرزندی به ما بدهد زیر بار هزینه‌هایش کمر خم می‌کنیم و اصلاً سری را که درد نمی‌کند، چرا دستمال ببندیم. بله، این همان ترسی است که یک روز مردمی را «فرزندکش» کرده بود و امروز ما را «بی‌فرزند»! خدا فرمود که از ترس تنگ‌دستی و نداشتی، بچه‌هایتان را نکشید. امروز هم آن خطاب متوجه ماست که شیک‌تر جلوی آمدن بچه‌ها را می‌گیریم.^۱

۱. در جاهلیت فرزندان را زنده به گور می‌کردند و الآن در جاهلیت مدرن فرزندان را نطفه به گور می‌کنند.

به سفرهات لگد زن!

اگر در آن دوران والدین، فرزندان را به دنیا می‌آوردند و سپس زنده به‌گور می‌کردند، امروز برخی والدین از ترس روزی خود، در مرحله جنین، حق زندگی را از فرزندان خود می‌گیرند. شما ببینید در همین یک و نیم سال کرونا تا شهریور ۱۴۰۰، تمام کشته‌هایی که ادعا می‌شود به وسیله کرونا در کشورمان مرده‌اند، به حدود ۱۰۰ هزار نفر می‌رسد و برای آن، چه هیاهویی، چه تشکیلاتی، چه جریمه‌هایی، چه تعطیلاتی و چه گرفتاری‌هایی درست شده است؛ اما برای آمار وحشتناک اسقاط جنین که در یک و نیم سال، بیش از ۵۰۰ هزار نفر می‌شود،^۱ حرفی نمی‌زنند. بعضی از سقط‌ها با دستور پزشک است که البته همه آن‌ها حق نیست، بلکه قتل محسوب می‌شود و دیه دارد؛ و برخی از سقط‌ها به دلخواه والدین است که آن‌هم در خیلی از مواقع قتل است و دیه دارد. روزی با بی‌رحمی فرزند به دنیا آمده را زنده زنده درون گودال می‌انداختند و روی او خاک می‌پاشیدند؛ ولی امروز به فرزند در رحمی هم رحم نمی‌کنند.

حتماً صحنه و توضیحات علمی سقط جنین را ندیده و نشنیده‌اید، انسان را شرمنده و دل سنگ را آب می‌کند. وقتی دست‌گاو مکش بچه را از بدن مادر خارج می‌کند، با فشار دست‌گاه بدن این موجود زنده، پاره‌پاره و قطعه‌قطعه می‌شود. وقتی این صحنه را با دستگاه‌های مجهز مشاهده می‌کنید، گویا این جنین به این طرف و آن طرف می‌رود و خود را به بدن مادر می‌کوبد، جیغ می‌کشد تا از این دستگاه فرار کند اما نمی‌تواند؛ آرام‌آرام بدنش تکه‌تکه شده و از هم جدا شده و از بین می‌رود. ای کاش مادرش، صدای ناله‌های این جنین را می‌شنید، جیغ کشیدن‌ها و فریادهای مظلومانه او را متوجه می‌شد که می‌گوید، مادر می‌خواهم

۱. ... اما آخرین برآوردی که از سقط جنین غیرقانونی داریم این است که سالانه بیش از ۳۰۰ هزار سقط جنین غیرقانونی در کشور انجام می‌شود. (سالانه ۳۰۰ هزار سقط جنین غیرقانونی در ایران انجام می‌شود)، خبرگزاری تسنیم، دسترسی در: <https://www.tasnimnews.com/fa/news/1400/08/25/1544/08/03/1400>.

زنده بمانم! من را به چه جرمی می کشید؟ این همان فرزندگشی و قتل و زنده به گور کردن مدرن است. خدا رحم کند! آیا این زندگی برکت خواهد داشت؟ محال است. مطمئن هستم که اکثر پدران و مادران این صحنه را ندیده اند و از جزئیات این جنایت هولناک بی خبرند و الا هرگز چنین بی رحمی را تحمل نخواهند کرد و آینده و زندگی خود را بی برکت و شوم نخواهند نمود. چقدر مظلومند این موجودات زنده و پاره های تن والدینشان و چقدر معصومند فرزندان من و شما، در دستان ما در دوران کودکی. خدا کمک کند که از این امانتی های خدا به خوبی مراقبت کنیم و این هدیه های بی نظیر الهی را به سرمنزل مقصود برسانیم.

دختران بی پناه!

سکونی می گوید: «دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَأَنَا مَعْمُومٌ مَكْرُوثٌ...»^۱ یک روز که خیلی ناراحت بودم و دلم گرفته بود، خدمت امام صادق عليه السلام شرفیاب شدم. حضرت از علت ناراحتی من سؤال کردند، گفتم: فرزندى به ما عنایت شده است و این باعث ناراحتی من شده است. حضرت فرمودند: «ای سکونی سنگینی این فرزند بر روی زمین است و رزق او بر عهده خداوند متعال است و عمر او از عمر تو و رزق او از رزق تو نیست و به خاطر این دختر از روزی و عمر تو کم نمی شود.» با این فرمایش حضرت غم و غصه از دلم بیرون رفت، کأنّ هیچ غصه ای در دلم نبود. حضرت پرسیدند: اسم این دختر را چه گذاشته ای؟

عرض کردم اسم او را فاطمه گذاشته ام. عاشقان ابا عبدالله الحسین! امام صادق عليه السلام فرمودند: «اگر اسم دختر را فاطمه گذاشتی، به او دشنام مده، لعن و نفرین نکن و او را نزن!»

۱. «دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَأَنَا مَعْمُومٌ مَكْرُوثٌ فَقَالَ لِي يَا سَكُونِي مَهْمَا غَمَّكَ قُلْتُ وَلَيْدَتْ لِي ابْنَةٌ فَقَالَ يَا سَكُونِي عَلَى الْأَرْضِ ثَقُلْهَا وَ عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا عَيْشٌ فِي غَيْرِ أَجَلِكَ وَ تَأْكُلُ مِنْ غَيْرِ رِزْقِكَ فَسَرَى وَاللَّهِ غَنِي فَقَالَ لِي مَا سَمَّيْتَهَا قُلْتُ فَاطِمَةَ قَالَ أَوَ لَمْ وَضَعْ يَدَهُ عَلَى جَبْهَتِهِ فَقَالَ ... أَمَّا إِذَا سَمَّيْتَهَا فَاطِمَةَ فَلَا تَسْتَيْهَاتِهَا وَلَا تَلْعَنُهَا وَلَا تَرْزُقْهَا» (محمد بن یعقوب کلینی، الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۶، ص ۴۹-۴۸).

غار ت به چه قیمت؟

این جملات برای ما که در مجلس روضه ابی عبداللّٰه علیه السلام نشستہ ایم، خیلی معنا پیدا می کند. دخترت را نرنی!! بیایید از حضرت سؤال کنیم که حسین جان! خانواده ت را کجا آوردی؟ زبانم نمی چرخد تا از کاروان شما که وارد سرزمین نینوا شد صحبت کنم؛ زبانم قفل شده است. این کاروان کجا و آن کاروان روز الاحرم کجا! یک کاروان پراز نازدانه...! حسین جان! چرا علی اصغر را آوردی؟ حسین جان! کسی تا به الآن، رقیه را لعن و نفرین نکرده.

سفره دار را که اشتباه بگیری، همین می شود. خدایا چرا غارت؟ آخر غارت به چه قیمت؟ این ها سر چه سفره ای بزرگ شده اند؟

کاروان فرزندان حسین علیه السلام کاروانی است که سفره دار را می شناسد، سر سفره خدا نشستہ است. اما کاروان غارتگران سفره دار را گم کرده اند، برای غنیمت، برای نان، از ترس شکم هایشان، از ترس اینکه سفره شان خالی بماند به انگشت دست حسین علیه السلام هم رحم نکردند. اگر انگشت می خواهی ببرا! اما انگشت را ببرا! اگر گوشواره را می بری، ببرا! اما گوشواره را نکش! اگر غنیمت می خواهی ببرا! اما معجر از سر بچه ها....

الالعة الله على القوم الظالمين ...

مجله
سوم

به سختی اش می‌آرد!

«فرزند شیرینی زندگی است. رنج این شیرینی را هم نمی شود نادیده گرفت؛ اما نوع نگاه ما به زندگی است که شیرینی این رنج ها را چندین برابر می کند. راز رنج شیرین کربلایی ها همین است؛ کافی است زندگی را از بالا ببینیم.»

قربانی ام را بپذیر!

هدف ت که معلوم باشد و ارزشش را داشته باشد، از همه چیزت می گذری! مال و آبرو که هیچ است؛ رقیه و سکینه و علی اصغر را هم فدا می کنی؛ سر می دهی تا سرافراز باشی پیش مرادت؛ چون می دانی به سختی اش می ارزد. کومله ها می خواستند کاری کنند که سرهنگ از مهاباد برود. آن قدر محکم و انقلابی برخورد می کرد که دیدند چاره ای ندارند جز انجام جنایتی هولناک. به همین خاطر، نوزاد آن سرهنگ انقلابی را دزدیدند و سر از تنش جدا کردند. بعد پیکر نوزاد را به همراه یک نامه فرستادند در خانه او. گفتنش هم آسان نیست. سر نوزاد را چگونه بردند؟! سرهنگ تا پیکر بی سر نوزادش را دید، با چشمانی اشک بار گفت: خدایا قربانی اصغرم را قبول کن...؛ بعد هم صدایش را صاف کرد و گفت: ضداقلاب بدانند یک قدم هم عقب نشینی نمی کنم...^۱ وقتی زندگی را از بالا ببینی و هست و نیست عالم پیش چشمانت نمایان باشد، دل و جان ت یک صدا می گویند: «ما رأیتُ إِلَّا جَمِیلاً»

نگاه زینبی علیها السلام

قانون و طبیعتی در دنیا وجود دارد به نام رنج و سختی که شامل حال تمام مخلوقات خدای متعال خواهد شد. در نهج البلاغه امیرالمؤمنین علی علیه السلام آمده است: «الدُّنْيَا دَارٌ بِالْبَلَاءِ مَحْفُوفَةٌ»^۲ تا در این دنیا هستیم بلا و سختی هم با ما همراه است و هیچ استثنایی هم ندارد. حتی زندگی

۱. محمد اصغری نژاد، سرداران بی سر، ص ۲۵.
۲. محمد بن حسین شریف رضی، نهج البلاغه، ج ۲، ص ۳۴۸.



اشرف اولاد آدم، یعنی اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام هم که جان عالم به فدای آن‌ها باد، از بلا و سختی مستثنی نشده است. زندگی آنان از همان ابتدا پر از رنج و سختی و گرفتاری بود. حضرت زینب علیها السلام وقتی کودک بود پدر بزرگش، وجود نازنین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را از دست داد؛ چند وقت بعد از آن، شاهد شهادت مادر گرمی خود با آن وضع دردناک بود؛ همچنین شاهد غربت و خانه نشینی و شهادت پدر نازنینش، شاهد ظلم شدن و شهادت برادر بزرگش، امام حسن علیه السلام بود. این بانو در روز عاشورا، شاهد ظلم‌ها و جنایت‌های بنی امیه بود، شاهد از دست دادن فرزندان و عزیزان و یاران برادرش در دشت کربلا بود. سختی‌ها و فجایع پیش روی آن حضرت به این موارد ختم نشد و اسارت حضرت زینب کبری علیها السلام و فرزندان حسین علیه السلام برای او جانگاه تر بود؛ ولی هیچ وقت در این مسیر ضعف یا سستی به خود راه نداد و با کمک گرفتن از خداوند متعال در این راه استقامت کرد و هیچ گاه زبان به گله و شکایت باز نکرد؛ بلکه با گفتن جمله «ما رأیتُ إِلَّا جَمِیلاً»^۱ کاخ یزید را به لرزه درآورد. سختی‌های زینب کبری علیها السلام کجا و سختی‌های ما کجا؟! اگر نگاه ما شبیه نگاه زینب کبری علیها السلام شد، نه تنها تحمل سختی‌ها برایمان سهل و آسان خواهد شد، بلکه سختی‌ها را نوعی شیرینی خواهیم دید؛ آن گاه می‌توانیم بگوییم: «ما رأیتُ إِلَّا جَمِیلاً».

معنای نگاه زینبی در موضوع بحث ما این است که سختی‌ها و زیبایی‌های **سفرهٔ بابرکت فرزندان** را ببینید و خود را از آن محروم نکنید. سختی و رنج در زندگی همه وجود دارد و خواهد داشت؛ مهم آن است که بتوانیم آن را تحمل کنیم و عقب ننشینیم.

زندگی بالا و پایین دار

باید پذیرفت که نباید در دنیا به دنبال رفاه و آسایش گشت «گشتیم نبود، نگرد نیست» جملهٔ ساده و بامسمایی است. «الدُّنْیَا مَحْفُوفَةٌ

۱. علی بن موسی بن طاووس، اللهوف علی الطفوف، ص ۱۶۰.

بِالْبَلَاءِ» تا ما در این دنیا هستیم در کنار شیرینی هایی که دارد، بلاوسختی هم با ما همراه است؛ ویژگی زندگی دنیا این است که بالاوپایین دارد. سختی های زینب کبری (ع) کجا و سختی های زندگی ما کجا! سختی فرزندآوری که همراه با آن شیرینی و لذت است، چقدر زیباست. اگر نگاه مادران به سختی های فرزندآوری و... مثل نگاه زینب کبری (ع) می شد؛ یعنی زیبایی های فرزندآوری و سختی هایش را باهم می دیدند، ماجرا متفاوت می شد.

به بعضی ها وقتی می گوییم که چرا خودتان را از برکات سفره ای که خداوند با فرزند به شما می دهد، محروم کرده اید؟! فوری جواب می دهند که: «فرزند در سهره، مانع رفاه و آسایش ماست، بچه سختی های خاص خودش رو داره، اصلاً سَری رو که درد نمی کنه، دستمال چرا؟ بچه چیه؟ ما به استراحت نیاز داریم. بچه شره، شلوغه، در سهره و...!»

فرزند بیشتر، درگیری بیشتر!

بعضی ها می گویند: «هر بچه ای یک سهمی از وقت پدر و مادرش رو می گیره. شما همین وقت رو ضرب در تعداد بچه ها کن: اگه یک بچه سه ساعت توی روز رسیدگی بخواد، دو تا بچه میشه شیش ساعت و سه تا نه ساعت و چهار تا دوازده ساعت! یعنی دیگه خواب و استراحت و... تعطیل! اینجوری، جون می مونه برای آدم؟! بالاخره آدم زنده، باید به خودش هم برسه یا نه؟!»

قطعاً هر فرزند سهمی از زندگی ما را می گیرد؛ اما اینکه سهمش چقدر باید باشد، جای بررسی دارد. ما زمانمان را جادجادار اختیار فرزندانمان قرار نمی دهیم؛ بلکه در کنار کارهای روزمره زندگی، با فرزندان و دیگران ارتباط داریم، می گوئیم، می شنویم، می خوانیم و امور منزل را رتق ورتق می کنیم؛ بنابراین زمان رسیدگی به فرزندان با دیگر فعالیت های روزمره هم پوشانی دارد و زمان لازم برای رسیدن به دو فرزند دوبرابر وقتی که

باید برای یک فرزند صرف کنیم، نیست. سه فرزند هم سه برابر زمان نمی خواهد.

نکته بعد اینکه حضور فرزندان بیشتر سبب تسهیل امور و صرف زمان کمتر نسبت به هر فرد می شود؛ چون فرزندان خودشان کمک کار مادر رسیدگی به امور منزل خواهند بود و فرزندان بزرگ تر در رتق و فتق امور فرزندان کوچک تر کمک می کنند.

کدام کمبود وقت؟

نگاهی به کمبود وقت مادران دهه ۶۰ و ۷۰ بیندازیم. آنها اکثراً لباس ها را با دست می شستند، کهنه بچه هم می شستند و گاهی در صف نان، مرغ، تخم مرغ، نفت، قند و شکر منتظر می ماندند؛ ماشین شخصی نداشتند تا بتوانند زودتر به کارهای بیرون از خانه برسند، خودشان غذا می پختند و با این همه وقتی که در امور زندگی صرف می کردند، چندین بچه هم بزرگ می کردند. اما مادران مدرن امروز را ببینید! با اینکه وسایل برقی، انجام کارهای خانه را آسان کرده و وقت مادرها خیلی آزاد شده است، اما برخی از کمبود وقت دلخوری دارند و می گویند که *وقت برای بزرگ کردن بچه نداریم*.

البته در ظاهر، حرف بدی نیست، اما چرا این گونه شده؟ آن پدر و مادرها که هنوز در بین ما هستند. آیا این کمبود وقت مربوط به تغییر سبک و روش زندگی مان نیست؟ آیا مربوط به آب رفتن اعتقاداتمان نیست؟ چند ساعت سریال دیدن، چند ساعت در فضای مجازی گشتن، مکالمه تلفنی و مراجعه مکرر به بازار یا شاغل بودن بدون ضرورت؛ بله، البته که اصلاً وقت برای آدم نمی گذارد. این مادران، کمبود وقت کاذب دارند؛ اما آن دهه شصتی و هفتادی ها انصافاً کمبود وقت شان واقعی بود.

اگر مادرانی که از کمبود وقت گلایه می کنند، مقداری از همین مواردی که

گفتیم، مثل سریال و... را کم کنند، زمان قابل توجهی از وقتشان به راحتی آزاد می شود.

راحتی خوب است؛ اما...!

در نگاه مادی‌گرای غربی، اصالت با رفاه است و هر چیزی که با رفاه منافات داشته باشد، باید کنار برود؛ مقصود از رفاه هم رفاه مادی است. فرزند مانع رفاه است، پس باید کنار گذاشته شود؛ یا اینکه به تعدادی از فرزند باید بسنده کرد که با رفاه منافات زیادی نداشته باشد. به همین دلیل است که بسیاری از خانواده‌های غربی، دیر صاحب فرزند می شوند و وقتی هم که صاحب فرزند می شوند، تربیت او را به گونه‌ای مدیریت می کنند که با رفاه آنان منافات نداشته باشد؛ مثلاً به جای بازی با او، برایش بازی رایانه‌ای می خرند یا او را به مهدکودک می فرستند که کمتر مانع رفاه پدر و مادر شود. مهدکودک در تمدن امروز یعنی تغییر کردن مادر؛ اما با آرام‌ترین، شادترین، و باکلاس‌ترین شکل ممکن! و به تعبیری دیگر، مهدکودک یعنی یتیم‌خانه دوران مدرن!

متأسفانه تفکر رفاه‌طلب غربی بر برخی از ما مسلمانان نیز تأثیر گذاشته و نوع نگاه ما را به فرزنددار شدن تغییر داده است.

شاید برایتان سؤال شود که «حاج آقا شما یعنی با رفاه مخالفید؟ من از حرف‌های شما این‌طور می فهمم که شما با رفاه و آسایش مردم مخالفید!»

نه، من با رفاه مخالف نیستم، با اصل شدن رفاه، با قبله قرار دادن رفاه مخالفم؛ رفاه، مقصد نیست. به ما نگفته اند هدفان را رفاه قرار بدهید؛ اتفاقاً به ما گفته اند که شما بی هدف نیستید، شما یک هدف کلان دارید؛ ولی به خاطر اینکه خودتان گاهی اشتباه می کنید، ما برایتان مطرح می کنیم. خب، حالا آن هدف چیست؟



یک کلمه است؛ «بندگی»؛ «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (من جنّ و انس را نیافریدم جز برای اینکه عبادتم کنند) و از این راه تکامل یابند و به من نزدیک شوند)) بنابراین، غربی ها از هدف اصلی دور شده اند و به بی راهه می روند؛ در نتیجه افرادی هم که مثل غربی ها رفاه را هدف زندگی قرار می دهند، از هدف اصلی زندگی به خطا می روند. آیا به خطارفتن هنراست؟ هنر ما این است که وقتی از چپ و راست کارت دعوت به خطا برایمان ارسال شد، نپذیریم؛ آن چنان که قمر بنی هاشم امان نامه را نپذیرفت.

یکی از شاه کلیدهای مشکلات، رنج ها و پشیمانی ها در زندگی همین است که هدف و مقصد زندگی را اشتباه انتخاب می کنیم؛ برای همین هم هست که هرچه می دویم به آرامش و آسودگی و رفاه برسیم، آخرش می نالیم. گرچه پول و امکانات مان خیلی زیادتر شده باشد، اما اگر هدف و مقصد زندگی را بندگی خداوند عزیز انتخاب کردیم معمولاً از زندگی مان راضی و خُرسند هستیم و چنانچه مشکلات بر سر راه زندگی مان سبز شود، نه تنها ناله نمی کنیم، بلکه ممکن است لذت هم ببریم و به مانند سیدالشهدا (ع) بگوییم «خدا یا راضیم به قضای تو» یا به مانند خواهر گرامی ایشان بگوییم «من به جز زیبایی هیچ چیز ندیدم».

همین جا با خودمان قرار بگذاریم که هدف اصلی زندگی مان را مشخص کنیم؛ رفاه، پول، بندگی خدا، یا رضایت مردم؟ بعد از آن، آرام آرام معلوم می شود که برخی ضربه ها را از کجا می خوریم.

نکته دیگری که در رابطه با رفاه، در همین جا مناسب است که گفته شود، این است که خدای بی همتای ما در قرآن بی نظیرش می فرماید: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ» (به راستی که انسان را در رنج آفریده ایم).

چقدر زیباست که خداوند متعال برای آنکه یک مسئلهٔ بدیهی را بیان کند قسم می خورد. به نظر می رسد آدمیزاد به قدری در این مطلب به بی راهه رفته و دچار توهم شده که باید خدا قسم بخورد تا انسان باور کند که در اشتباه است.^۱

کلمه «گَبد» که در این آیه آمده به معنای رنج و سختی است و این تعبیر که خلقت انسان در «گَبد» است به ما می فهماند که رنج و مشقت از هر سو و در تمام شئون زندگی بر انسان احاطه دارد؛^۲ خواه این کارها بچه داری باشد، یا پول درآوردن و یا هر کار دیگری که در زندگی جریان دارد. طبیعت انسان این است که نعمت های زندگی را بدون هیچ گونه رنج و سختی می خواهد؛ ولی در این دنیا هیچ نعمتی را نمی شود به راحتی به دست آورد، جز اینکه آن نعمت با سختی و مشکلاتی (کم یا زیاد) همراه است.

فکر می کنیم می شود از سختی ها فرار کرد؛ در صورتی که این فکر کاملاً اشتباه است. در روایت داریم «الدُّنْيَا دَارٌ بِالْبَلَاءِ مَحْفُوفَةٌ»^۳ تا در این دنیا هستیم بلا و سختی هم با ما همراه است. خدا ظرف زندگی را برای آزمایش کردن انسان خلق کرد و تا وقتی که در سختی و فشار قرار نگیریم امتحان نمی شویم و عیارمان معلوم نمی شود. مقدار سختی و مشقتی که هر کس در این دنیا برای آزمایش باید تحمل کند دقیقاً مشخص است. شما باید این مقدار سختی را متحمل بشوید و امتحان بدهید و تا زمانی که این امتحان هایی که خدا معین کرده است را تحمل نکنید، عمرتان تمام نمی شود؛ لذا بهتر است که خودمان سختی هایمان را انتخاب کنیم. بعضی ها بچه دار نمی شوند، چون معتقدند مشقت دارد و از سختی شب بیداری، هزینه ها، سروصداها و غصه خوردن ها فرار می کنند. حالا اگر کسی از این مشقت فرار کرد، آیا از جای دیگری به او سختی نمی رسد؟!

۱. محسن عباسی ولد، ایران جوان بمان، ص ۲۹۲.
۲. سید محمد باقر موسوی همدانی، ترجمه المیزان، ج ۲۵، ص ۴۸۷.
۳. محمد بن حسین شریف رضی، نهج البلاغه، خ ۲۲۶، ص ۳۴۸.

می رسد. والدینی که فرزندان زیادی دارند، حال و حوصله جزو بحث و دعوا با همدیگر را ندارند؛ ولی والدینی که از زیر بار این سختی، خود را راحت می کنند، معمولاً عیب و ایراد بی خودی به همدیگر می گیرند و داد و بیداد و دعوای زن و شوهری در خانه به راه می اندازند.

جدای از اینکه رنج فرزندان بسیار شیرین است، ممکن است **بالاترین رنج ها** را متحمل بشوی اما **شیرین ترین لذت ها** هم همراه آن است؛ لذتی است که هیچ مادری حاضر نیست با هیچ چیزی آن را عوض کند. این مادر وقتی بچه دار می شود، در دسرهای زندگی اش شروع می شود؛ اما با وجود این در دسرهای احساس آرامش می کند. بله، هیچ چیز شیرین و ارزشمندی بدون زحمت و سختی به دست نمی آید.

غم تنهایی!

اگر زن و مرد سختی ها و غصه های فرزندان را که واقعاً شیرین است تحمل نکنند، باید غصه های سنگین تری را در نبود فرزند تحمل کنند. الان غصه بعضی از ماها شده گریه کردن بچه و بیدار خوابی و به خطر افتادن راحتی مان در زندگی! حالا فرض کنیم خانواده ای اصلاً بچه نداشت و خیالش از بابت گریه کردن و استراحت و... راحت بود؛ آیا زندگی او بدون رنج و سختی است و به اوج لذت خود در عالم می رسد؟ خیر؛ سختی این خانواده به گونه ای دیگر است. الان راحتند که بچه ندارند، ولی کم کم زندگی آن ها به روزمرگی دچار می شود و آن عشق و محبت اول زندگی کم رنگ می شود؛ آن وقت است که جای خالی بچه ها خیلی احساس می شود و افسردگی به سراغشان می آید. اگر در آینده فرزنددار شدند، این مشکل کمتر می شود؛ ولی اگر چنین نشد، روز به روز فکر بی نسل شدن و تنها شدن برایشان اوقات تلخی درست می کند.

پس اگر گریه بچه را تحمل نکردی، باید گریه همسرت را که به خاطر تنهایی، بیکاری در منزل، فکرو خیال و حساسیت های بی خود است،

تحمل کنی. زن وشوهری که هیچ فرزندی ندارند و در طول روز خانم بیکار و تنها در منزل نشسته، دائم زنگ می زند به آقا پس کجایی؟ چرا نمی آیی برویم خرید؟ چرا دیر آمدی خانه؟ مگر نمی دانی من تنهایم و از تنهایی می ترسم؟

روزی ده بار به او زنگ می زند عزیزم کجایی؟ کی میایی؟ به شدت حسرت خانواده هایی را می خورد که صدای بچه در منزلشان وجود دارد. از آن جایی که انسان نیاز به انیس و مونس دارد، باید وقت بیشتری برای رفع تنهایی و غصه های همسرت صرف کنی، باید بهانه تراشی ها و دعوای بی پایه و خامی ها را تحمل کنی. اگر فرزند داشته باشی، اما تعدادشان کم باشد هم ماجرا از همین قرار است، به میان سالی که رسیدی گوشتی دستت می آید.

فرزند بیشتر تعامل بهتر

به تعامل افراد دارای فرزند و افراد بدون فرزند دقت کرده اید؟ مانند تفاوت دو مدیر کارخانه و کارگاهی هستند؛ هر مدیری که سابقه بیشتر و کارگرهای بیشتری داشته، تعامل و مدیریتش بهتر است از کسی که مدت ها بدون کارگر کار کرده است. وقتی در زندگی ما، بچه وجود داشته باشد، زن وشوهر آن قدر مشغول رسیدگی به امور روزمره آن ها هستند که دیگر حوصله دعوای بی اساس را ندارند.

در مورد فرزندان هم همین طور است؛ فرزندی که در خانواده کامل بزرگ می شوند؛ یعنی هم برادر وجود دارد و هم خواهر، این بچه ها قدرتشان در ارتباط با همسالان بیشتر است. آقای عباسی ولدی یکی از کارشناسان در حوزه جمعیت می گوید: «ما نمی خواهیم بگوییم هر دعوایی که میان بچه ها رخ می دهد، خوب است؛ اما در کل، رقابتی که میان بچه ها در خانواده های پر جمعیت وجود دارد، آموزش کارگاهی برای یاد گرفتن تعاملات اجتماعی است. بچه ها وقتی باهم دعا می کنند، یاد می گیرند



که چگونه حقشان را بگیرند؛ این دعوها مثل واکسن است. واکسن ضعیف شده‌ای است که بدن با آن مبارزه می‌کند تا اگر میکروب حقیقی وارد بدن شد، بتواند به راحتی با آن مبارزه کند.^۱ اما تک فرزندان کسی را ندارند تا با او رقابت، بازی و دعوهای کودکانه کنند و چون در خانواده‌ای رشد می‌کنند که افراد بالغ در آن حضور دارند و کودک دیگری نیست که بتوانند با او ارتباط برقرار کنند، غالباً رفتاری از خود نشان می‌دهند که یا به شیوه بزرگسالان است یا هنوز خود را کودک فرض می‌کنند و رفتارهای اجتماعی ضعیفی از خود بروز می‌دهند. با این وضعیت که رفتارشان ضعیف است و خواهر و برادری ندارد و خود را تنها می‌بیند، اگر افسردگی به سراغش نیاید، جای تعجب دارد!

شاید خیلی از شماها خانیه‌هایی پر از بچه‌های قدونیم قد که از همه سنین در آن‌ها پیدا می‌شد، از نوزاد شیرخوار گرفته تا جوان دبیرستانی و پشت کنکوری که همگی اعضای یک خانواده پرجمعیت و شلوغ را تشکیل می‌دادند، یادتان باشد.

شیرینی سخت!

یادش به خیر خانواده‌های دهه ۶۰ و ۷۰! گاهی سروصدا، بازی کردن و حرف زدن در این خانواده‌ها به حدی بود که صدایشان به کوچه هم می‌رسید و آن قدر محیط این خانه‌ها شلوغ بود که برصدهای ماشین و بقیه سروصداها محله غالب می‌شد. اینها تصویرهای گذشته، اما واقعی از خانواده‌های ایرانی است که دوسه دهه گذشته مشهود بود؛ خانه‌هایی که پر از نشاط بودند.

خانم دکتر اردبیلی که علاوه بر تحصیلات پزشکی، دارای مدرک دکترای آینده‌پژوهی هستند در برنامه تلویزیونی «ثریا» تعریف می‌کرد که یک خانمی می‌گفت: «مادر من هشت فرزندش را به دلیل بیماری‌های مختلف

از دست داد (خب سابق بچه‌ها به خاطر بیماری زیاد می‌مردند) بعد از آن توانست چهار فرزند سالم داشته باشد و بزرگ کند و چهار فرزند همسر قبلی‌اش را هم بزرگ کرد؛ یعنی هشت فرزند را بزرگ کرد. این مادر با اینکه هشت فرزندش را از دست داده بود، اما دخترش می‌گفت در کل زندگی‌اش حتی یک بار این جمله را از مادرمان نشنیدیم که بگوید حوصله ندارم، یا اعصابم خورد شده؛ هیچ وقت چنین کلماتی را از مادرمان نشنیدیم. ولی الان که خانه‌ها خلوت شده چطور؟! این به خاطر این است که نگاهمان به زندگی و رویکردمان عوض شده است.^۱

بچه زیاد در دسر نیست؛ بلکه دردسرهای و افسردگی‌های مختلف به خاطر نداشتن بچه است. خانواده کامل به زندگی نشاط می‌دهد، نه اینکه نشاط زندگی را بگیرد؛ نه فقط در این دنیا، حتی در دنیای دیگر. یادمان باشد که زندگی پر نشاط فقط مختص به دنیا نیست، در هر دو جهان و حتی در عالم قبر هم باید زندگی ما پر نشاط باشد.

من با تو خوشم، در دو دنیا!

پیامبر اعظم ﷺ فرزند صالح را یکی از این پنج عامل نشاط و سرزندگی در قبر معرفی می‌کند: «حَمْسَةٌ فِي قُبُورِهِمْ وَ تَوَاتُ بِهِمْ يَجْرِي إِلَي دِيَوَانِهِمْ» (پنج طائفه هستند که در قبرها ساکن هستند، ولی در نامه عملشان ثواب نوشته می‌شود) «مَنْ عَرَسَ نَحْلًا وَمَنْ حَفَرَ بَيْتًا وَمَنْ بَنَى لِلَّهِ مَسْجِدًا وَمَنْ كَتَبَ مَضْحَفًا وَمَنْ خَلَّفَ ابْنًا صَالِحًا»^۲ (آنکه بنشانند درخت خرمایی، آنکه حفر کند چاهی، آنکه بسازد برای خدا مسجدی و آنکه بنویسد مصحفی و آنکه به جای بگذارد فرزند صالحی) وقتی که انسان از این دنیا برود شاید تنها کسانی که به یاد او باشند، همان فرزندان او هستند که گاهی ثواب اعمالی را به او هدیه می‌کنند. حضرت رسول مكرم

۱. «فیلم کامل برنامه جمعیت با حضور دکتر مریم اردبیلی»، سایت ثریا، دسترسی در: <http://www.sorayatv.ir/content/movie/94/5/21/1142>.

۲. محمد بن محمد شعبری، جامع الأخبار، ص ۱۵۵.



اسلام ﷺ در حدیث دیگری ارزش فرزندان را این گونه بیان می کند: «الْوَلَدُ كَيْدُ الْمُؤْمِنِ إِنْ مَاتَ قَبْلَهُ ضَارَّ شَفِيعاً لَهُ وَإِنْ مَاتَ بَعْدُ يَسْتَعْفِرُ لَهُ فَيَغْفِرُ اللَّهُ لَهُ»^۱ (فرزند، جگرگوشه مؤمن است؛ اگر پیش از او بمیرد شفیع مؤمن می شود و اگر بعد از او بمیرد برای مؤمن استغفار می کند و خداوند مؤمن را می آمرزد).

زندگی را از بالا ببین!

ما باید زندگی را از بالا ببینیم و از بالا به رنج و لذت نگاه کنیم؛ اگر بتوانیم از بالا به رنج و لذت نگاه کنیم، خیلی آرام می شویم. زندگی را از بالا دیدن یعنی چه؟

حتماً تابه حال برای شما اتفاق افتاده که در یک ترافیک سنگین گرفتار شده باشید. شما که از پایین به ترافیک نگاه می کنید، خیلی ناراحت و نگران هستید و شاید از ادامه مسیر ناامید شوید و برگردید؛ اما آن دوربین یا شخصی که این ترافیک را از بالا مشاهده می کند و وضعیت را از بالا بررسی می کند، می بیند که تصادف کوچکی اتفاق افتاده و به زودی مسیر باز می شود.

زندگی را از بالا ببین؛ یعنی حوادث زندگی، ترافیک های اقتصادی، اجتماعی و سختی های فرزندآوری را از بالا ببین تا ناامید نشوی و به راحت ادامه بدهی.

اهل بیت علیهم السلام و بزرگان ما که سفارش به فرزندآوری و تعدد آن می کنند، همانند ما مشکلات اقتصادی و سختی های آن را می بینند و از سختی های فرزندآوری باخبر هستند؛ اما مانند ما در سختی ها متوقف نمی شوند، بلکه این گرانی، مشکلات و سختی ها را از منظری بالاتر می بینند. بنابراین، همان سختی هایی را که ما می بینیم، آن ها هم می بینند، اما از زاویه ای بالا و در مقیاس کل دنیا.

زندگی را از بالا ببین؛ یعنی در کنار سختی‌ها، ۴۰ سال بعد را ببین، بعد از مرگت را هم ببین، خانه امن خودت را با پنج فرزند ببین، آرامش و نشاط در خانه را ببین، نیرو و بازوی کار خانواده‌ات را ببین. امام حسن عسکری علیه السلام این نگاه را به ما آموخته‌اند؛ ایشان برای فردی (عیسی بن صبیح) چنین دعا فرمودند: «اللَّهُمَّ ارْزُقْهُ وَلَدًا يَكُونُ لَهُ عَصْدَاءُ فَيَعْمَ الْعَصْدُ الْوَلَدُ.»^۱

خدایا! فرزندی به او عطا کن که بازویش (یاورش) باشد؛ فرزند، چه خوب بازویی (یاوری) است.

زندگی را از بالا ببین؛ یعنی از زندگی امروزت، از حال خوش امروزت به حال خوش فردایت نگاه کن. جمله معروف بچه بادام است و نوه مغز بادام را تحلیل کن که یعنی چه! بچه‌ها آرامش بخش، دوست‌داشتنی و خستگی‌بر هستند؛ سوهان زندگی نیستند که روح ما را بسایند، بلکه سوهان زندگی هستند که مشکلات را از روح ما بزدایند و دلمان را صاف کنند.

وقتی به این سختی‌ها در مقیاس جهانی نگاه می‌کنید، فقط سختی‌ها و مشکلات و گرانی‌ها را نخواهید دید؛ بلکه واقعیت دیگری را هم می‌بینید؛ برکت او را هم می‌بینید. در جلسه قبل گفتیم که پیامبر رحمت صلی الله علیه و آله فرمود: «خانه‌ای که در آن فرزند نباشد، برکتی هم نیست»، وقتی به این سختی‌ها در مقیاس جهانی نگاه می‌کنید، امنیت خانواده و کشورتان را هم می‌بینید.

اگر زندگی را از بالا ببینیم، نگاهمان به مسائل اطرافمان دقیق‌تر می‌شود؛ زندگی از بالا زیباست. فاصله مناسب را حفظ کنیم تا واقعیت‌ها را ببینیم. وقتی از بالا به زندگی نگاه کنید، می‌بینید که همه‌اش سختی نیست؛ بلکه سختی و آسانی در کنار هم هستند.

خداوند تعالی می‌فرماید: «إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا» یعنی همراه رنج شیرینی است؛ کنار هم و باهم هستند، همه‌اش رفاه نیست، همه‌اش

۱. محمد بن حسن حرعاملی، وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۲۵.
۲. شرح، ۵.



سختی هم نیست؛ اگر رنجی هم هست با تحمل این رنج به لذت‌ها می‌رسی.

بله! بنابراین، قصه فرزندآوری یک روی دیگر هم دارد که ظاهراً با این‌هایی که ما می‌بینیم جور در نمی‌آید!

لذت‌بخش‌تر از طلای المپیک

المپیک یکی از جشنواره‌های بزرگ ورزشی است که همه ورزشکاران جهان آرزوی شرکت در آن و رسیدن به مقام قهرمانی و مدال طلای آن را دارند؛ چرا که مدال این جشنواره بزرگ، بالاترین ارزش را در میان همه مدال‌ها دارد. این جشنواره هر چهار سال یک‌بار برگزار می‌شود و ورزشکاران مجبورند برای به دست آوردن سهمیه المپیک و رسیدن به مقام قهرمانی، چهار سال به صورت مداوم، سخت‌ترین تمرین‌ها را انجام دهند. این مدال با ارزش که با این سختی‌ها به دست می‌آید، برای صاحبش باید خیلی لذت‌بخش و با ارزش باشد؛ اما با این وجود، خانم هلن گلاور، که قایق‌ران اروپایی است و توانسته علاوه بر سه مدال طلای قهرمانی، دو مدال طلای المپیک را هم صاحب شود، در مصاحبه‌ای اشاره به سه فرزندش می‌کند و می‌گوید: «لذت‌بخش‌تر از مدال المپیک، داشتن این سه فندق است.»^۱ طبیعتاً، فرزندآوری خیلی برای او سخت‌تر است. با وجود اینکه سر شلوغ است و باید برای قهرمان شدن تمرینات زیادی انجام دهد، ولی چون این خانم زندگی را از بالا می‌بیند، در کنار این سختی‌ها شیرینی‌های آن‌ها را هم می‌بیند.

این زن با اینکه مسلمان نیست و این ورزش را برای لذت بردن و زندگی بهتر انتخاب کرده، اما حضور در کنار بچه‌ها، دیدن فرزندانش و بازی با آن‌ها را لذت‌بخش‌تر می‌داند و وقتی که فرزندانش را در آغوش می‌گیرد آرامش ویژه‌ای به او دست می‌دهد. طبیعتاً فرزندآوری خیلی برای او

۱. «از مادری قهرمان قایقرانی تا مامان بودن برای بینگیل»، دسترسی در: <https://www.mashreghnews.ir/news/1400/1253453>، ۱۲۵۳۴۵۳، ۱۴۰۰ مرداد.

سخت است، با وجود اینکه سر شلوغ است و تمرینات زیادی باید برای قهرمان شدن انجام دهد؛ ولی چون زندگی را از بالا می بیند، در کنار این سختی ها شیرینی های آن را هم می بیند.

بسیاری از شهدای ما این گونه نگاهی داشتند و زندگی را از بالا می دیدند و همین باعث شده بود که سختی های دنیا را حقیر بیندارند. شهدا فهمیده بودند که این دنیا محل رنج است؛ می دانستند برای رسیدن به لذت های بالاتر باید برخی از رنج ها را بپذیرند؛ در عین حال، که رنج می بردند لذت هم می بردند، چون زندگی را از بالا می دیدند. این تفسیر حقیقت این جمله است که شهیدان در قهقهه مستانه شان عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ. لبخندهای لحظه شهادت، یعنی دیدن حقیقت عالم و نگاه کردن به دنیا از بالاترین نقطه ممکن. آن وقت است که اهل معامله های بزرگ می شوی و معاملات را فقط اهلش می دانند و هضم می کنند.

مانند کشتی

باور داشتند این فرموده امیرالمؤمنین (علیه السلام) را که در نهج البلاغه آمده است که مَثَلُ دُنْيَا مَثَلُ يَكِّ كَشْتِي متحرک است که باید در جایی لنگر بیندازد و وقتی به لنگرگاه رسید همه باید پیاده شوند و دل از این کشتی بکنند و به مسیر خود ادامه دهند.^۱

مادر یکی از این شهدای عزیز، سردار سرافراز اسلام، شهید محمدابراهیم همت نقل می کند که به محمدابراهیم گفتم کار درستی نیست دائم زن و بچه ات را از این طرف به آن طرف می کشی؛ بیا شهرضا یک خانه برایت بخرم. گفت: نه، نه! حرف این چیزها را زن، دنیا هیچ ارزشی ندارد. شما هم غصه مرا نخور. خانه من عقب ماشینم است؛ باور نمی کنی بیا ببین. همراهش رفتم، در عقب ماشین را باز کرد؛ سه کاسه، سه بشقاب، یک سفره پلاستیکی، دو قوطی شیر خشک بچه و یک سری خورده ریزه دیگر.

۱. «اعْمَلُوا الْخَيْرَ عَمَلَهَا قِيَامُ الدُّنْيَا لَمْ تَخْلُقْ لَكُمْ دَارَ مَقَامٍ بَلْ خُلِقْتُمْ لَكُمْ مَجَارًا لِيَرْزُقُوا مِنْهَا الْأَعْمَالُ إِلَى دَارِ الْقَرَارِ فَعُونُوا مِنْهَا عَلَى أَوْقَارِ» (محمد بن حسین شریف رضی، نهج البلاغه، ص ۱۹۰، خ ۱۱۳۴).



گفت: این هم خانه! دنیا را گذاشته‌ام برای دنیادارها، خانه هم باشد برای خانه‌دارها. این آرامش شهید همت و سخت‌نگرفتش به‌خاطر این بود که نگاهش را تغییر داده بود، رنج‌ولدت را از بالا می‌دید و از بالا به زندگی می‌نگریست.^۱

کسی که زندگی را از بالا ببیند به‌خاطر رفاه و آسایش و... خودش را از برکت فرزندآوری محروم نمی‌کند، بلکه رنج فرزندآوری را به جان می‌خرد و از این رنج‌ها لذت هم می‌برد. کسی که زندگی را از بالا می‌بیند فرزندآوری را برای خودش رشد می‌بیند، نه مانع رفاه و آسایش. کسی که زندگی را از بالا می‌بیند، می‌بیند که او هم در این دنیا، هم در آخرت سر سفره فرزندش نشسته است؛ نه اینکه فقط فرزندش سر سفره او نشسته باشد. کسانی که از مشکلات بچه‌داری و بیداربودن در شب جهت رسیدگی به کودک نالان هستند، شاید از احادیث مربوط به کودکان بی‌اطلاع‌اند.

حضرت خاتم‌الانبیاء علیه السلام، وجود نازنین و با برکت حضرت محمد صلی الله علیه و آله، می‌فرماید: «فَإِنْ أَشْهَرَهَا لَيْلَةً كَانَ لَهَا مِثْلُ أَجْرِ سَبْعِينَ رَقَبَةً تُعْتِقُهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»^۲ (اگر برای مراقبت طفل خود شبی بیدار ماند، پاداش او چنان است که هفتاد بنده را در راه خدا آزاد کرده باشد.) به این راحتی و به این شیرینی کوله بار ما را پراز اندوخته می‌کنند!

بچه‌ها را با خودت بالا ببر!

البته گاهی ماجرا برعکس می‌شود؛ این بار قرار است بچه‌ها زندگی را از بالا ببینند و توقعاتشان از عالم و زندگی اطرافشان را تنظیم کنند و این رفتار و فهم مهم اجتماعی و این مهارت مهم زندگی را خانواده به فرزندان هدیه می‌کند؛ البته نه با حرف، بلکه با عمل؛ چون بچه‌ها همان می‌شوند که ما هستیم، نه آنکه می‌خواهیم و دوست داریم. پس باید بچه‌ها را با خودمان بالا ببریم و دنیا را از بالا به آن‌ها هم نشان بدهیم و

۱. ر.ک. کتاب صد خاطره، خاطرات شهید همت.

۲. ابوالقاسم پاینده، نهج الفصاحه؛ مجموعه کلمات قصار حضرت رسول صلی الله علیه و آله، ص ۲۵۹.

راه به وجود آوردن این رشد در فرزندان، عمل پدر و مادر به این قاعده و پذیرفتن آن در زندگی است تا با سختی‌ها نشکنند و با خوشی‌ها از خود بی‌خود نشوند و بدانند و عمل کنند به این آیه قرآن کریم که می‌فرماید: «عَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَ عَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»؛ عمل به این آیه یعنی به زندگی از بالا نگاه کردن.

اگر دلت را بزرگ کرده باشی و دنیا را درست دیده باشی؛ رنج‌ها و خوشی‌ها را به اندازه واقعی آن دیده باشی، نه وقتی به لشکر دشمن آب می‌دهی بهم می‌ریزی، و نه زمانی که از لشکر دشمن آب طلب می‌کنی و آن‌ها مضایقه می‌کنند. وقتی بهم نمی‌ریزی، وقتی به خودت مسلط هستی و هیچ‌گاه آرامشت را از دست نمی‌دهی، وقتی با آن آرامش و رضایت قلبی، طفل شیرخوارها را سر دست می‌گیری، بچه‌هایت دلشان به بزرگی دریا می‌شود. پایان این ماجرای سخت و باورنکردنی، پیروزی شیرین و جاودانگی سیدالشهدا علیه السلام است و شکست ناحق؛ لذا نمی‌هراسد. اما گاهی کار را از حد گذرانند؛ دیگر بدن طاقت نیاورد و آلاقیه بزرگ شده بود و دلش به وسعت دریا؛ مصائب را تاب می‌آورد؛ اما کاری کردند که دل سنگ هم آب می‌شود.

کاش معنای «دخترها پدري هستند» را می‌فهمیدیم!
کدام پدر است که نگوید همه خستگی‌های من با شیرین‌زبانی‌های دخترم رفع می‌شود؟ اصلاً مگر ممکن است دختری شیرین‌زبانی کند و قند در دل پدر آب نشود؟! آیا کسی حاضر است این شیرینی و لذت را با چیز دیگری معامله کند؟ دلت آرام می‌شود؛ خستگی‌ات تمام می‌شود و تمام وجودت برای آن دست‌های کوچکی که صورتت را نوازش می‌کند، می‌تپد؛ انگار که دست خدا روی صورتت کشیده می‌شود و خدا می‌خواهد یک جا محبتش را به تو منتقل کند؛ چقدر شیرین است دختر بچه معصومت!

کاش معنای «دخترها بابایی هستند» را می‌فهمیدیم!

چه خوب می شود با محبت، دختری را تربیت کرد؛ تا نه فقط موجب افتخار پدر، بلکه مایه مباهات خدا شود به اهل آسمان.

کاش معنای «دخترها پدری هستند» را می فهمیدیم!

«دخترها پدری هستند» را شنیده ایم؛ ولی آیا فکر کرده ایم که شاید معنای آن، این باشد که می شود دخترها را طوری پرورش داد که بی آنکه مرد شوند، مردانه عمل کنند؛ چنان مردانه که مردان روزگار سر تعظیم در برابرشان فرود بیاورند؟

کاش معنای «دخترها پدری هستند» را می فهمیدیم!

مگر می شود دختری، از کربلا تا شام، سنگدلی بی حد و مرز دشمنان خویش را دیده باشد و نداند ناله هایش حکم قتلش را امضا می کند؟ رقیه علیها السلام با گریه، جانش را سر دست گرفت و فریاد مظلومیت پدرش در گوش تاریخ.

کاش معنای «دخترها پدری هستند» را می فهمیدیم!

من دختر بچه ای را می شناسم که به گونه ای پدرش را در آغوش گرفت که کم سابقه است، به گونه ای او را ملاقات کرد که ما دیگر نتوانیم در مقابل کوتاهی هایمان نسبت به این مملکت و خون شهدا سر بلند کنیم. وقتی نازدانه هفت ساله شهید خانزاده، روز اول مدرسه ها به پدرش سر می زند و او را در بغل می گیرد، حتماً قند در دل پدر آب شده است؛ اما به جای قند، تمام وجود ما را از خجالت آب کرده است. روز اول مدرسه وقتی پدرها به استقبال فرزندشان که اولین روز مدرسه را تجربه کرده است می آیند، دل این دختر معصوم می شکند، می خواهد که به جای پدر، او به استقبال پدر برود؛ وارد گلزار شده و قبر پدرش را با همان لباس زیبای مدرسه در آغوش می گیرد. حتماً در فضای مجازی عکس دیدار عاشقانه این پدر و دختر را ببینید؛ بعید می دانم تاب بیاورید. شما که نتوانستید خودتان را کنترل کنید، دیدار آن پدر و دختر را در خرابه چگونه تحمل می کنید؟! خدا کند که واقعیت نداشته باشد!

دخترهای پدری، این گونه اند؛ هر جا باشند، چنان اند که گویی پدر

آنجاست. دشمن می خواست نام حسین (ع) را از پیشانی تاریخ پاک کند؛ ولی دختر حسین (ع) جان داد و دشمن را ناکام گذاشت. امروز در شام، رقیه (ع) حاکم است یا یزید؟ پاسخ این پرسش، نشان پیروزی دختر حسین (ع) است؛ پیروز این میدان، فقط رقیه (ع) است.

شب سوم محرم است. می خواهم روضه خانمی را بخوانم که عزیز دل حسین (ع) است. رقیه (ع) هم مثل بقیه دخترها بابایی است ... خانمی که سه سال بیشتر سن ندارد؛ اما همه «بی بی» صدايش می کنند... شما امشب هرچه گریه کنید و ناله بزنید و اسم امام حسین (ع) را بیاورید، کسی با شما کاری ندارد؛ اما دل ها بسوزد برای آن سه ساله ای که تا اسم بابا را می آورد و گریه می کرد با تازیانه می زدندش ... نمی شود شب سوم محرم بیاید و یادی از دختر بچه های مدافعین حرم نکنیم ... آن هایی که وقتی شب سوم محرم می رسد یاد باباشون می افتند ... آن دختر بچه هایی که تا از مادر می پرسند، بابا کجاست؛ جواب می شنوند که دخترم! بابایت رفته سفر؛ لذا همیشه چشمانشان به در است که بابا از سفر برگردد ...

دختری را که پدر در سفر است

دائماً چشم امیدش به در است

هر صدایی که ز در می آید

به گمانش که پدر می آید

دختر شهید مدافع حرم، سجاد دهقان را دیدند که عکس بابایش را بغل گرفته و می گوید: «رقیه جان! من هروقتی بهانه بابام را گرفتم، برام عکس زیبای بابام رو آوردند؛ اما شنیدم وقتی تو بهانه بابات رو گرفتی سر بابات رو برات آوردند...» بمیرم برای آن سه ساله ای که تا بهانه بابایش را گرفت، یک وقت دیدند سر بابا را برایش آوردند ... «فجأً بالرأس الشریف و هو مغطى بمندیل دبیقى فكشف الغطاء عنه» سر را جلوش گذاشتند و یک پارچه ای روی سر. پارچه را کنار زد، دید یک سر بریده جلوش گذاشته اند، با تعجب نگاه کرد! «ما هذا الرأس» این سر کیست؟ نامرد گفت: «رأس أبوک»، این سر بابایت است. همین که نگاهش به سر افتاد و فهمید سر

بابایش است، «فانکبت علیه تقبله و تبکی و تضرب علی راسها و وجهها حتی امتلاء فمها بالدم» دیدند محکم با دست می‌کوبد به صورت خودش، دودستی می‌زد روی سرش، تو بابای من هستی؟! این قدر زده که صورت و دهانش خونی شد. سر را نگاه کرد، به بغلش گرفت، تازه درددل هایش شروع شده ... گفت!

دوباره روضه‌ی با آب و تاب می‌گیرم

من از مراثی‌ام آخر جواب می‌گیرم

پراست چهره‌ام از روضه‌های مکشوفه

ولی ز چشم تو بابا حجاب می‌گیرم

نشسته‌ام که برای سر تو گریه کنم

عزا برای سرت با رباب می‌گیرم

بابا کتکم زدند، صبر کردم، طاقت آوردم ... با تازیانه زدند، صبر کردم

بابا ... از روی ناقه، تودل صحرا به زمین افتادم، صبر کردم بابا ... اما بابا

یکجا دیگه نتونستم صبر کنم، دیگه طاقت نیاوردم ... بابا!!!!

من از شنیدن لفظ کبیر بیزارم

من از شنیدن آن اضطراب می‌گیرم

بابا! توی مجلس یزید، مرد شامی دستش رو دراز کرد می‌خواست ما رو

برای کبیری ببره ... «فَارْعَدْتُ وَظَنَنْتُ أَنَّ ذَلِكَ جَائِزٌ لَهُمْ، فَأَخَذْتُ بِثِيَابِ

عَمَّتِي زَيْنَبَ» ... بابا خیلی ترسیدم ... بدمن از ترس می‌لرزید ... لباس عمه

زینب رو محکم گرفتم «فَقَالَتْ عَمَّتِي لِلشَّامِيِّ: كَذَبْتَ وَاللَّهِ وَلَوْ مَتَّ، وَاللَّهِ

مَا ذَلِكَ لَكَ وَاللَّهِ» اما عمه زینب اجازه نداد ... امشب به نیت شهدای

مدافع حرم بگو «یا حسنین» ...^۲

الالعهن الله على القوم الظالمين ...

۱. فخرالدین بن محمد، منتخب طریحی، ج ۱، ص ۱۴۱.

۲. محمد بن محمد مفید، الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۱۳۱.

یونس سمیعی، «متن روضه روشمند و مستند»، دسترسی در:

http://eitaa.com/joinchat/۵۵۵۹۶۱۱۶۶۲۴۹۸fe۳e۸a۰ بی. تا.

مجله
چهارم

سفرهٔ تنهایی

«خانواده سیدالشهدا (علیه السلام) در کربلا پشت به پشت هم ایستادند تا عصای دست پدر و بزرگ خانواده باشند. خانواده ای حسینی است که بتواند با الگوگیری از سیدالشهدا (علیه السلام) رنج و تنهایی کهن سالی را نابود کند.»

عصا نمی خواهی؟

شاید شما داستانی یاد دوران تنهایی و ناتوانی پدر و مادر ابراهیم را شنیده اید. وقتی وارد حرم سیدالشهدا (علیه السلام) می شوید یکی از قبور مجاور حرم اباعبدالله (علیه السلام) قبر "ابراهیم مجاب" است.

ابراهیم پدر و مادر پیری داشت. هر هفته شب های جمعه به رسم ادب یکی از آنان را (به نوبت) به دوش خود می گرفت و به زیارت ابی عبدالله (علیه السلام) می برد. اگرچه در این راه خیلی اذیت می شد، ولی هر هفته این خدمت را به پدر و مادر پیرش می کرد. در یکی از این شب های جمعه ابراهیم پدر را به زیارت برد؛ اما وقتی برگشت، مادرش به او گفت: ابراهیم، پسر من به دلم برات شده که هفته دیگر در این دنیا نیستم، بیا و این لطف را در حق مادرت کن و همین هفته مرا هم به زیارت مولا و آقایم حسین (علیه السلام) ببر. ابراهیم که به شدت از درد کمر رنج می برد به رسم ادب، مادر را به دوش می گیرد و راهی حرم می شود. در بین راه از شدت درد کمر به نجوا کردن با امام (علیه السلام) مشغول می شود. آقا جان! این کمترین خدمت به مادرم است. آقا جان! آیا این خدمت را از من قبول می کنی؟ آیا این خدمت من، می تواند گوشه ای از زحمات مادرم را جبران کند؟ مادر ابراهیم مجاب هم، همین طور که بردوش ابراهیم سوار است، آرام در بیخ گوش فرزند، این گونه با خدای خودش حرف می زند، و برای ابراهیم دعا می کند؛ می گوید الهی امام حسین جواب این زحمت و خوبی تو را بدهد مادر. الهی به حق شاد کردن دل مادرت، ارباب نگاهت کند.

ابراهیم همان طور که مادر پیرش را بردوش داشت، وارد حرم ارباب بی کفن حسین بن علی (علیه السلام) شد و مقابل مرقد شریف عزیز فاطمه (علیه السلام)

می‌ایستد و خالصانه سلامی می‌دهد. "السلام علیک یا ابا عبدالله" (ان شاء الله روزی همهٔ ما شود) وقتی ابراهیم سلام می‌دهد اتفاق عجیبی می‌افتد؛ همهٔ آن‌هایی که در حرم سیدالشهدا (علیه السلام) بودند با گوش خود شنیدند که از داخل ضریح مطهر صدایی بسیار دل‌نواز، جواب ابراهیم مجاب را می‌دهد: "و علیک السلام یا ولدی". این معجزهٔ بی‌نظیر در زندگی ابراهیم که به خاطر توجه به پدر و مادر و مراقبت و نجات آن‌ها از تنهایی به او عنایت شد، با او کاری کرد تا آخر عمر مورد عنایت مردم و حتی بزرگان قرار گرفت. بعد از این کرامت، عده‌ای از علما و بزرگان و مردم در حرم به انتظار ابراهیم می‌نشستند تا ابراهیم وارد شود و سلام دهد و جواب امام را بشنوند؛ به همین خاطر، او را ابراهیم مجاب (یعنی اجابت شده از سوی حضرت) نامیدند.^۱

اما به نظر شما چه چیزی باعث این سعادت ابراهیم و مادرش شده است؟ کدام عامل است که باعث شده است ابراهیم چنین کاری را انجام دهد؟ کدام دلیل می‌تواند باعث شود که این مادر در سنین پیری، چنین عصای دستی را با خود داشته باشد؟ چه عامل و دلیلی بالاتر از تنظیم زندگی بر اساس خواست خدای متعال! یعنی زندگی بر اساس خواست خداوند؛ یعنی خداخواهی نه خودخواهی! خداخواهی ابراهیم مجاب باعث شد که در آن اوج خستگی، حرف مادرش را زمین نگذارد و او را به کول گرفته و راهی کربلا شود. ابراهیم، می‌توانست خودخواه باشد و به والدینش بی‌اعتنایی کند؛ اما نکرد. خداخواهی ابراهیم باعث شد، اجابت شده از سوی امام حسین (علیه السلام) شود. مادر ابراهیم هم خودخواهانه زندگی نکرده و اهل خداخواهی بوده است؛ چراکه او در جوانی می‌توانست خودخواه باشد و زحمت حمل و شیردهی و تربیت او و شش فرزند^۲ دیگرش را نکشد؛ اما در این صورت نه ابراهیم مورد جواب ارباب قرار می‌گرفت و نه

۱. محمد مهدی فقیه بحر العلوم، ابراهیم مجاب مدفون در حائر حسینی، ص ۱۵.

۲. مادر ابراهیم مجاب صاحب هفت فرزند به نام‌های جعفر، محمد، ابراهیم مجاب، حکیمه، کلثوم، بریهه و فاطمه می‌باشد (ابن حزم اندلسی، جمهرهٔ أنساب العرب، ص ۶۴؛ ابن صوفی نسابه، المجدی فی أنساب الطالبیین، ص ۳۱۳).

مادرش عصایی برای دوران پیری و سالمندی داشت، حتی به داشتن چنین فرزندی هم مفتخر نمی‌شد.

گاهی ممکن است برخی والدین به خاطر خودخواهی و عدم توجه به خداخواهی بگویند چون تربیت فرزند، سختی‌های فراوانی دارد و ما توان یا حوصله آن را نداریم، پس داشتن فرزند کمتر یا تک‌فرزندی به نفع ماست! اما آن‌ها بی‌خبرند از اتفاقات ناگواری که ممکن است در دوران پیری در انتظار آن‌ها باشد.

پدر و مادر سرراهی؟!

تا به حال واژه «سرراهی» را فقط برای بعضی از کودکان و نوزادان استفاده می‌کردند؛ اما متأسفانه در قرن اخیر و در عصر مدرنیته، واژه سرراهی برای افراد دیگری هم استفاده می‌شود و آن افراد، پدر و مادرهای سالمند هستند؛ آری! **سالمند سرراهی!** پدر و مادر سرراهی! سالمند سرراهی یعنی چه؟ عده‌ای از پدر و مادرها فقط یک فرزند می‌آورند تا بیشتر به او رسیدگی کنند و خیالشان از بابت رسیدگی مالی برای همین یک فرزند راحت باشد. همه چیز را برایش فراهم می‌کنند؛ حوصله در سر بچه دیگری را ندارند و یا فکر می‌کنند این‌گونه به یکی یک‌دانه‌شان لطف کرده‌اند تا خوب و راحت بزرگ شود؛ اما بعد از این همه خدمت و نوکری که برای آن تک‌فرزندشان انجام داده‌اند، در زمان پیری می‌بینند که آن فرزند یا نمی‌خواهد و یا نمی‌تواند از آن‌ها نگهداری کند؛ لذا خود را وامانده و رها می‌بینند و در آرزوی این هستند که یکی از راه برسد و از آن‌ها نگهداری کند.

سؤالی که در جلسات گذشته مطرح کردیم این است که با وجود این همه برکاتی که از وجود فرزند نصیبمان می‌شود چرا خودمان را از برکات این سفره محروم کرده‌ایم؟!

یکی دیگر از عواملی که باعث شده بعضی‌ها خود را سر سفره پربرکت

فرزندآوری نمی‌نشانند، خودخواهی، خودمحوری و کم‌رنگ شدن فرهنگ ایثار است. خداوند وقتی در آیه ۹ سوره مبارکه حشر از ویژگی‌های خوب انصار می‌گوید، ایثار آن‌ها را مثال می‌زند و می‌فرماید: ﴿وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾ (انصار، مهاجرین را بر خود مقدم می‌دارند، هرچند شدیداً فقیر باشند)، یعنی اهل ایثار بودند، بعد در ادامه می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَوْقُ شَحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^۱ (کسانی که خداوند آن‌ها را از بخل و حرص نفس خویش بازداشته رستگارند!) سپس، خداوند مدال افتخارِ فلاح و رستگاری و به تعبیری عاقبت‌به‌خیری را به آن‌ها می‌دهد. فلاح، از مهم‌ترین برکاتِ ایثار و مبارزه با خودخواهی است؛ فلاح یعنی کامیاب شدن، فلاح یعنی اینکه به خواست‌های حقیقی فردی و اجتماعی‌ات می‌رسی.^۲ پس اگر خوشبختی دنیایی می‌خواهیم راهش این است که اهل ایثار و از خودگذشتگی باشیم، نه اینکه خودخواه باشیم. شاید خودخواهی، ما را به آرامش و خوشی‌های مقطعی و سطحی برساند؛ اما آرامش واقعی هرگز با خودخواهی به دست نمی‌آید.

به دنبال خوشبختی!

خدا رحمت کند شهید مطهری عزیز را؛ او داستانی را که برای یکی از دوستان خود پیش آمده بود نقل می‌کند که ایشان به اتریش رفته بود برای اینکه معده‌اش را عمل کند و پسرش هم آنجا تحصیل می‌کرد. می‌گفت: من بعد از اینکه عمل کرده بودم و دوره نقاهت را به سر می‌بردم، روزی در رستورانی نشسته بودم و در آنجا پسرِ من به من خدمت می‌کرد و سفارش چای و قهوه و غذا می‌داد و دورِ من می‌چرخید. در طرف دیگر رستوران، زن و مردی که به نظر می‌رسید زن و شوهر هستند، پهلوی هم نشسته بودند و دائماً ما را می‌پاییدند. یک بار که پسرِ من از جا بلند شد و

۱. حشر، ۹.

۲. فلاح، کامیابی و رسیدن به خواست‌هاست و بر دو قسم است: دنیوی و اخروی (حسین بن محمد راغب اصفهانی، مفردات الفاظ قرآن، غلامرضا خسروی، ج ۴، ص ۹۰).

می خواست از کنار آن ها رد شود، دیدم که از پسرم چیزهایی می پرسند و او هم دارد به آن ها جواب می دهد. بعد که آمد به او گفتم: چه چیزی از تو می پرسیدند؟ گفت: به من گفتند این کیست که تو داری این قدر به او خدمت می کنی؟ گفتم: او پدرم است.

گفتند: خب پدرت باشد! مگر باید این همه به او خدمت کنی؟! پسرم گفت: من با منطق خودشان با آن ها حرف زدم، گفتم: او برای من پول می فرستد و من در اینجا درس می خوانم؛ اگر پدرم برای من این پول را نفرستد، نمی توانم درس بخوانم. با تعجب گفتند: از پول هایی که خودش درمی آورد به تو می دهد تا خرج کنی؟! گفتم: بله، از پول هایی که خودش درمی آورد به من می دهد. آن ها خیلی تعجب کردند و ما را مثل غول های شاخ داری که اساساً موجودات عجیبی هستیم نگاه می کردند.^۱

این فرهنگ، فرهنگی است که در اکثر موارد، ایثار در آن معنایی ندارد؛ چراکه در آنجا ملاک، خود فرد است، فرهنگی است که فردگرایی اساس آن است. یکی از سوغات هایی که آن فرهنگ "خودخواهی" و اومانیسمی غربی دارد، تک فرزندی و یا بی فرزندی است، آن هم به بهانه های مختلف؛ یک روز می گویند فرزند زیاد مانع خوش گذرانی ماست، فردای آن روز می گویند فرزند مانع استراحت و آرامش ماست، روز بعد مشکلات اقتصادی را بهانه می کنند و...؛ غافل از اینکه این یعنی خودخواهی و خودمحوری. متأسفانه بعضی خانواده های ایرانی هم، امروز این فرهنگ حقیر و نابودگر را به جای فرهنگ غنی اسلامی انتخاب کرده اند.

جالب اینجاست که رسانه های غربی این خودخواهی را آن قدر زیبا به نمایش می گذارند و تزیین می کنند که گویا تمام خوشبختی و لذت های زندگی در همین خودخواهی است؛ در حالی که تمام بدبختی ها و گسست های اجتماعی از همین خودخواهی شروع می شود.



حیوان فرزندی!

یک موقعی فرهنگ غربی به خاطر لذت جویی و خودخواهی یکسره فریاد زد که چرا چند فرزندی؟ چرا باید این همه فرزند بیاورید و بعد دست و پای خودتان را ببندید؟ چرا نباید از این زندگی لذت ببرید؟ نتیجه آن شد تک فرزندی! بلای خانمان سوزی که الآن آینده خانواده‌ها را و بلکه آینده کشور را تهدید می‌کند. حالا پا را فراتر از این گذاشته‌اند و از تک فرزندی، سراغ فرهنگ سگ فرزندی و یا به تعبیر دقیق‌تر سراغ حیوان فرزندی رفته‌اند. می‌گویند اصلاً برای چه می‌خواهید فرزند بیاورید؟ خب انیس و مائوس می‌خواهید، بروید سراغ سگ و گربه و او را به عنوان فرزند خودتان پرورش بدهید. آن وقت به جای اینکه اشرف مخلوقات به کمال واقعی برسد، به پست‌ترین حالت یعنی خودخواهی و خودبینی می‌رسد.

اسلام، در مقابل مکاتب مادی که فرهنگ خودخواهی و خودپرستی را تبلیغ و ترویج می‌کند، خودخواهی را ریشه مفاسد فردی و اجتماعی می‌داند و می‌خواهد با ترویج فرهنگ ایثار و از خودگذشتگی در جامعه، این ریشه خطرناک را بخشکاند.

به فکر خود باشیم!!!

امکان دارد بیشتر مردم فکر کنند که سود ایثار و از خودگذشتگی فقط به جیب دیگران می‌رود؛ در حالی که اگر بخواهیم دقیق و عمیق‌تر نگاه کنیم، می‌فهمیم که درواقع انسان‌های ایثارگر خود را می‌سازند و منافع حقیقی و منافع همیشگی خودشان را تأمین می‌کنند.

در روایت است که روزی وجود بابرکت علی علیه السلام فرمودند: «ما أحسنَتْ إلىَّ أحدٍ قَطُّ» (من هرگز به کسی نیکی نکردم!) مردم با شنیدن این سخن حضرت، بسیار تعجب کردند. حضرت این آیه قرآن را خواندند:

«إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا»^۱ (هر کار خوبی برای کسی انجام بدهی، برای خودت کرده‌ای). با این حساب، اگر فرهنگ ایثار و از خودگذشتگی در جامعه رواج پیدا کند، نه تنها منافع شخصی ایثارگران به خطر نمی‌افتد، بلکه آن‌ها محبوب خدا و محبوب مردم می‌شوند و با زندگی ایثارگونه خود به بهترین زندگی‌ها در جهان ابدی می‌رسند. اگر فرهنگ ایثار و از خودگذشتگی در جامعه زیاد شود، ریشه بسیاری از مفاسد اجتماعی را نیز می‌سوزاند.

جامعه‌ای هم که در آن، همدلی و ایثار حاکم است و مردمش هوای همدیگر را دارند و با یکدیگر بر اساس رحمت و رأفت رفتار می‌کنند، یقین بدانید از جهت مادی، بهتر و بیشتر رشد می‌کند، در مقایسه با جامعه‌ای که مردم فرصت‌طلبی دارد که برای فروکردن خنجر به پشت دیگری یا کلاه‌داشتن سر همدیگر و پرکردن جیب خودشان به دنبال فرصت هستند؛ زندگی در چنین جامعه‌ای جهنم است. اگر مردم جامعه‌ای به هم رحم نکنند، ارتباطشان باهم قطع می‌شود، روابطشان سرد و ضعیف می‌شود و این آغاز بدبختی و عقب‌افتادگی آن جامعه است. شک نکنید در چنین جامعه‌ای که ایثار و همدلی نیست، منافع عموم مردم لگدمال می‌شود و در ازای آن، عده بسیار کوچکی بزرگ می‌شوند و جیبشان پُرپول. سؤالی که مطرح می‌شود این است که آیا یک مسلمان اصلاً نباید به فکر خود باشد؟ آنچه که دین ما، روی آن تأکید زیادی دارد، این است که حب نفس نداشته باشیم. یعنی خوب است که انسان به فکر خود هم باشد. چنانچه در روایت از امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌خوانیم: «عَجِبْتُ لِمَنْ يَنْشُدُ ضَالَّتَهُ وَ قَدْ أَضَلَّ نَفْسَهُ فَلَا يَظْلُمُهَا»^۲ (تعجب می‌کنم از کسی که اگر چیزی از او گم شود، فریاد می‌زند؛ اما عمری است که خود را گم کرده، ولی فریادش بلند نیست!) لذا توجه و خودمراقبتی لازم است؛ اما نباید تمام هم و غم انسان خودش باشد و خودخواهانه زندگی کند. نکته مهمی



۱. منصوبین حسین آبی، نثر الدرر فی المحاضرات، ج ۱، ص ۱۹۹.
۲. عبدالواحد بن محمد تمیمی آمدی، غررالحکم و دررالحکم، ص ۴۶۱.

که شاید در ابتدا برای شما عجیب به نظر برسد این است که ما و البته همه کارشناسان می‌گویند که خودخواه باشید و خودخواهی خوب است. بله! این معنایی دیگر از خودخواهی است. حقیقت آن است که اگر انسان خوداندیشی و به تعبیر بهتر، **دوراندیشی و آینده‌نگری** کند و بخواهد خودخواهانه و از دریچه خیرخواهی برای خود وارد شود، باید آینده خود و همسرش را از جهت امنیت و آرامش و تنوع در روابط اجتماعی با فرزندان و تأمین آینده میان‌سالی و کهن‌سالی‌اش از لحاظ رسیدگی‌های مالی و بهداشتی در نظر بگیرد و برای آن به صورت جدی تلاش و برنامه‌ریزی کند. پس توصیه ما این است که خودخواه باشیم و از آینده و عاقبت دو دنیای خود غافل نشویم که این خودخواهی از عاقلانه‌ترین و اخلاقی‌ترین کارهاست. حرف ما دقیقاً اینجاست؛ آن‌هایی که چند فرزند دارند، از لحاظ روحی و روانی خودشان فکر و خیال راحت‌تری دارند؛ چون با وجود اینکه هر روز این بچه‌ها به مدرسه و دانشگاه می‌روند، اما هیچ وقت احساس تنهایی نمی‌کنند؛ خیالشان راحت است که اگر یکی برود، دیگری هست. حتی زمانی که همه ازدواج کردند، این پدر و مادر احساس تنهایی نمی‌کنند؛ چون معمولاً هر روز هفته یکی از آن‌ها می‌آید و به آن‌ها سر می‌زند.

احساس تنهایی

اما دل انسان می‌سوزد برای آن پدر و مادرهایی که خودشان را از داشتن یک خانواده کامل محروم می‌کنند و غالباً گرفتار بیماری «**سندرم آشیانه خالی**» می‌شوند. همیشه این احساس تنهایی همراهشان هست؛ از وقتی که بچه راهی مدرسه می‌شود تا دانشگاه؛ حتی آن زمانی که این فرزند ازدواج کند، دل تو دل این پدر و مادر نیست، انگار قلبشان را از آن‌ها می‌گیری. تازه هرکدام از این عروس و داماد، دو پدر و مادر دارند که جمعاً می‌شوند ۴ نفر. خیلی سخت است که دو نفر بخواهند از ۲ یا ۴ پدر و

مادر ۶۰-۷۰ ساله نگهداری کنند. قاعدتاً نمی‌توانند از آن‌ها نگهداری کنند. آن وقت می‌دانید این پدر و مادرها سر از کجا درمی‌آورند؟ خانه سالمندان. دل انسان می‌سوزد برای این پدر و مادرها. والدین خودخواهی که الآن در دوران جوانی برای رسیدن به خوشی‌هایشان قید فرزندآوری را می‌زنند، آیا به این فکر کرده‌اند که در دوران سالمندی چگونه غربت و تنهایی خانه سالمندی را تحمل می‌کنند؟ به این فکر کرده‌اند که اگر آن فرزند بخواهد بار نگهداری از والدین را بر دوش بکشد، با وجود وقت قابل توجهی که نگهداری از یک سالمند می‌گیرد، نسل بعدی از فعالیت‌های اجتماعی و اقتصادی محروم می‌شوند و پیشرفت جامعه متوقف می‌شود؟ خودخواهی، یکی از خطرناک‌ترین ضدارزش‌هاست که باعث فساد اجتماعی، فساد سیاسی و حتی ممکن است منجر به سقوط یک جامعه شود که در حکمت‌های منسوب به امام علی علیه السلام به زیبایی به آن اشاره شده است. این روایت را بعید است شنیده باشید؛ روایت بسیار جالب و تکان‌دهنده‌ای است؛ حضرت می‌فرمایند: «الاستیثارُ یوجبُ الحَسَدَ، وَ الْحَسَدُ یوجبُ الْبَغْضَةَ، وَ الْبَغْضَةُ توجبُ الْاِخْتِلَافَ، وَ الْاِخْتِلَافُ یوجبُ الْفُرْقَةَ، وَ الْفُرْقَةُ توجبُ الضَّعْفَ، وَ الضَّعْفُ یوجبُ الذَّلَّ، وَ الذَّلُّ یوجبُ زَوَالَ الدَّوْلَةِ وَ ذَهَابَ النُّعْمَةِ.»^۱ (انحصار طلبی، حسادت می‌آورد و حسادت، دشمنی و دشمنی، اختلاف و اختلاف، پراکندگی و پراکندگی، ضعف و ضعف، ذلت و زبونی، و زبونی، زوال دولت و از میان رفتن نعمت.)

ما جمع گرایی!

دنایای امروز به دلیل جهانی شدن به سمت فردگرایی می‌رود؛ در حالی که کشور ما که اسلامی است باید یک کشور جمع‌گرا باشد؛ اما متأسفانه این فرهنگ در بعضی جوامع شهری ما تغییر کرده است. مثلاً این جمله «این مشکل شماست» متعلق به فرهنگ فردگرا است؛ فرهنگی که رواج



باورهای آن باعث کم رنگ شدن مسئولیت پذیری در قبال دیگران می شود؛ برخلاف فرهنگ اسلامی که جمع گرایی را تقویت می کند؛ فرهنگ ما، فرهنگ یاری رساندن و غمخوار دیگران بودن است؛ فرهنگ «الْجَارُ ثَمَّ الدَّار»^۱ است؛ فرهنگ ایرانی - اسلامی ما فرهنگ جمع گرایانه است. باید این فرهنگ و بعضی سنت های آن، دوباره در میان مردم جاری شود. ما ایرانی ها به «مردمان خون گرم» و «میهمان نواز» معروفیم؛ اما دست هایی در کار بوده و هست، تا این صفات ارزشمند و دوست داشتنی را از ما بگیرد.

کربلایی باش!

امیدواریم جمله حکیمانه و زیبای «حب الحسین یجمعنا» و پیاده روی اربعین، روزبه روز، بیشتر ما را دورهم جمع کند و هم دل شویم و ما را به زندگی پر رمز و راز و اصیل و صحیح مان برگرداند و از زندگی بی بته، پوک، پوچ و خود خواهانه بعضی از فرهنگ های دیگر نجاتمان دهد؛ چرا که مکتب ابی عبدالله علیه السلام مکتب ایثار است؛ مکتب جان فشانی است؛ مکتب همدل شدن در راه خداست؛ این مکتب می تواند ما را دورهم جمع کند؛ مکتب سید الشهدا علیه السلام می تواند ریشه فرهنگ غربی یعنی خود خواهی را بخشکاند.

در مکتب حسین علیه السلام فرهنگ ایثار و همدلی چقدر بی نظیر است! در کربلا همدلی موج می زند؛ بین سیاه و سفید، پیر و جوان، صحابی پیرمرد معلم قرآن و جوان مسیحی تازه مسلمان، زن و مرد، برادر و برادرزاده، پدر و پسر، عبد و مولا، دوست قدیمی و دشمن تازه توبه کرده، بنی هاشم و اصحاب.

حسینیان فداکار!

در صحنه کربلا، اولین ایثارگر، خود سید الشهدا علیه السلام بود؛ حاضر شد فدای

۱. «عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عليهم السلام قَالَ: كَانَتْ فَاطِمَةُ عليها السلام إِذَا دَعَتْ تَدْعُو لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَلا تَدْعُو لِنَفْسِهَا فَقِيلَ لَهَا يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِنَّكَ تَدْعِينَ لِلنَّاسِ وَلا تَدْعِينَ لِنَفْسِكَ فَقَالَتْ الْجَارُ ثَمَّ الدَّارُ» (ابن بابویه، علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۸۴).

دین خدا شود. اصحاب آن حضرت هم، هرکدام ایثارگرانه جان ارزشمند خود را فدای امام خود کردند.

در روز عاشورا صحنه‌های زیبایی از ایثارگری دیده می‌شود که چشم‌نواز است. وقتی نیروهای ابن زیاد، باخبر شدند که مسلم بن عقیل به خانه هانی بن عروه پناه برده، هانی را احضار کردند و از او خواستند که مسلم را تسلیم آن‌ها کند. او می‌توانست با سپردن مسلم به دست مأموران ابن زیاد، جان خود را نجات دهد؛ اما حاضر شد در راه مسلم کشته شود ولی او را تسلیم نکند. وی در مقابل درخواست تهدیدآمیز آن‌ها گفت: «وَاللَّهِ لَوْ لَمْ أَكُنْ إِلَّا وَاحِدًا لَيْسَ لِي نَاصِرٌ لَمْ أَدْفَعْهُ إِلَيْهِ حَتَّى أَمُوتَ دُونَهُ» (به خدا سوگند! اگر تنها و بی‌یاور هم بمانم، هرگز مسلم را تسلیم شما نمی‌کنم، تا آنکه در راه حمایت از او بمیرم.)

وقتی مسلم را به دارالاماره بردند، بعد از اینکه گفت وگوهای تندی ردوبدل شد و تصمیم به کشتن مسلم گرفتند، مسلم گریه‌اش گرفت. به مسلم گفتند، چرا گریه می‌کنی؟ کسی که به طلب حکومت برمی‌خیزد، اگر با چنین پایانی روبرو شود نباید گریه کند! (و باید پیش‌بینی این روزها را هم بکند) مسلم جواب داد: «من برای خودم گریه نمی‌کنم، برای آن‌ها می‌گیرم که با خواندن نامه من به وعده یاری این مردم دلگرم شده‌اند و هم‌اکنون در راه عراق هستند». ^۱ گریه من برای حسین علیه السلام است، گریه من برای خانواده حسین علیه السلام است؛ این هم ایثارگری مسلم را نشان می‌دهد که در آستانه شهادت، اگر هم گریه می‌کند نه به حال خود، بلکه بر حسین علیه السلام می‌گیرد که طبق گزارشی که به امام از آمادگی مردم کوفه داده است، امام راهی این شهر پرنیرنگ و مردم پیمان شکن شده است.



۱. لو طربن یحیی ابومخنف کوفی، وقعه الطف، ص ۱۱۹.
 ۲. «فَقَالَ مُسْلِمٌ أَمَا لَوْ لَمْ تُؤْمِنُونِي مَا وَضَعْتُ يَدِي فِي أَيْدِيكُمْ وَأَنْتُمْ بِغَلَاظَةِ فُجُورٍ عَلَيْهَا فَاجْتَمَعُوا خَوْلَهُ وَانْتَرَعُوا سَبْقَهُ فَكَانَتْ عِنْدَ ذَلِكَ أَيْسَ مِنْ نَفْسِهِ وَدَمَعَتْ عَيْنَاهُ ثُمَّ قَالَ هَذَا أَوَّلُ الْغَدْرِ فَقَالَ لَهُ مُحَمَّدُ بْنُ الْأَسْعَدِ أَزْجُو أَنْ لَا تَكُونَ عَلَيْكَ نَاشٌ فَقَالَ وَمَا هُوَ إِلَّا الْخِجَاءُ أَتَيْنَ أَمَانَتَكُمْ إِنَّا لَنَالَهُ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَتَكِي فَقَالَ لَهُ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ الْعَبَّاسِ السَّلَامُ إِنَّ مَنْ تَطَلَّبَ مِثْلَ الَّذِي تَطَلَّبُ إِذَا نَزَلَ بِهِ مِثْلَ الَّذِي نَزَلَ بِكَ لَمْ يَنْتَهِ قَالَتْ إِنْ وَاللَّهِ مَا لِنَفْسِي تَكِيٌّ وَلَا لَهَا مِنَ الْقَتْلِ أَرْزِي وَإِنْ كُنْتُ لَمْ أَحِبَّ لَهَا طَرَفَةً عَيْنٍ تَلَفًا وَلَكِنْ أَتَكِي لِأَهْلِي الْمُؤْمِلِينَ إِلَيَّ أَتَكِي لِلْخُسَيْنِ علیه السلام وَآلِ الْخُسَيْنِ» (محمد بن محمد مفید، الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۵۹).

ایثارگران جان نثارا!

اظهارات ایثارگران یاران امام در شب عاشورا، همه گویای این حقیقت است؛ یک به یک بلند شدند و آمادگی خود را برای جانبازی و ایثار خون در راه امام اظهار کردند. سخنان سعید بن عبدالله حنفی، زهیر بن قین و دیگران جلوه‌های روشن و ماندگاری از این روحیه ایثارگری است. طبق نقلی، سخن گروهی از آنان چنین بود: «وَاللَّهِ لَا تُقَارِئُكَ، وَلَكِنْ أَنْفُسُنَا لَكَ الْفِدَاءُ، نَقِيكَ بِنَحْوِنَا وَجِبَاهِنَا وَأَيْدِينَا...» (به خدا قسم از تو جدا نخواهیم شد! جان‌هایمان فدای توست، تو را با ایثار خون، چهره و اعضای بدن حمایت می‌کنیم). اصحاب شهید امام، تا زنده بودند، اجازه ندادند از بنی‌هاشم کسی به میدان برود و کشته شود.

این است مکتب اسلام؛ این است مکتب امام حسین (علیه السلام) که در مقابل فرهنگ خودخواه‌پرور غرب قرار دار.

خودم کردم که...!

باید مواظب باشیم خودخواهی، ما را در امتحان سخت الهی مردود نکند و فکر زندگی آسوده ما را پشیمان نکند. عده‌ای خیال می‌کنند اگر الآن تک‌فرزند بودند، یا بدتر از آن، اگر حیوان را به عنوان فرزند گرفتند، می‌توانند خوشبخت بشوند؛ غافل از اینکه خوشبختی فقط برای دوران جوانی نیست. در سنین میان‌سالی و کهن‌سالی خوشبختی نمی‌خواهند؟ این‌ها به خیال خودشان خیلی زرنگ هستند؛ ولی این افراد در واقع، خودشان را فراموش کرده‌اند؛ آینده‌نگری ندارند و ضربه‌اش را خواهند خورد.

فروختن جنازه پدر

خدا بیامرزد آقای محقق را، مرحوم آیت الله بروجردی ایشان را به آلمان فرستاده بودند. ماجرای نقل کرده بود که واقعاً عجیب است. ایشان گفته بود جزو اشخاصی که در زمان ما مسلمان شدند، پروفسوری بود که مرد عالم و دانشمندی بود و این پروفسور پیش ما زیاد می آمد و ما هم نزد وی می رفتیم. این پروفسور که دیگر پیرمردی شده بود، سرطان گرفت و در بیمارستان بستری شد. ایشان می گفت: ما و مسلمان های آنجا به بیمارستان می رفتیم و از او عیادت می کردیم. یک روز این پیرمرد شکایت می کرد و می گفت: اولین بار که من مریض شدم، آزمایش کردند و دکترها گفتند سرطان داری. هم پسر، هم زنم گفتند: حال که تو سرطان داری معلوم است که می میری، پس دیگر خداحافظ! ما می رویم. هر دو همان جا خداحافظی کردند و فکر نکردند که این بدبخت در این شرایط احتیاج به محبت دارد، احتیاج دارد به کسی که با او همدردی کند. آقای محقق می گفت: چون کسی را نداشت، مکرر به عیادتش می رفتیم. روزی از بیمارستان خبر دادند که او مرده است. برای تجهیز و تدفین و جمع کردن جنازه اش رفتیم. دیدیم در آن روز پسرش آمد. پیش خود گفتیم خوب است که لااقل برای تشییع جنازه اش آمده است؛ ولی وقتی تحقیق کردیم متوجه شدیم او از قبل، جنازه را به بیمارستان فروخته و حال آمده جنازه را تحویل دهد و پولش را بگیرد و برود!

دوست داریم بی فرزند باشیم و تنها و بی کس در سنین کهولت و پیری؟ یا تک فرزند باشیم که معلوم نیست عاقبت به خیر شود و در خدمت ما باشد یا دنیا او را غرق کند و ما را فراموش کند؟ یا اینکه نه. فرزندی داشته باشیم که در دوران کهولت و میان سالی دوروبر ما باشند و ما را از مصیبت و گرفتاری های تنهایی و بی کسی به دنیای خوشی و خوشبختی بکشانند.





مطالعات جمعیتی اثبات می‌کنند که طی سالیان آینده روند سالمندی جمعیت ایران با سرعت و شدت بیشتر تداوم دارد و در آینده‌ای که زیاد دور هم نیست، ایران با پدیده سالمندی قطعی جمعیت روبرو می‌شود؛ به عنوان نمونه دیوید گلدمن (نویسنده یهودی) می‌گوید: «نیمه قرن جاری میلادی، یک سوم جمعیت ایران بیش از ۶۰ سال خواهند داشت. هزینه نگهداری از این جمعیت کهن سال **اقتصاد ایران را له خواهد کرد**.»^۱

بر اساس پژوهش‌های تحولات سالمندی الآن نرخ رشد جمعیت سالمندی کشور بیش از سه برابر میانگین نرخ رشد جمعیت کل کشور است و به زودی باید منتظر پدیده **سونامی سالمندی** در ایران باشیم، سونامی سالمندی یعنی جامعه‌ی کسل و گُند، یعنی جامعه بی‌روح و بی‌نشاط. همین آمارها حاکی از این هستند که تا سه دهه آینده ۸ درصد سالخوردگی جمعیت ایران به بیش از ۳۰ درصد افزایش می‌یابد.^۲

جامعه گُند است، آقا زودتر!

با این وضعیتی که الآن داریم به سمت سالمندی می‌رویم، تصور کنید دوسه دهه دیگر را که داخل ترافیک افتاده‌اید و بعد از مدتی معطلی به نقطه گره ترافیک رسیده‌اید. پیرمردی با موهای سفید پشت فرمان نشسته و دارد خیلی آهسته و با احتیاط خودرویش را می‌راند و بقیه هم قطار شده‌اند پشت سرش و یکی یکی دارند خط عوض می‌کنند. چه لزومی دارد این فرد محترم و نور چشم همه ما، خودش بنشیند پشت رُل؟! آخر الآن وقت رانندگی ایشان است؟! بله، حق دارد؛ چون شاید کسی را ندارد که عصای دستش باشد.

حالا شما این بی‌عصای دست‌ها را ضرب در هزار بکنید؛ یعنی مثلاً تصور

۱. «هزینه نگهداری از سالمندان اقتصاد ایران را له خواهد کرد!»، خبرگزاری تسنیم، دسترسی در:

<https://www.tasnimnews.com/fa/news/1400/02/18/1824999>.

۲. «میزان افزایش سالمندان کشور ۳ برابر رشد جمعیت است»، خبرگزاری جمهوری اسلامی، دسترسی در: <https://www.irna.ir/news/1399/08/0859056>.

کنید در سال ۱۴۳۰ بیش از ۳۰ درصد جمعیت را، ما پیرمردها و پیرزن‌های بی‌عصای دست‌تَشکیل دهیم! همه‌اش راه‌بندان درست می‌کنیم، یا در خیابان، یا در بیمارستان‌ها، یا در اقتصاد مملکت، یا در عرصهٔ فرهنگ، یا در محیط‌زیستمان یا هر جا که فرمانش دستان جا مانده باشد! نمونه‌اش همین الان هم هست که برخی از مدیران سال خورده تا می‌آیند به نیازهای مجموعهٔ تحت مدیریتشان واکنش نشان دهند، چند سال همه را معطل می‌کنند!

برای اینکه بدانید این هزینه تا چه اندازه سنگین است، باهم به یکی از کشورهای پیشرفته اروپایی سری می‌زنیم. سوئد، در اروپا کشوری مثال‌زدنی در زمینهٔ پیشرفت است. این کشور با مساحت ۴۴۹ هزار و ۹۶۴ کیلومترمربع، سومین کشور بزرگ اروپا از نظر مساحت است. جمعیت مقیم سوئد، بیش از ۹/۲ میلیون نفر است که تقریباً ۷/۹ میلیون نفر آن را سوئدی‌ها تشکیل می‌دهند و در حدود ۱۵ درصد سوئدی‌ها را مهاجران تشکیل می‌دهند.

وقتی جمعیت کار، کم باشد، باید زنان که مادران جامعه هستند، مشغول کار شوند. از همین رو، براساس آمار سال ۲۰۱۱م، ۸۶ درصد زنان در سوئد مشغول به کار هستند؛ این در حالی است که حد متوسط زنان شاغل در اتحادیه اروپا در همین سال ۶۸ درصد است. در حال حاضر، خود سوئدی‌ها به این نتیجه رسیده‌اند که باید به افزایش جمعیت فکر کنند. نکتهٔ بسیار مهم درباره سوئد، آمار بالای جمعیت سالمند در این کشور است که کارشناسان جمعیتی این کشور را نسبت به آینده نگران کرده است. مراقبت از سالمندان در سال ۲۰۵۵م. در سوئد، بالغ بر ۷۶/۸ میلیارد دلار بوده است و بخش عمده این هزینه، توسط مالیات‌های شهرداری‌ها و یارانه‌های دولتی تأمین شده است. اگر نسبت هزینه‌های مراقبت از سالمندان سوئد را به بودجه کشور خودمان حساب کنیم، باید بگوییم با بودجه ۷۲۷ هزار میلیارد تومانی سال ۱۳۹۲، حدود یک بیست و هفتم بودجهٔ



مملکت را باید صرف مراقبت از سالمندان کنیم. البته فراموش نکنید که جمعیت سالمند ما در سال ۱۴۲۰، حدود بیست میلیون نفر خواهد شد؛ یعنی بیش از دو برابر کل جمعیت فعلی سوئد!! حالا خودتان قضاوت کنید چه آینده‌ای در انتظار جامعه‌ای است که به‌سوی تک‌فرزندی می‌رود؟^۱

اگر ما الآن عصای دست پدرها و مادرهای سال خورده‌مان هستیم و با نیروی جوانی کارهای میدانی و عملیاتی را چست و چابک پیش می‌بریم، باید برای آینده خود نیز همین فکر را بکنیم. آینده وقت آسودگی ماست، نه زمان راندگی! امام سجاد علیه السلام می‌فرمایند: «مَنْ سَعَادَةُ الرَّجُلِ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ يَسْتَعِينُ بِهِ»^۲ (یکی از خوشبختی‌های انسان این است که فرزندی داشته باشد که کمک‌کارش باشند). فراموش نکنیم فرزندانمان ضامن فردای زندگی‌مان هستند؛ باید باور کنیم که ما با بچه‌هایمان سر یک سفره نشسته‌ایم.

بازهم این سؤال‌ها را تکرار می‌کنم که دوست داریم بی‌فرزند باشیم و تنها و بی‌کس در سنین کهولت و پیری؟ دوست داریم فقط یک فرزند داشته باشیم که معلوم نیست عاقبت به‌خیر شود و در خدمت ما باشد یا غرق در دنیا شود و ما را فراموش کند؟ یا فرزندی داشته باشیم که در دوران کهولت و میان‌سالی دوروبر ما باشند و ما را از ظلمت تنهایی و بی‌کسی به دنیای خوشی و خوشبختی بکشانند؛ یعنی سالمندهای سرراهی نباشیم.

والدین موفق!

مادر حاج قاسم سلیمانی چهار فرزند داشتند. در اوایل جوانی برای رشد آن‌ها خیلی تلاش کرد. خودخواهی نکرد و برای تربیت آن‌ها وقت صرف کرد؛ به‌همین دلیل در اواخر پیری یک پسرزن تنها و سرراهی نبود، بلکه فرزندان‌ش مانند پروانه دوروبر او می‌گشتند.

۱. محسن عباسی ولد، ایران جوان بمان، ص ۴۴-۴۷.

۲. محمدبن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۶، ص ۲.

یک روز که مادر شهید حاج قاسم سلیمانی بیمار شده بود و او را به بیمارستان برده بودند، شهید سلیمانی شب برای دیدار مادرش به بیمارستان رفت؛ بعد به اطرافیان گفت همه بروید خانه، امشب خودم کنار مادرم می مانم. سردار آن شب تا صبح کنار مادرش ماند. همین که نگاهش به رنگ پریده مادرش افتاد، شروع کرد به گریه کردن؛ بعد هم رفت پایین تخت نشست و پشت سرهم پاهای مادرش را می بوسید و به چشم هایش می کشید. فردایش هم می خواست به سوریه برود، مقداری پول به راننده داد و گفت: «من دیگر باید بروم، خواهش می کنم از امروز تا وقتی که مادرم اینجا است، به جای من روزی سه بار آب میوه تازه بگیر و برایش ببر.»^۱

یا وقتی که هنوز یک نوجوان سیزده چهارده ساله بود، فهمید پدرش مقداری پول بدهکار است، قاسم نوجوان با پسرخاله اش احمد از روستایشان به شهر کرمان رفتند و هشت ماه در آنجا کار کردند. قاسم بعد از ۸ ماه کارگری، همه ۳۰۰ تومان پولی را که به دست آورده بود، به پدرش داد. وقتی که در میدان های نبرد بود، هرروز یا دو روز یک بار تلفنی با پدر و مادرش صحبت می کرد و نمی گذاشت پدر و مادرش احساس تنهایی کنند. باورش سخت است که انسانی با این سر شلوغی و مشغله های سخت کاری و نظامی، هرروز و یا یک روز در میان با آنها تماس بگیرد! بعد از فوت مادر حاج قاسم، یکی از دوستانش به او گفته بود «مادرت را در خواب دیده ام و او به من گفت، به پسرم بگو به پدرش زنگ بزند.» سردار بعد از شنیدن این خواب، حسابی گریه کرد، و گفته بود: «مادرم راست گفته، من هرروز یا دو روز یک بار به پدرم زنگ می زدم، اما این بار مشغول جنگ بودیم، این قدر جنگ سخت بود که چهارپنج روز نتوانستم به پدرم زنگ بزنم.»^۲

هم رزم شهید سلیمانی گفت: ایشان به پدر و مادرشان احترام

۱. محمد علی جابری، عموقاسم، ص ۱۰.
۲. محمد علی جابری، عموقاسم، ص ۱۳.

می‌گذاشتند، پدرشان را به حمام می‌بردند و لباس می‌پوشاندند و در آفتاب زمستان فرش و پتو می‌گذاشتند تا پدرشان استراحت کند.^۱ این خضوع و ایثار حاج قاسم، نتیجهٔ ایثار و ازخودگذشتگی پدر و مادرش در ایام جوانی است که خودخواهی و رفاه آن دوران را رها کردند و به جای آن مسئولیت فرزندان را قبول کردند و حالا موجبات نجات مادر او در کهن سالی فراهم است و اکنون او هم سر سفرهٔ فرزندان نشسته است.

حضور در خانه سالمندان

برای اینکه تنهایی دوران سالمندی را درک کنیم و بدانیم که چه رنجی را تحمل می‌کنند و چه احساسی دارند باید به خانه سالمندان برویم و پای حرف آن‌ها بنشینیم، از دردهای آن‌ها بشنویم، از بی‌مهری‌هایی که در حق‌شان شده است؛ از اینکه یک سالمند، جوانی خودش را برای فرزندش گذاشته ولی حالا به او سر نمی‌زند. از این حس رنج می‌برد که فکر می‌کند وجودش اضافی است. تازه بعضی از این‌ها با اینکه دارای چند فرزند هستند ولی از تنهایی و بی‌مهری بچه‌هایشان غصه می‌خورند؛ چه رسد به اینکه تک‌فرزند یا بی‌فرزند باشند. برویم پای حرف‌های تک‌تک آن‌ها بنشینیم، شاید کمی تنهایی سالمندی را درک کنیم، شاید کمی به خودمان بیاییم و برای نجات از تنهایی فردای خودمان کاری کنیم و به فکر عصای دستی در دوران نیازمندی به عصا بیفتیم. تنهایی خیلی سخت است، از دردها و مرض‌هایی که به واسطهٔ تنهایی به آن مبتلا شدند و از داروهایی که می‌خورند، از چشم‌به‌در دوختن‌هایشان تا اینکه کسی بیاید و خلوت تنگ و تکراری آن‌ها را به هم بزند بشنویم، تا به خود بیاییم و تصمیم بگیریم خودخواه نباشیم. حتماً و حتماً یک بار، فقط و فقط به خاطر دیدن آیندهٔ خودتان هم که شده، سری به آسایشگاه‌های سالمندان بزنید تا باور کنیم، آینده ما چگونه ممکن است باشد.

۱. «راز موفقیت حاج قاسم از زبان هم‌رزمش»، خبرگزاری جمهوری اسلامی، دسترسی در: <https://www.irna.ir/news/139804250836352133>.

خانواده باران است کربلای حسین علیه السلام

درست است که مردم کوفه امام خود را همراهی نکردند، ولی امام حسین علیه السلام با اینکه دارای ۵۷ سال سن بود، تنها و غریب وارد سرزمین کربلا نشد؛ بلکه فرزندان، برادرزاده‌ها، خواهرزاده‌ها و یاران او، به ندای «هل من ناصر» ابی عبدالله علیه السلام لبیک گفتند و مانند پروانه‌هایی دوروبر امام می‌گشتند. هریک از پروانه‌های حاضر در کربلا که حول وجود ابی عبدالله علیه السلام می‌گشتند، دارای ماجرا و روضه‌هایی هستند، می‌خواهم امشب از فرزندان حضرت زینب علیه السلام روضه بخوانم.

قاب دلم نقش حسین است و بس

ذکر لیم نام حسین است و بس

روز قیامت که همه عاجزند

چشم ترم سوی حسین است و بس

حسین آرام جانم ... حسین روح و روانم

از زبان زینب علیه السلام بگوییم:

حسین جان! خواهرت بمیرد و صدای غربتت را نشنود؛ خواهرت بمیرد و صدای «هل من ناصر» را نشنود.

این قدر مگو یار نماندست و غریبم

تا دختر زهرا و ابرمرد خدا هست

حسینم! هنوز عباس رو داری

هنوز هم بچه‌های زینب سربازان تو هستند

اصلاً بچه‌های خودم را با عشق شما بزرگ کردم؛ آن‌ها را بزرگ کردم تا

خون خود را فدای دین و امام زمانشان کنند.

بچه‌های زینب علیه السلام لباس رزم پوشیدند و نزد دایی‌شان حسین علیه السلام

آمدند. به هر ترتیبی بود با وساطت مادر از امام حسین علیه السلام اجازه گرفتند





و به سمت میدان جنگ روانه شدند. وقتی بچه‌ها و نوگل‌های زینب علیها السلام به میدان رفتند، مادر به خیمه‌ها رفت و از خیمه‌ها بیرون نیامد. حتی وقتی که به شهادت رسیدند، هرچه نگاه کردند دیدند که زینب علیها السلام از خیمه‌ها بیرون نیامد. هرکدام از بنی‌هاشم که به شهادت می‌رسیدند زینب علیها السلام از خیمه‌گاه بیرون می‌آمد و بر بالینش حاضر می‌شد؛ خصوصاً وقتی علی‌اکبر حسین علیهما السلام به شهادت رسید، بر سر و سینه می‌زد و از خیمه بیرون آمد و خود را روی پیکر صدچاک علی انداخت.

ادب را ببینید! معرفت را ببینید! فکر می‌کرد که نکند حسین علیه السلام شرمنده شود؛ ترسید که حسین علیه السلام نگاهش به او بیفتد و خجالت‌زده شود. فرمود: این کار را در حق حسینم انجام دادم و برادرم هم تلافی کرد. کجا؟! روز اربعین که از اسارت برمی‌گشت خود را روی قبر مبارک برادر انداخت و فرمود: برادرم! از هرچه می‌خواهی سؤال کن؛ اما از دختر سه ساله‌ات سؤال نکن.

دشمنت کشت ولی نور تو خاموش نگشت
آری آن جلوه که فانی نشود، نور خداست

اللعنة الله على القوم الظالمين

مجله
پنجم

سر کدام سفره نشسته‌ای؟

«مبارزه با حسین علیه السلام در کربلا تمام نشد! ادامه دهندگان راه بنی امیه امروز نیز با استحاله فرهنگی و شگردهای آن، برای تغییر ارزش های حسینی می کوشند و می خواهند نسل حسینی در زمین وجود نداشته باشد.»

سفره های خالی!

یکی از مورخان عرب نقل می کند که یک روز، حاکمان مسیحی به براق بن عمار که سردار خیانت کار مسلمانان بود، گفتند: تو باید در نقشه ای که برای اخراج مسلمانان از خاک اندلس طرح می کنیم، به طور کامل به ما کمک کنی. این افسر خیانت کار مسلمان در جوابشان گفت: شیر را نمی شود جز با مکرو حيله شکار کرد. حاکمان مسیحی گفتند: ارتش ما اروپاییان قوی است و با یک حمله سخت نیروی مسلمانان را درهم می شکند. براق گفت: مسلمانان برای حفظ دین و ناموس خود سخت تر از آن هستند که بتوان با نیروی ارتش آن ها را مغلوب کرد! حاکمان مسیحی گفتند: پس برای اخراج آن ها از خاک اندلس چه باید کرد و چه راه حلی به ذهنت می رسد؟ براق بن عمار خیانت کار گفت: سه کار باید انجام بدهید.

۱. انتشار دین مسیح در بین مسلمانان: دین مسیح را آزادانه در بین آن ها منتشر کنید. هرچند با این کار هیچ مسلمانی، مسیحی نمی شود؛ اما این کار یک فایده دارد و فایده اش این است که جوانان مسلمان در دین شان لالایی می شوند. افتتاح مدارس مجانی: امتیاز باز کردن مدارس مجانی در کشورهای مسلمان را از دولت آن ها بگیرید و خودتان مدارس مجانی افتتاح کنید؛ چون مسلمانان، بعد از اینکه دین مسیح آزادانه در بین شان منتشر شد به عیاشی و شهوت رانی و... سرگرم می شوند و کمتر به تعلیم و تعلم می پردازند. وقتی که مدارس مجانی زدید و معلمان مسیحی را وارد آن مدارس کردید، جوانان مسلمان در برابر معلمان

خود خاضع اند و با آن روح حق شناسی که مسلمانان در برابر معلم دارند، برای شما امتیازی بر خود قائل می شوند.

۲. توسعه روابط تجاری: روابط تجاری تان را با مسلمانان توسعه دهید؛ با این کار به خاطر رفت و آمدی که بین شما است، می توانید هم روحیه دینی آنان را تضعیف کنید و هم شاید بتوانید مشروبات الکلی را در بین آن ها رواج دهید و آن ها را به خوردن آن معتاد کنید! در این صورت حتماً کارهای لشکری و کشوری آن ها از هم می پاشد؛ آن وقت است که می توانید آن ها را مانند گوسفند برانید و مانند خرگوش شکار کنید.

حاکمان مسیحی که به شدت از شجاعت و دلاوری مسلمانان می ترسیدند، با راهنمایی مفید براق بن عمار خوشحال و امیدوار شدند. فردای آن روز صلح نامه ای نوشتند، آن سه کاری که براق متذکر شده بود را نیز ضمیمه این تفاهم نامه کرده و آن را برای مالک بن عبّاد، فرمانروای کل کشور اسلامی اندلس، فرستادند. مالک بن عبّاد که در حال آماده کردن خود برای جنگ با ملت های اروپایی و مسیحی بود، پس از دریافت این صلح نامه، با فرماندهان و استانداران خویش مشورت کرد. همه استانداران تن پرور و عیاش به صلح با حاکمان مسیحی راضی شدند. تنها فردی که در بین آن ها بیدار بود و سرانجام کار را می دید و با این صلح نامه مخالفت می کرد قیس بن مصعب بود؛ اما چون تنها مخالف این صلح نامه بود به مخالفت وی هیچ توجهی نشد و معاهده صلح با حاکمان اروپایی بسته شد. در نتیجه این معاهده، پای کشیشان و معلمان اروپایی به کشور اسلامی اندلس باز شد.

تفریحگاه عمومی

یکی از اقداماتی که برای تضعیف عقاید مذهبی جوانان مسلمان انجام دادند این بود که برای اولین بار در کنار رودخانه، یک تفریحگاه عمومی

احداث کردند. هر روز دختران زیبای اروپایی را در باغ این تفریح‌گاه به‌گردش درمی‌آوردند و بزرگان مملکت و جوانان مسلمان روزها برای تفریح و به‌ویژه چشم‌چرانی و تماشای دختران زیباروی مسیحی به آن باغ بزرگ تفریحی رفت‌وآمد می‌کردند.

مدارس مجانی از طرف مسیحیان تأسیس شد و جوانان مسلمان به مدارس کشیش‌ها وارد شدند! و از طرف دیگر، براق‌بن عمار یکی از افسران مسیحی را به بهانه تعلیمات نظامی به مالک‌بن عباد معرفی کرد. مالک هم او را وارد ارتش مسلمانان کرد و به او اجازه داد که هر یک از افسران مسیحی را برای تعلیمات جنگی وارد ارتش مسلمانان کند! سربازان اسلامی در اثر تماس با مستشاران خارجی و خضوع در برابر آنان، کم‌کم روحیه سلحشوری و اعتماد به نفس خویش را از دست دادند! و نتیجه آن شد که نباید می‌شد؛ مسیحیت در اندلس حکم‌فرما شد، مسلمانان سرکوب شدند و اسلام در حاشیه قرار گرفت.^۱

حواست را جمع‌کن!

به این کار می‌گویند استحاله فرهنگی؛ **استحاله فرهنگی یعنی** تغییر ارزش‌ها. دشمن تلاش می‌کند که ارزش‌های یک جامعه را از آن‌ها بگیرد و ارزش‌های دروغین و فاسد را به آن‌ها بخوراند تا از رشد، پیشرفت و مقاومت پاپس بکشد و به عبارتی دیگر، از سر سفره ارزش‌های خود برخیزد و **سر سفره مسموم دشمن بنشیند**.

بعد از نبی مکرم اسلام ﷺ جامعه نبوی دچار همین استحاله فکری و فرهنگی شد؛ مردم از سر سفره‌ای که پیامبر اسلام ﷺ برای آن‌ها پهن کرده بود، آرام‌آرام برخاستند و سر سفره مسموم یهود و بنی‌امیه نشستند و ثمره این سفره مسموم، حادثه عاشورا شد. بزرگ‌ترین درس عاشورا، همین هشدار است که چرا مردم سفره‌دار حقیقی خودشان را گم کرده‌اند و سر



سفرهٔ مسموم بنی‌امیه و یزید نشسته‌اند؟! **عامل قیام امام حسین** هم همین استحالۀ فرهنگی بود؛ ۳۰ سال قبل از سال ۶۰ هجری، به‌خصوص در ۱۳ سال منتهی به واقعه عاشورا، به‌تدریج هنجارها به ناهنجاری‌ها تبدیل شده بود. در عصر امام حسین، قبل از آن ارزش‌ها تغییر کرده بود؛ به‌عنوان مثال، شبث بن ربیع به شکرانه کشته شدن امام حسین در کوفه مسجدی تأسیس می‌کند.^۱ زشتی دنیاطلبی و رفاه‌زدگی از بین رفته بود؛ در روز عاشورا یکی از لشکریان یزید، وقتی که می‌خواست گوسواره از گوش دختر امام حسین بکشد، گریه می‌کرد و می‌گفت: من خاندان شما را می‌شناسم؛ ولی چه کنم که اگر من گوسواره را نکشم، دیگری می‌کشد و می‌برد.^۲ ارزش حقیقی به مادیات رسیده بود؛ نه اینکه آن‌ها ندانند به جنگ چه کسی رفته‌اند، ارزش‌های آن‌ها تغییر کرده و استحالۀ فرهنگی به وجود آمده بود. ابی‌عبدالله برای مبارزه با این تغییر ارزش‌ها قیام کرد که چرا مردم سفره‌دار خودشان را گم کرده‌اند و سر سفره مسموم بنی‌امیه نشسته‌اند.^۳

امروزه هم می‌خواهند ما را از سر سفرهٔ حسین و فرزندان حسین جدا کنند، می‌خواهند ما را از سر سفرهٔ فرهنگ غرب بنشانند؛ سفره‌ای که مسموم است ولی آن را پروپیمان، باکلاس، کاربردی، به‌دردبخور و پیشرفته نشان می‌دهند. من و شما سر کدام سفره نشسته‌ایم؟ **سفره‌دار من و شما کیست؟**

حالا فکر می‌کنید اگر دشمن خواست ما مثل خودش شویم و ایمانمان را تقدیم آنان کنیم و سر سفرهٔ آن‌ها بنشینیم، از کجا شروع می‌کند؟ آیا آنجا

۱. شبث بن ربیع از چهره‌های متلون تاریخ بود. در قتل حسین بن علی شرکت داشت و پس از عاشورا مسجدی در کوفه تجدید بنا کرد، به‌شکرانهٔ و خوش‌حالی از کشته شدن حسین. (جواد محدثی، فرهنگ عاشورا، ص ۲۴۱).

۲. «مردی از اهل عراق، با حالت گریان زینت‌های دختر امام حسین، فاطمه، را می‌گرفت. وی گفت: چرا گریه می‌کنی؟ گفت: دختر پیامبر خدا را غارت می‌کنم، گریه نکنم؟! گفت: پس واگذار. گفت: می‌ترسم دیگری آن را بردارد» (صاحب‌کتاب مروج الذهب، مقتل الحسین، ص ۱۷۶).

۳. «مسعودی (صاحب کتاب مروج الذهب) نقل می‌کند: وقتی علی بن ابی‌طالب به به‌شهادت رسید، امام حسن بالای منبر رفت و فرمود از پدرم پول زرّی یعنی طلا و نقره باقی نماند، جز ۷۰۰ درهم که از حقوق او زیاد آمد؛ این در حالی است که وقتی خلیفه سوم از دنیا رفت قیمت املاک او در وادی‌القری و حنین و جاهای دیگر بیش از ۵۰ هزار دینار طلا می‌شد، با اسب‌ها و شترهای زیادی که داشت». (علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب و المعادن الجواهر، ج ۲، ص ۳۴۱).

جایی غیر از نهاد خانواده می‌تواند باشد؟! بله، **خانواده حساس‌ترین و تأثیرگذارترین سنگری** است که اگر دشمن توانست آن را به‌تسخیر خود در بیاورد، برای بقیه سنگرها نیاز به زحمت چندانی ندارد. ما در جلسات قبل به عرض رساندیم که فرزندان فقط نان‌خور خانواده نیستند؛ بلکه نان‌آور ما هم هستند؛ درواقع با فرزندانمان سربیک سفره نشسته‌ایم، نه اینکه فقط آن‌ها سر سفره ما باشند. سؤال ما این بود که چرا خودت را از برکات این سفره محروم کرده‌ای؟

سفره‌مان را کم‌کم عوض کرده‌اند!

یکی از دلایل محروم شدن بعضی خانواده‌ها از برکات سفره فرزندان، همین تغییر ارزش‌هاست؛ فرزند را که ارزش است برای ما ضدارزش وانمود کرده‌اند. برایمان دون پاشیده‌اند تا کم‌کم از سر این سفره بلند شده‌ایم و سر سفره غربی‌ها نشسته‌ایم. این تله‌ای که برای ما کار گذاشته‌اند همین استحاله فرهنگی است که بسیار تدریجی و نرم اتفاق افتاده است و شاید به‌خاطر تدریجی بودن آن خیلی‌ها آن را احساس نکرده‌اند.

قورباغه آب‌پز نباشیم!

شاید درباره اصطلاح «قورباغه آب‌پز» شنیده باشید. عصب‌های پای قورباغه حساس هستند. وقتی در آب با دمای ۱۰۰ درجه یک قورباغه را بیندازند یک دفعه بیرون می‌پرد، چون خیلی داغ است؛ اما وقتی که یک قورباغه را در آب خنک بیندازند و کم‌کم آب جوش بیاید، قورباغه با اینکه گرمش است و می‌خواهد بیرون بپرد، اما دیگر توانی برای پریدن ندارد. کاری که برخی تولیدات رسانه‌ای با فرهنگ می‌کنند، همین‌گونه است. موبایل و شبکه‌های اجتماعی هم همین‌گونه جلو می‌آیند؛ ما را آرام آرام سر و بی‌حس کرده‌اند تا دیگر کاری از دستانمان ساخته نباشد.^۱

۱. «فضای مجازی چگونه بر زندگی ما تأثیر می‌گذارد؟/ قورباغه آب‌پز نباشیم!»، خبرگزاری فارس، دسترسی در:

سقوط آزاد، آرام آرام

در داستان اول جلسه هم عرض کردم که مردم اندلس سال‌ها طول کشید تا از جامعه اسلامی به جامعه‌ای تبدیل شدند که هیچ تناسبی با اسلام نداشت. شاید هیچ کس تصورش را هم نمی‌کرد که با این رفتارهای به‌ظاهر بی‌اهمیت و فردی مانند میل به تفریح با نامحرم یا تحصیل در مدرسه‌های مسیحیان، کارشان به اینجا برسد و سفره‌شان عوض شود. بله، کم‌کم سفره‌مان را عوض می‌کنند!

در مسئله فرزندآوری، ۳۰ یا ۴۰ سال قبل، اگر کسی کمتر از ۴ فرزند داشت، نگاه مردم به او چطور بود؟ او را به عنوان یک فرد بی‌تعهد یا بیمار می‌شناختند. از او می‌پرسیدند مشکلات چیه؟ چرا فرزنددار نمی‌شی؟ ولی الآن نگاه‌ها تقریباً برعکس شده است و متأسفانه تک‌فرزندی و یا بی‌فرزندی به یک فرهنگ تبدیل شده و بخش قابل توجهی از خانواده‌ها، سر این سفره فاسد فرهنگ غربی نشسته‌اند و تمایلی به بچه‌دار شدن ندارند. کار به جایی رسیده است که بعضی از این افراد، نداشتن بچه را نوعی برتری اجتماعی می‌دانند.

دشمنی پرهزینه!

دشمن برای اینکه ما را از سر سفره فرزندانمان جدا کند و سر سفره خود بنشانند هزینه‌های هنگفتی می‌کند، امکانات در اختیارمان می‌گذارد و پول می‌دهد و این جای سؤال دارد! چرا دشمنی که حتی داروی موردنیاز ما را تحریم می‌کند، دلسوز ما شده است؟ چرا برای کاهش نسل امام‌حسینی‌ها هزینه‌های کلان هم می‌دهد؟ این کار آن‌ها باید شک و تردید ما را برانگیزاند که عاطفه مستکبران اقتصادی چرا به جای آنکه در سرمایه‌گذاری و رشد فناوری کشور ما لبریز شود، در مسئله کنترل جمعیت کشور منعطف شده است؟!

ریچارد نیکسون، رئیس‌جمهور اسبق آمریکا^۱ که می‌خواست بداند افزایش جمعیت جهان چه تأثیری بر منافع آمریکا و جایگاه این کشور به‌عنوان یک قدرت جهانی دارد، به هنری کیسینجر، مشاور امنیت ملی، گفت که تحقیق کند و ببیند ماجرا از چه قرار است. کیسینجر تحقیق محرمانه‌ای به نام «مطالعه امنیتی شماره ۲۰۰» انجام داد که ۱۵ سال بعد منتشر شد. کیسینجر در آن سند نوشته بود: «جهان غرب به واردات مواد معدنی و مواد خام از کشورهای در حال توسعه وابسته است و وقتی جمعیت آن کشورها زیاد شود، منابع طبیعی توسط خودشان مصرف می‌شود و در این صورت، دست آمریکا از منابع طبیعی آن‌ها کم قطع می‌شود و نتیجه آن این است که اقتصاد و سیاست آمریکا به خطر می‌افتد. لذا از همان زمان جمعیت‌زدایی از سایر کشورها اولویت اصلی آمریکا شد.»^۲

آمریکا برنامه‌اش را فازبندی کرده بود. فاز ابتدایی، کاهش جمعیت تمام کشورهای آفریقایی به همراه ۱۳ کشور از جمله هند، برزیل، ترکیه، اندونزی، کلمبیا، مکزیک و مصر را شامل می‌شد. آمریکا برای پیش‌برد این برنامه هزینه‌های هنگفتی خرج می‌کرد؛ طبق یک تحقیق در ۴ دههٔ اخیر حدود ۹ میلیارد دلار برای اجرای برنامه‌های تنظیم خانواده در سایر کشورها خرج کرده است. آلمان، انگلستان و فرانسه هم پول می‌دادند و برای این برنامه‌ها پشتیبانی فنی و فرهنگی و پزشکی می‌کردند.^۳

در حالی که خود آمریکا، جمعیتش را از ۱۵۰ میلیون نفر در سال ۱۹۵۰ میلادی به ۲۸۰ میلیون نفر در سال ۲۰۰۰ رساند و حالا هم جمعیتش به بیش از ۳۳۰ میلیون نفر رسیده است! یعنی در همین ۲۰ سال اخیر ۵۰ میلیون نفر

۱. سی‌وهفتمین رئیس‌جمهور ایالات متحده آمریکا از سال ۱۹۶۹ تا ۱۹۷۴ میلادی.

۲. «فریب بزرگ با کلیدواژه «کنترل جمعیت» / ایران ۶۰ سال دیگر چقدر جمعیت دارد؟»، خبرگزاری فارس، دسترسی در:

<https://www.farsnews.ir/news/۱۴۰۰۴۲۰۰۰۰۰۰۲۵>.

۳. «فریب بزرگ با کلیدواژه «کنترل جمعیت» / ایران ۶۰ سال دیگر چقدر جمعیت دارد؟»، خبرگزاری فارس، دسترسی در:

<https://www.farsnews.ir/news/۱۴۰۰۴۲۰۰۰۰۰۰۲۵>.

به جمعیتش اضافه کرده است!

رکوردزنی در سقوط!

شما باور می‌کنید که این اتفاق وحشتناک در ایران بدون برنامه‌ریزی رخ داده باشد؟! چه اتفاقی؟ این اتفاق که ایران سریع‌ترین نرخ کاهش جمعیت تاریخ بشر را دارد؛ رکورد زده است.^۱ آیا ما نباید در این زمینه احساس خطر کنیم؟

در حالی که جمعیت یک برگ برنده و یک اهرم بزرگ برای ابرقدرت شدن یک جامعه است، جمعیت قدرت‌آفرین است؛ الآن چین در سازمان ملل حق وتو دارد؟ به نظر شما به چه دلیل؟ فقط به این دلیل که جمعیت دارد.

اگر امروز ما داریم به سرعت به سمت پیرشدن پیش می‌رویم، اتفاقی نیست؛ طراحی شده است. جهان در طول ۷۰ سال گذشته حدود ۵ سال پیرتر شده است؛ اما در ایران متأسفانه در حدود ۶۰ سال گذشته ۱۰ سال پیرتر شده‌ایم و این اتفاق ثابت نمی‌ماند و همچنان پیرتر می‌شویم.^۲ حقیقتاً آینده هولناکی در انتظار زندگی تک‌تک من و شماست.

غرب دلسوز؟!

ممکن است کسی بگوید که سیاست کنترل جمعیت و حمایت‌های کشورهای غربی برای تنظیم خانواده از سر خیرخواهی است و دلیل خیرخواهی آن‌ها برای کشور ما در موضوع جمعیت این است که خودشان برنامه کنترل جمعیت را اجرا کرده‌اند و به خاطر همین هم رشد اقتصادی

۱. «فریب بزرگ با کلیدواژه «کنترل جمعیت»/ ایران ۶۰ سال دیگر چقدر جمعیت دارد؟»، خبرگزاری فارس، دسترسی در: <https://www.farsnews.ir/news/140004200000005>.

۲. «ایران سریع‌ترین نرخ کاهش جمعیت تاریخ بشر را دارد»، همشهری، دسترسی در: <https://www.hamshahronline.ir/news/139104040>.

۳. «ایران در ۳۰ سال آینده به پیرترین کشور جهان تبدیل می‌شود!»، تسنیم، دسترسی در: <https://www.tasnimnews.com/fa/news/1399/02/29/2268362>.

خوبی داشته‌اند؛ اما واقعیت ماجرا غیر از این است:

- اولاً، کشورهای غربی هیچ وقت برنامه مدونی برای کنترل جمعیتشان نداشته و ندارند؛ بلکه به خاطر فراگیر شدن ارزش‌های مادی اجتماعی مثل رفاه‌طلبی، فردگرایی، اشتغال زنان و... در غرب دیگر نیازی به برنامه کنترل جمعیت ندارند تا مردم آن کشورها در چهارچوب سیاست‌گذاری‌های کنترل جمعیت قرار گیرند.

- ثانیاً، بحران جمعیتی کشورهای پیشرفته، کار را به جایی رسانده است که خودشان به تکاپو افتاده‌اند تا خود را از این بحران کاهش جمعیت نجات دهند؛ مثلاً در فرانسه به خانواده‌هایی که بیش از دو فرزند بیاورند کمک‌های نقدی پرداخت می‌شود یا هزینه‌های مسافرت آن‌ها کاهش می‌یابد.^۱

این‌ها سیاست کنترل جمعیت را در کشورهای اسلامی پیاده می‌کنند؛ مثلاً در امور بهداشتی می‌گویند که هدفمان پایین آوردن آمار مرگ‌ومیر مادران و نوزادان شیرخوار است و مردم را متقاعد می‌کنند که از بارداری جلوگیری کنند و مجموعه‌ای از کتاب‌ها و نشریه‌هایی را هم در همین زمینه منتشر می‌کنند؛^۲ این در حالی است که واقعیت ماجرا عکس آن را می‌گوید و ثابت شده است که سلامت بدن زن در بارداری و وضع حمل و شیردادن است. بر اساس نتیجه کنگره‌های پزشکی که در آمریکا برگزار شده است، دخترانی که پیش از ۱۸ سالگی وضع حمل کنند، سرطان سینه نمی‌گیرند و هرچه دیرتر وضع حمل کنند، درصد ابتلا به سرطان سینه افزایش می‌یابد و از ۳۰ سالگی که بگذرند، خطر سرطان دوچندان بالا می‌رود. زنانی که اصلاً ازدواج نکنند و بچه نیاورند، وضعیت وخیم‌تری دارند و درصد مبتلا شدنشان سرسام‌آور است.^۳ اما چون آن‌ها می‌خواهند نسل امام حسینی‌ها نابود شود، بارداری را برای مادر ایرانی و مادران مسلمان خطرناک معرفی



۱. سید محمد حسینی حسینی طهرانی، کاهش جمعیت ضربه‌ای سهمگین بر پیکر مسلمین، ص ۱۱۶-۱۱۸.
۲. سید محمد حسینی حسینی طهرانی، کاهش جمعیت ضربه‌ای سهمگین بر پیکر مسلمین، ص ۹۷-۹۸.
۳. سید محمد حسینی حسینی طهرانی، کاهش جمعیت ضربه‌ای سهمگین بر پیکر مسلمین، ص ۱۴۴-۱۴۳.

می‌کنند و مادران ایرانی را از لذت مادرشدن محروم می‌کنند.

باربی شوید!

دشمن، همه کاری کرد تا ما از سر سفرهٔ فرزندانمان بلند شویم، یا اصلاً سر سفرهٔ فرزند ننشینیم.

یک نمونه دیگر از کارهایی که انجام داده‌اند الگوسازی با ساخت عروسک باربی بود. باربی عروسکی است که آمریکایی‌ها ساخته‌اند برای اینکه الگوی دختران و زنان جهان باشد. عروسک باربی نماد زیبایی اندام خانم‌هاست. نه تنها دختران کوچک، بلکه زنان جوان هم مجذوب این عروسک شده‌اند؛ به طوری که تعداد قابل توجهی از زنان دنیا آرزو دارند مثل او باشند؛ در حالی که، طبق تحقیقات محال است زنی بتواند به اندامی مثل عروسک باربی برسد. زنانی که سعی می‌کنند مثل باربی شوند به مشکلات روانی مبتلا می‌شوند. یکی از اساتید روان‌شناسی می‌گوید: «از عکس‌هایی که از اندام باربی گرفته شده مشخص می‌شود که این عروسک پلاستیکی متعلق به دنیای خیالی است. اما در حقیقت این عروسک به نوعی، به بخشی از دنیای واقعی تبدیل شده و به عنوان سمبلی برای زیبایی در میان زن‌ها درآمده است.» بسیاری از دختران نوجوان غربی برای اینکه اندامشان باربی شود، رژیم غذایی می‌گیرند. در آمریکا دیده شده است که «زنان وقتی به سن ۵۲-۴۲ سال می‌رسند دچار سوءهاضمه می‌شوند و پس از پیگیری‌های مکرر به این نتیجه می‌رسند که به دلیل شباهت اندامی به باربی این افراد از کودکی تغذیهٔ درست و مناسب را بر خود حرام کرده‌اند و الآن نتیجه‌اش را می‌بینند»^۱. سؤالی که در اینجا به ذهن خطور می‌کند این است که دختری که کودکی خود را با عروسک باربی گذرانده و در نوجوانی سعی کرده است

۱. «پسته شدن "پنجره جمعیتی ایران" طی ۳۰ سال آینده چه تبعاتی برای کشور دارد؟»، خبرگزاری تسنیم، دسترسی در: <https://www.tasnimnews.com/fa/news/1400/04/20/2536296>.

باربی داشته باشد، آیا بدن لاغر و نحیفش توانایی فرزندآوری خواهد داشت؟ حقیقت این است که بخشی از زنان جامعه تحت تأثیر فرهنگ باربی میل به فرزندآوری ندارند و اگر هم فرزندی به دنیا بیاورند برای به هم نخوردن فرم بدنشان از شیرخشک به جای شیرمادر و از سزارین به جای زایمان طبیعی استفاده می‌کنند.

واکسیناسیون فرهنگی

با این حال، وظیفه ما در برابر این استحال‌های فرهنگی چیست؟ می‌خواهم یک نکته مهم و روش کاربردی را مطرح کنم که اگر رعایت کنیم، تقریباً در مقابل اکثر تبلیغات و تهاجمات فرهنگی دشمن بیمه می‌شویم. چه راهی؟ خیلی ساده، بگوییم «نه». به کسانی که می‌خواهند ما را از سر سفره اهل بیت علیهم‌السلام و از سر سفره فرزندانمان جدا کنند و ما را سر سفره خودشان بنشانند، نه بگوییم. باید یاد بگیریم که بسیاری از این گزارش‌ها و اخبار و اطلاعات رسانه و فضای مجازی اصلاً ارزش دیدن و شنیدن ندارند و گاهی اوقات راه نجات در نپیدن و نشنیدن است. ﴿وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ﴾ به خود بگواین عکس را نبین، عضو این کانال ناجور نشو، این فیلم‌هایی که بنیان خانواده و اصالت خانواده‌ات را زیر سؤال می‌برد را تماشا نکن.

شما که از کودکی پای سفره حسین علیه‌السلام نشسته‌ای، حیف نیست خودت را در معرض استحال‌های فرهنگی دشمنان حسین علیه‌السلام که خانواده و فرزند را نشانه رفته‌اند قرار بدهی؟! پیشگیری بهتر از درمان است.

اگر در محل زندگی شما ویروسی بیاید و شما و فرزندان‌تان را تهدید کند، چه می‌کنید؟!

خب معلوم است؛ در چنین مواقعی مردم تمام هم و غم خود را به کار می‌بندند تا در اولین فرصت، خانواده و فرزندان خود را واکسینه کنند؛ تا



از این طریق جلوی مبتلاشدن به این ویروس را بگیرند. اولین راهی که بنده به شما معرفی می‌کنم همین "که گفتن" به سفره‌دارانی است که در مقابل سفره‌های فرزندان حسین (علیه السلام) سفره پهن کرده‌اند و به دنبال شکار فرزندان حسین‌اند. این نه گفتن، خودش واکسینه کردن است. این خیلی ارزش دارد که قبل از اینکه گرفتار این فرهنگ توخالی و مخرب غرب شویم به فکر واکسینه شدن در برابر آن باشیم.

الآن یکی از وظایفی که در برابر فرزندانمان (پدران و مادران آینده) داریم، واکسینه کردن آن‌ها و خودکنترل بار آوردن آن‌هاست.

نماز در دفتر ژنرال

حتماً این داستان عجیب، اما واقعی، را شنیده‌اید! عباس بابایی در زمان شاه، نه در ایران، بلکه در تگزاس آمریکا، چون واکسینه شده بود دریافت فرهنگ غرب نمی‌شود.

سال ۱۳۴۹ برای گذراندن دوره خلبانی به آمریکا رفت. طبق مقررات دانشکده باید هر دانشجوی تازه‌وارد به مدت دوماه با یکی از دانشجویان آمریکایی هم‌اتاق می‌شد. آمریکایی‌ها در ظاهر می‌گفتند که هدف از این برنامه، پیشرفت دانشجویان در روند یادگیری زبان انگلیسی است؛ ولی آنها هدف دیگری داشتند.

عباس در همان شرایط نه تنها تمام واجبات دینی خود را انجام می‌داد، بلکه از بی‌بندوباری موجود در جامعه غرب پرهیز می‌کرد که این نشان می‌دهد خانواده عباس او را پای سفره امام حسین (علیه السلام) واکسینه کرده بودند. هم‌اتاقی او گزارشی از ویژگی‌ها و روحیات عباس می‌نویسد که بابایی فردی منزوی است، نسبت به آداب و هنجارهای اجتماعی بی‌تفاوت است، از نوع رفتارش برمی‌آید که نسبت به فرهنگ غرب موضع خوبی ندارد و شدیداً به فرهنگ و سنت ایرانی پایبند است (خب، معلوم است که منظور از آداب و هنجارهای اجتماعی در غرب چیست). هم‌اتاقی او گفته

بود که بابایی به گوشه‌ای می‌رود و با خودش حرف می‌زند (منظور او نماز و دعا خواندن عباس بود).

بعدها، وقتی از عباس بابایی پرسیدند که چگونه دوره خلبانی‌ات را گذراندی، گفت: خلبان شدن ما هم عنایت خدا بود. گفتند: چطور؟ گفت: دوره خلبانی ما در آمریکا تمام شده بود؛ ولی به خاطر گزارش‌هایی که از من داده بودند و در پرونده‌ام ثبت شده بود، تکلیفم روشن نبود و به من گواهینامه نمی‌دادند؛ تا اینکه یک روز به دفتر مسئول دانشکده که یک ژنرال آمریکایی بود احضار شدم. به اتفاق آن ژنرال رفتم و احترام گذاشتم. از من خواست بنشینم. پرونده من جلوی او، روی میزش بود. ژنرال، آخرین کسی بود که باید نظر می‌داد که قبول یا رد شده‌ام. از من سؤال‌اتی کرد و من هم جوابش را دادم. از سؤال‌های ژنرال برمی‌آمد که نظر خوشی نسبت به من ندارد. در فکر بودم که درِ اتاق به صدا درآمد و شخصی اجازه خواست تا داخل شود. او از ژنرال خواست که برای کار مهمی به خارج از اتاق برود. با رفتن ژنرال، من لحظاتی در اتاق تنها ماندم. به ساعت نگاه کردم، وقت نماز ظهر بود؛ با خودم گفتم ای کاش اینجا نبودم و می‌توانستم نمازم را اول وقت بخوانم. خیلی منتظر ماندم که ژنرال برگردد. گفتم که هیچ‌کار مهمی بالاتر از نماز نیست؛ همین‌جا نمازم را می‌خوانم. ان‌شاءالله تا نمازم تمام شود، او هم نمی‌آید. به گوشه‌ای از اتاق رفتم و روزنامه‌ای را که در آنجا بود روی زمین انداختم و مشغول خواندن نماز شدم. در حال نماز خواندن بودم که متوجه شدم ژنرال وارد اتاق شد. با خودم گفتم چه کنم؛ نماز را ادامه بدهم یا بشکنم؟ بالاخره گفتم نمازم را ادامه می‌دهم و هرچه خدا بخواهد همان خواهد شد. بالاخره نمازم تمام شد. همین‌طور که می‌رفتم روی صندلی بنشینم از ژنرال عذرخواهی کردم. ژنرال بعد از چند لحظه سکوت، نگاه معناداری به من کرد و گفت: داشتی چکار انجام می‌دادی؟ گفتم: عبادت می‌کردم. گفت: بیشتر توضیح بده. گفتم: در دین ما دستور بر این است که در ساعت‌هایی معین از شبانه‌روز باید با



خداوند به نیایش بپردازیم و در این ساعت زمان آن فرارسیده بود، من هم از نبودن شما در اتاق استفاده کردم و این واجب دینی را انجام دادم. ژنرال با توضیحات من سری تکان داد و گفت: همه این مطالبی که در پرونده تو آمده، مثل اینکه راجع به همین کارهاست، این طور نیست؟! جواب دادم: بله، همین طور است. او لبخندی زد؛ از نوع نگاهش پیدا بود که از صداقت من خوشش آمده. با چهره‌ای بشاش خودنویس را از جیبش بیرون آورد و پرونده‌ام را امضا کرد. بعد از آن، با حالتی احترام‌آمیز از جا بلند شد و دستش را به سوی من دراز کرد و گفت: به شما تبریک می‌گویم، شما قبول شدید، برای شما آرزوی موفقیت می‌کنم. من هم متقابلاً از او تشکر کردم، احترام گذاشتم و از اتاق بیرون آمدم. آن روز به اولین محل خلوتی که رسیدم به پاس این نعمت بزرگی که خداوند به من عنایت کرد، دو رکعت نماز شکر خواندم.^۱

بینید عزیزان! شهید عباس بابایی جوان بود، زمانی که هنوز انقلاب هم نشده، آن هم در آمریکایی که ارزش‌های اخلاقی در آنجا معنایی ندارد. عباس در آمریکا با عباس ایران جدای از هم نیستند؛ چرا؟ چون پدر و مادر عباس، او را سر سفره ابی‌عبدالله علیه السلام واکسینه کرده بودند.

پیشگیری بهتر از درمان!

در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمودند: «بادِ روا اُحدائکم بِالْحَدِيثِ قَبْلَ أَنْ تَسِيْقَكُمْ إِلَيْهِمُ الْمُنْجِئَةُ.»^۲ نوجوانان خود را پیش از آنکه افکار مخالفان به سراغشان برود، حدیث بیاموزید. شما پدر و مادر عزیزی که برای آینده همسران و فرزندان نگرانید؛ نگران هستید که خدای ناکرده این فرهنگ غربی فردگرا او را هم دچار یک زندگی بی‌هدف کند؟ باید بدانید که امام صادق علیه السلام دستور می‌دهند، خود شما قبل از دشمنان،

۱. «داستان خلیان شدن شهید عباس بابایی»، پایگاه اطلاع‌رسانی فرهنگ ایثار و شهادت، دسترسی در: <https://navideshahed.com/fa/news/1396/405855>.

۲. محمد محمدی ری‌شهری، میزان الحکمة، ج ۱۳، ص ۵۰۸؛ محمد بن حسن حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۴۷۷.

فرزندانتان را (که نسل امام حسینی هستند) آگاه کنید تا بدانند کدام راه حق است و در دام نیفتند. مشکل ما این است که می‌گذاریم فرزندان و همسرمان دچار تردید، انحراف عقیده و فرهنگ غربی شود؛ و سپس می‌گوییم حالا چکار کنیم. بهترین کمک برای پرورشِ خرد، آموزش است. در روایتی امیرالمؤمنین علیه السلام نقش آموزش و آگاهی‌دادن را این‌گونه بیان می‌کنند: «العقلُ غَرِيْبَةٌ تَزِيْدُ بِالْعِلْمِ وَ النَّجَارِبُ» (عقل و خرد غریزه‌ای است که با دانش و تجارب افزایش می‌یابد.) «أَعُوْذُ الْأَشْيَاءِ عَلَى تَرْكِوِ الْعَقْلِ التَّعْلِيْمِ»^۱ (بهترین کمک برای پرورشِ خرد، آموزش است.) پس اولین وظیفه ما این است که خانواده‌مان را آموزش دهیم. وقتی که خانواده ما از فرهنگ اصیل اسلامی و ایرانی آگاه باشند، وقتی که بدانند این زحمتی که برای فرزندآوری و تکثیر خانواده می‌کشند چه زیبایی‌ها و فوایدی دارد، اگر بدانند که ارزش فرزند و خانواده چیست، در مقابل بسیاری از تهاجمات دشمن واکسینه می‌شوند.

الگوسازی، شاهراه تربیت!

دومین کار در مقابله با فرهنگ غربی و نیفتادن در دام استحاله فرهنگی، الگوسازی است. در قرآن و معارف اسلامی، بحث الگو و الگوسازی یکی از مسائل تربیتی بسیار مهم است. فرزندان ما، همسران ما، بخوایم یا نخواستیم الگوپذیرند. اگر الگوهای مناسبی به آن‌ها معرفی نشود، الگوهایی را می‌پذیرند که نتیجه آن ترس از فرزندآوری، ترس از ازدواج، ترویج طلاق و... است.

چه الگویی در خانواده و فرزندآوری بهتر از اهل بیت علیهم السلام؟! چه الگویی بهتر از حضرت زهرا علیها السلام و امیرالمؤمنین علیه السلام؟ که هیچ‌کاری و هیچ‌مشکلی آنان را از فرزندآوری و تربیت صحیح فرزند باز نداشت. فاطمه‌ای که در ۸ سالگی ۴ فرزند داشت؛ یعنی در ظرف ۹ سال، ۴ فرزند به دنیا آورد. جابرین عبدالله

۱. علی بن محمد لیثی واسطی، عیون الحکم و المواعظ، ص ۵۲.
۲. محمد محمدی ری شهری، میزان الحکمة، ج ۷، ص ۵۳۶.

انصاری نقل می‌کند: رسول خدا ﷺ فاطمه را در حالی دید که عبایی از پوست شتر را پوشیده و با یک دست مشغول آسیاب کردن و به کمک دست دیگر مشغول شیردادن به فرزندش است؛ چشمان رسول خدا ﷺ از مشاهده این امر پر از اشک شد و به فاطمه فرمود: دخترم! سختی‌ها و تلخی‌های دنیا را در مقابل حلاوت و شیرینی آخرت قرار بده. فاطمه ﷺ فرمود: ای رسول خدا! خدا را سپاس می‌گویم به سبب نعمت‌های فراوانی که به من عطا فرموده، و او را در مقابل محبت‌هایش شکر می‌گذارم.^۱

بمب شیمیایی

استحاله فرهنگی از صدر اسلام تاکنون با دین اسلام و مسلمان همراه بوده و در کمین دوستداران هدایت است. به تعبیر زیبایی مقام معظم رهبری، واقعاً دشمن از ابزار رسانه و شبکه‌های اجتماعی مانند یک بمب شیمیایی استفاده می‌کند.^۲ یکی از پیچیده‌ترین و ابتدایی‌ترین گام‌های استحاله فرهنگی برای استحاله و دگرگونی تدریجی اسلام ناب، از زمان وجود نازنین امام حسن ﷺ کلید خورده است. امشب شب عبدالله فرزند امام حسن ﷺ است. تعدادی از یاران حضرت در دام این استحاله فرهنگی افتادند. استحاله فرهنگی آن قدر خطرناک و اثرگذار است که می‌تواند از امام حسن ﷺ با آن نفوذ کلامی و معنوی و با آن قدرت عقلی و درایت جنگی؛ با چندین هزار یار و نیروی جنگی که در اطرافش بود، یک سردار تنها بسازد و این امیر بی بدیل لشکر امیرالمؤمنین ﷺ را که پدر دربارهاش فرمود: اگر شمشیر حسن نبود از اسلام چیزی باقی نمی‌ماند

۱. محمدباقر مجلسی، زندگانی حضرت زهرا ﷺ، ص ۳۹۰.

۲. توجه کنید! ابزار رسانه، ابزار مهم و اگر دست دشمن باشد، ابزار خطرناکی است. ابزار رسانه را تشبیه می‌کنند به سلاح‌های شیمیایی در جنگ نظامی؛ سلاح شیمیایی را وقتی می‌زنند، سلاح شیمیایی تانک و تجهیزات را از بین نمی‌برد؛ تجهیزات می‌ماند و انسان‌ها از بین می‌روند و از قدرت استفاده از ابزار می‌افتند؛ سلاح شیمیایی در جنگ نظامی این جور است؛ ابزار رسانه هم این جور است. امروز از تلویزیون، از رادیو، از اینترنت، از شبکه‌های اجتماعی، از انواع و اقسام وسایل فضای مجازی، علیه افکار عمومی ما استفاده می‌شود؛ این را کسانی که مسئولیت این بخش از کشور (بخش ارتباطات) را دارند، درست توجه کنند. (بیانات در همایش ده‌هزار نفری «خدمت بسیجیان» در ورزشگاه آزادی)، سایت دفتر حفظ و نشر حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، دسترسی در:

۳۱ مهر ۱۳۹۷، <https://farsi.khamenei.ir/>

را به سرعت و ناجوانمردانه، تبدیل به مذل المؤمنین کند. معاویه با شگردهای خودش مردم را از سر سفره علی علیه السلام و فرزندان علی علیه السلام دور کرده بود؛ اما فرزندان امام حسن علیه السلام در دام این استحاله فرهنگی نیفتادند، چرا که عبدالله سر سفره پدر است، عبدالله سر سفره حسین علیه السلام است. امام حسن مجتبی علیه السلام بچه‌ها را طوری تربیت می‌کند که وقتی در نزد آن‌ها نیستند نیز همان گونه‌اند که خدا می‌خواهد. اما گویی تربیت ما وابسته به حضور خود ماست. کافی است یک لحظه، بالاسر بچه‌هایمان نباشیم تا اثری از آنچه به آن‌ها آموخته‌ایم در زندگی‌شان باقی نماند.

سپر بلای عمو!

عبدالله تربیت شده امام حسن علیه السلام است. او را ببینید! در کربلا یازده سال بیشتر نداشت؛ اما چه کسی تردید می‌کند در اینکه حضور او در کربلا عطر مجتبی را در هوای کربلا منتشر کرده؟ عبدالله در میدان نبرد تکثیر وجود پدر است در کربلا. این نه عبدالله بن حسن است، خود حسن علیه السلام است که هستی‌اش را به کف گرفته برای دفاع از حسین علیه السلام و جز به فدا شدن به هیچ چیز دیگر فکر نمی‌کند. چه تربیتی است تربیت عبدالله؟! انگار نه انگار که این پسر یتیم است!

گویی پدر؛ قدم به قدم در این مسیر با او همراه بوده است؛ از وقتی که دستش را از دست عمه جدا می‌کند تا وقتی که دستش را سپر بلای مولا می‌کند، شهادت و شجاعت را چنان به اهل زمین و آسمان نشان می‌دهد که از هیبت او، یلای عرب و عجم انگشت به دندان می‌مانند.

تربیت یعنی عبدالله در نبود پدرش همان کاری را می‌کند که اگر پدر بود آن کار را انجام می‌داد. اگر حسن علیه السلام بود و می‌دید که دشمن شمشیر را برافراشته تا بر حسین علیه السلام فرود بیاورد، بی تردید خودش را سپر حسین علیه السلام می‌کرد و حالا که حسن علیه السلام نیست، پسرش سپر بلای حسین علیه السلام می‌شود. اگر حسن علیه السلام بود آرزو داشت در کنار حسین علیه السلام، جان به جان آفرین تسلیم کند

هرکجا نشستی بلند بگو: یا حسین! یا حسین! یا حسین!

سر می نهد تمام فلک زیر پای او

دل می برد ز اهل حرم جلوه های او

عبداللّٰه است و ایل و تباری کریم داشت

با این حساب، عالم و آدم گدای او

الالعة الله على القوم الظالمين



The background of the entire page is a dense, repeating pattern of golden-brown floral and vine motifs on a light cream-colored background. In the center of the page, there is a large, ornate square frame with intricate scrollwork and floral details. Inside this frame is a solid red circle. Above the circle, centered within the frame, is a smaller, highly detailed golden-brown medallion with a complex geometric and floral design. The Persian text is written in white, elegant calligraphic script within the red circle.

مجله
ششم

سفره گردانت کیست!؟

«سفره گردان عالم خداست و همه زندگی ما در دست اوست؛ پس باید دل به او داد و خود را سر خوان نعمت او دید، و از حرف ها و بهانه گیری های مردم عبور کرد!»

نگرانی چرا؟

یونس بن عبدالرحمن، یکی از اصحاب امام رضا علیه السلام، به شدت مورد توجه ائمه علیهم السلام بوده است. امام رضا علیه السلام درباره این شخص می فرمایند: «يُونُسُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ فِي زَمَانِهِ كَسَلَمَانَ الْفَارِسِيِّ فِي زَمَانِهِ» (یونس برای ائمه زمان خودش مانند سلمان برای پیامبر صلی الله علیه و آله بود). یونس صاحب ۳۰ جلد کتاب است. احمد بن ابی خلف می گوید: بیمار بودم که امام باقر علیه السلام به عیادت من تشریف آورد. در بالین من کتابی بود که اعمال شبانه روزی در آن نوشته شده بود. «... فَجَعَلَ يَنْصَفُهُ وَرَقَةً وَرَقَةً، حَتَّى أَتَى عَلَيْهِ مِنْ أَوَّلِهِ إِلَى آخِرِهِ، وَجَعَلَ يَقُولُ: رَحِمَ اللَّهُ يُونُسَ، رَحِمَ اللَّهُ يُونُسَ، رَحِمَ اللَّهُ يُونُسَ»^۱ (حضرت باقر کتاب را برداشت تمام صفحات کتاب را ورق به ورق به دقت مطالعه کرد تا آنکه از اول تا آخر کتاب از نظر مبارکش گذشت و می فرمود خدا یونس را بیمارزد، خدا یونس را بیمارزد، خدا یونس را بیمارزد). چنین فردی را طبیعتاً مردم باید خیلی دوست داشته باشند و در بین مردم باید دارای یک جایگاه قابل قبول باشد؛ اما جالب است بدانید که از بعضی روایات معلوم می شود که یونس غریب بود و مردم او را دوست نداشتند.

یک روز که یونس میهمان امام رضا علیه السلام بود، عده ای از اهل بصره نزد حضرت آمدند و اجازه ورود خواستند. امام رضا علیه السلام از یونس خواستند که در اتاق دیگر بماند. «وَإِيَّاكَ أَنْ تُحَرِّكَ حَتَّى يُؤْذَنَ لَكَ» (آن عده بعد از احوالپرسی شروع به بدگویی کردن از یونس کردند). امام سرشان را پایین انداخته بودند و سخن نمی گفتند؛ چون آن ها حتی این مقدار هم ظرفیت

۱. محمد بن عمر کشی، رجال کشی، ج ۲، ص ۷۸۲.
۲. محمد بن عمر کشی، رجال کشی، ج ۲، ص ۷۸۲.

نداشتند که امام نزد آن‌ها از یونس دفاع کنند. بعد از رفتن بصری‌ها، حضرت، یونس را صدا زدند. «فَخَرَجَ بِكَيِّأً، فَقَالَ: جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ، إِنِّي أُحَامِي عَنْ هَذِهِ الْمَقَالَةِ وَهَذِهِ خَالِي عِنْدَ أَصْحَابِي» (یونس در حال گریه کردن بود و می‌گفت: آقا می‌بینید این‌ها که شیعه هستند، در مورد من چه می‌گویند؟) امام رضا علیه السلام فرمودند: «يَا يُونُسُ! وَمَا عَلَيْكَ وَمَا يَقُولُونَ إِذَا كَانَ إِمَامُكَ عَنْكَ رَاضِيًا» (ای یونس! چه اشکالی دارد وقتی که امامت از تو راضی است؟! بگذار هرچه می‌خواهند، بگویند). «حَدَّثَ النَّاسَ بِمَا يَعْرِفُونَ، وَاتْرَكُهُمْ وَمَا لَا يَعْرِفُونَ» بعد حضرت به یونس فرمودند: «يَا يُونُسُ! وَمَا عَلَيْكَ أَنْ لَوْ كَانَ فِي يَدِكَ الْيُمْنَى دُرَّةٌ ثُمَّ قَالَ النَّاسُ: بَعْرَةٌ، هَلْ يَضُرُّكَ ذَلِكَ شَيْئًا؟ وَلَوْ كَانَ فِيهَا بَعْرَةٌ فَقَالَ النَّاسُ دُرَّةٌ، هَلْ يَنْفَعُكَ ذَلِكَ شَيْئًا؟» (ای یونس! اگر در دست راست تو مرواریدی باشد و مردم بگویند پشگل است، یا پشگلی در دست تو باشد، و مردم بگویند مروارید است، آیا نفعی به حالت دارد؟ یونس گفت: نه.) حضرت فرمودند: «هَكَذَا أَنْتَ يَا يُونُسُ، إِذَا كُنْتَ عَلَى الصَّوَابِ وَكَانَ إِمَامُكَ عَنْكَ رَاضِيًا لَمْ يَضُرَّكَ مَا قَالَ النَّاسُ!» (فرمود: بله! تو هم این چنین هستی؛ وقتی در راه ولایت و پاسداری از مکتب و آیین ما اهل بیت هستی و من از تو راضی هستم، نگران مباش در مورد تو چه می‌گویند. حرف‌هایشان برایت مهم نباشد، دلخور نشو و غصه نخور. با این سخنان، ضرری به تو وارد نمی‌شود).^۲ ماجرای جالبی است! امام رضا علیه السلام به زیبایی یونس را مورد محبت قرار داده و سنگ بزرگی را از جلوی پای او برداشتند.

کسی که با عقل و درایت و بر اساس منطق در جای محکمی ایستاده و مسیر درستی را انتخاب کرده است، نباید جای نگرانی داشته باشد که مردم ملامتش کنند و نباید از تمسخر مردم بترسد؛ چون انجام هر کاری در جامعه می‌تواند واکنش‌های زیادی در پی داشته باشد؛ ممکن است انسان را مسخره کنند و بر کاری که می‌خواهد انجام بدهد ایراد بگیرند. عده‌ای

هستند که به همه چیز اشکال می گیرند.

سر دوراهی

حال، در برابر این تمسخرها چه باید کرد؟ آیا این مسخره کردن‌ها باید در عملکرد ما اثر بگذارد و غصه بخوریم و به خاطر حرف آن‌ها مسیر درست را عوض کنیم؟ یا ببینیم وظیفه‌مان چیست و کار درست را انجام دهیم؟

در جلسات قبل گفتیم که **با بچه‌هایمان سر یک سفره هستیم**؛ لذا حیف است خودمان را از این سفره محروم کنیم. سؤالی مطرح شد که چرا بعضی‌ها خودشان را از برکات فوق‌العاده **خانواده کامل** و داشتن فرزند بیشتر محروم می‌کنند و به یک یا دو فرزند اکتفا می‌کنند؟ چرا می‌گویند کافیت و دیگر بچه نمی‌خواهیم؟!

یکی از عواملی که باعث شده بعضی از پدر و مادرها سراغ خوش‌جمعیتی و خانواده کامل نروند، همین مسئله است که می‌گویند: «با حرف مردم چه کنیم؟ دهن مردم رو چطور ببندیم؟ اون وقت مردم نمی‌گن مهدکودک راه انداختی؟! نمی‌گن جوجه‌کشی راه انداختی؟! مسخرمون نمی‌کنند حاج‌آقا؟! قبول داریم که بچه خیلی شیرینه، اون قدی که داریم هیچی نداشته باشیم ولی فرزندمون سالم باشه. بچه خیلی بابرکته. همین یکی دوتایی که داریم واقعاً آگه نباشند هیچ‌امیدی تو زندگیمون نداریم. خدا هم واقعاً به زندگیمون برکت داده. اصلاً از وقتی اومدند وضع زندگیمون از این رو به اون رو شده. واقعاً همین‌طوره که می‌گید. الان که فکر می‌کنیم می‌بینیم بله، ما هم سر سفره بچه‌هامون نشستیم. خب، همه این‌ها درسته، اما تحمل حرف مردم هم واقعاً خیلی سخته. حاج‌آقا! مردم نگاه خوبی به این موضوع ندارن؛ تا بفهمن ما اقدامی کردیم برای یه بچه دیگه، از زمین و آسمان با حرف‌های جورواجورشون و با حالت تمسخرشون رو سر ما خراب میشن و طوری با



آدم برخورد می‌کنن که انگار حق از شون ضایع کردیم. نمی‌دونیم واقعاً با این‌طور حرف‌ها و برخوردها چه کنیم؟»

در جواب باید بگوییم که آیا اصلاً دهان مردم را می‌شود بست؟ آیا مردم را می‌شود راضی نگه داشت؟!

یکی از راه‌های این مسئله همان توصیه‌ای بود که امام رضا (ع) به یونس بن عبدالرحمن کرد؛ یعنی غصه نخوریم، نگران حرف این‌و آن نباشیم و ببینیم رضایت خدا کدام سمت است. ببینیم کدام را اگر انجام دهیم، نفع واقعی‌مان در آن است و خدا از کدام راضی‌تر است. چون تجربه نشان داده که واقعاً مردم را نمی‌شود راضی نگه داشت! روایت داریم که امام صادق (ع) فرمودند: «إِنَّ رِضَا النَّاسِ لِأَيِّمَلِكٍ وَ أَلَيْسَتْهُمْ لَأَنْضَبُطُ»^۱ (رضایت مردم را نمی‌توان به‌دست آورد و زبان‌شان را نمی‌شود کنترل کرد.)

مردم سریع‌الرضا نیستند!

خدا رحمت کند آیت‌الله شیخ عباس صفایی (ر)، در صحن حرم حضرت معصومه (ع) به فرزندش با چشم‌گریان گفته بودند به فکر این مباش که مردم را راضی نگه‌داری؛ چون در روایت آمده است که رضایت مردم را نمی‌شود به‌دست آورد. به فکر رضایت خدا باش، خدا سریع‌الرضا است و زود راضی می‌شود؛ مردم سریع‌الرضا نیستند و حالا حالاها از تو راضی نمی‌شوند. گاهی به یکی می‌گویی من را حلال کن، می‌گوید تا زنده هستم حلالیت نمی‌کنم؛ اما به محض اینکه در خانه خداوند استغفار کردی، خدا زود راضی می‌شود؛ چون رؤوف است.^۲

اهل بیت (ع) هم همیشه سعی‌شان بر این بوده که شیعیانشان را به‌گونه‌ای تربیت کنند که نسبت به چنین عواملی بی‌اعتنا باشند و تلاش کنند تا جایی که لطمه‌ای به دین و مذهبشان نمی‌زند، مستقل فکر کنند

۱. محمد باقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۲.

۲. «خشنودی خدا یا خشنودی مردم؟»، خبرگزاری رسمی حوزه، دسترسی‌در: <https://www.hawzahnews.com/news/۱۳۹۰/۰۵/۱۲/۲۵۳۷۰۱>.

و حرف دیگران در آن‌ها بی‌اثر باشد. درواقع، این رهنمود امام حسین علیه السلام می‌تواند راهگشای ما باشد که اگر مسیر درست را شناختی، با تبعیت از آن و پیمودن آن راه، می‌توانی به حکمت و عقل برسی و درواقع، عقلت شکوفا شود و الا خبری از عقل نیست. فکر نکنی اگر مردم گفتند این کار درست است و تو برای اینکه دهان آن‌ها را ببندی به آن کار تن دادی، انسان عاقلی جلوه‌خواهی کرد، نه! حضرت علیه السلام می‌فرمایند: (عقل کامل نمی‌شود، مگر با تبعیت از حق).^۱

تمسخر، عادتِ جاهلانِ تاریخ!

این نکته نیز مهم است که حق، همیشه مورد هجوم قرار می‌گرفته و این داستانی تکراریست. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند: «أَلَمْ يَنْشُبُوا نَبِيَّنَا مُحَمَّدًا صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِلَّا أَنَّهُ شَاعِرٌ مَجْنُونٌ». مگر به پیغمبر ما نسبت شاعر و مجنون بودن ندادند؟! مگر نمی‌گفتند او مجنون است و شاعر؟! منظور مشرکان از شاعر، ادیب، هنرمند و یا کسی که فصیح و بلیغ حرف می‌زند، نبود؛ منظورشان این بود که حرف‌های پیامبر صلی الله علیه و آله خدایی ناکرده، پوچ و بی‌ارزش است. امام صادق علیه السلام به علقمه فرمود: «جایی که چنین نسبت‌هایی به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله دادند، توقع دارید از شَرِّ زبان مردم در امان باشید و به شما تهمت و افترا نزنند، یا شما را مسخره نکنند؟!»

امشب شب قاسم بن الحسن است. مگر پدر او یعنی امام حسن مجتبی علیه السلام را مسخره نمی‌کردند؟ مگر عده‌ای از شیعیان فریب خورده او را مُذِل المؤمنین صدا نمی‌زدند؟ فریب جنگ روانی دشمن را خوردند، به حرف این‌و آن اعتنا کردند و اول شخص عالم اسلام و انسانیت را مورد تمسخر قرار دادند. همان‌طور که تهمت‌ها و مسخره‌کردن‌ها از وجود نازنین امام حسن مجتبی علیه السلام دور نشد؛ امام علیه السلام نیز ذره‌ای از دقت و درایت دور نگردید و کار صحیح را دنبال کرد و درنهایت، ماهیت پلید و خبیث

۱. «لَا تُكْمَلُ الْعُقُلُ إِلَّا بِاتِّبَاعِ الْحَقِّ؛ عقل جز با پیروی از حق، کامل نمی‌شود» (محمد باقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۱۱۷).

دولت معاویه را برملا کرد و به تعبیر بسیاری از اساتید دین شناس، امام حسن علیه السلام اگر نبودند و ماهیت این حکومت را آشکار نمی کردند، خون امام حسین علیه السلام هدر می رفت و به ثمر نمی نشست. ماجرای مردم و حرف هایشان دائماً در گوش تاریخ تکرار می شود. امیرالمؤمنین علیه السلام به صورت دقیق و کامل حرف مردم را برایمان بیان می کنند.

از مردم چه توقعی داری؟

به این وصیت امیرالمؤمنین علیه السلام به امام حسن علیه السلام با جان و دل گوش دهیم. روایت بسیار زیبا، کارساز و قشنگی است؛ باید این روایت را آویزه گوشمان کنیم و ملاک کارهایمان قرار دهیم.

امیرالمؤمنین علیه السلام در این وصیت به امام حسن مجتبی علیه السلام (صاحب عزای روضه اشب) بعد از توصیه فرزند خود به بی اعتنایی نسبت به حرف مردم، می فرماید: تو چه توقعی از مردم داری؟! مردم این گونه اند که: «إِنْ كُنْتُ عَالِمًا غَابُوكَ» (اگر انسان عالمی باشی، به تو حسد می برند و برای اینکه تو را از چشم دیگران بیندازند، از تو عیب جویی می کنند و به تو خرده می گیرند) «وَإِنْ كُنْتُ جَاهِلًا لَمْ يُزِشْ دُوكَ» (و اگر مطلبی را ندانی و بخواهی از دیگران استفاده کنی، همت ندارند که تو را راهنمایی و ارشاد کنند) «وَإِنْ ظَلَبْتُ الْعِلْمَ قَالُوا مُتَكَلِّفًا مُتَعَمِّقًا» (اگر به دنبال دقایق و ظرایف علمی باشی، طعنه ات می زنند و می گویند فلانی آدم بیکاری است که به دنبال چنین مسائلی است) «وَإِنْ تَرَكْتُ ظَلَبَ الْعِلْمِ قَالُوا عَاجِزٌ غَبِيٌّ» (و اگر طلب علم را رها کنی، به تو می گویند کودن، کم استعداد) «وَإِنْ تَحَقَّقْتَ لِعِبَادَةِ رَبِّكَ قَالُوا مُتَصَنِّعٌ مُرَاءٍ» (اگر نسبت به انجام عبادات اهتمام داشته باشی، می گویند این آدم ظاهر ساز و ریاکاری است) «وَإِنْ لَزِمْتَ الصَّمْتَ قَالُوا أَلْكُنَّ» (اگر سکوت کنی و حرفی نزن، می گویند لال است) «وَإِنْ نَطَقْتَ قَالُوا مَهَذَّاءٌ» (و اگر صحبت کنی، می گویند چقدر آدم پرحرفی است) «وَإِنْ

أَنْفَقْتُ قَالُوا مُسْرِفٌ» (اگر پول خرج کنی، می‌گویند آدم ولخرجی است) «وَ
إِنْ أَقْتَصَدْتَ قَالُوا بَخِيلٌ» (و اگر اقتصاد داشته باشی [یعنی میانه‌رو باشی]
تو را بخیل می‌نامند) «وَإِنْ اخْتَجْتِ إِلَى مَا فِي أَيْدِيهِمْ صَارُوكَ وَ ذَمُّوكَ»
(اگر به پولشان نیاز داشته باشی و از آن‌ها درخواست کمک کنی، رابطه‌شان
را با تو قطع می‌کنند) «وَإِنْ لَمْ تَعْتَدِي بِهِمْ كَفَرُوكَ فَهَذِهِ صِفَةُ أَهْلِ زَمَانِكَ»
(و اگر نسبت به آن‌ها بی‌اعتنا باشی، حتی ممکن است تو را کافر و خارج
از دین معرفی کنند!) امیرالمؤمنین (علیه السلام) به امام حسن (علیه السلام) می‌فرماید مردم
زمانه تو این‌گونه‌اند.^۲

مردم را بشناس!

حالا شما بیا بید این فرمایش امیرالمؤمنین (علیه السلام) را با رفتاری که در مورد
خانواده کامل می‌کنند، بسنجید. اگر کسی چند فرزند داشته باشد به او
می‌گویند: چه خبره؟! *بسه دیگه!* اگر کسی فرزنددار نشود کلی حرف پشت
سرش می‌زنند که *جاقش کور است؛ ناقص است!* باور کنید، همین‌ها
هستند که شما را از بچه بیشتر می‌ترسانند و به شما طعنه می‌زنند،
خودشان وقتی که به هوش بیایند و ببینند که تنها شده‌اند و دوروبرشان
کسی نیست که احوالشان را بپرسد و خانه سوت و کوری دارند مثل قبرستان
ارواح، آن وقت دوهزاری‌شان جا می‌افتد. وای از زمان پیری! آن موقع که دیگر
مصیبت است؛ حتی کسی نیست که یک لیوان آب دستشان بدهد! پس باید
ببینیم عقل چه می‌گوید؛ ببینیم تکلیف‌مان چیست و به تکلیف‌مان عمل
کنیم.

مسخره می‌کنی! چرا؟! ❦

اگر کسی یا کسانی به این یقین رسیده‌اند که رضای خدا در این است
که به یکی دو فرزند بسنده نکنند؛ اگر کسانی که می‌دانند آینده جامعه ما

۱. محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۲۳۴.
۲. محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۲۳۴.



با ادامه روند فعلی جمعیت دچار بحران‌های جدی می‌شود؛ اگر کسانی برایشان مثل روز روشن است که بالاخره دیر یا زود، خودشان یا همان یک یا دو فرزندشان گرفتار تنهایی و افسردگی خواهند شد؛ اما فقط و فقط به خاطر حرف مردم به یک یا دو فرزند اکتفا کرده‌اند، باید بدانند که هم دنیا را باخته‌اند و هم آخرت را.

خدای متعال در قرآن پیغمبر ﷺ می‌فرماید: ﴿وَإِنْ تُطْعُ أَكْثَرُ مَنْ فِي الْأَرْضِ يَضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾ (اگر از اکثریت مردم روی زمین رأی‌گیری کنی و بخواهی به آنچه آن‌ها می‌گویند عمل کنی، تو را از راه خدا گمراه می‌کنند.) و در ادامه می‌فرماید: ﴿إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ﴾^۱ (چون آن‌ها از ظن و گمان خود پیروی می‌کنند و به دنبال حرف منطقی و عقلانی که دلیل قطعی داشته باشد، نیستند.) چرا ما فکر می‌کنیم اکثریت ملاک حق هستند؟ معیارمان برای تصمیم بر اساس حرف مردم چیست؟ معیار کسانی که خانواده کامل را مسخره می‌کنند، چیست؟ چرا بعضی‌ها در کشور ما خانواده کامل را مسخره می‌کنند، اما خانواده پرجمعیت^۲ ۹ نفره آمریکایی را مسخره نمی‌کنند؟ چرا بازیکنان یا بازیگران معروف در دنیا که چهارپنج بچه یا بیشتر دارند را به سخره نمی‌گیرند؟ خب، اگر خانواده کامل بی‌کلاسی است، پس چرا به خانواده ۹ نفره آمریکایی نمی‌گویند بی‌کلاسی و مسخره‌اش نمی‌کنند؟! آیا معیارشان عقل و منطق است؟ حالا اگر خواستیم به تمسخر مردم بها دهیم و به آن عمل کنیم (یعنی دیگر بچه نیاوریم) کار ما بر اساس عقل و منطق است؟

مشورتی با حسین علی‌السلام!

بر اساس این جماعت است که قرآن می‌فرماید: اگر از آنان پیروی

۱. انعام، ۱۶.

۲. «گفت‌وگوبا یک خانواده ۹ نفره آمریکایی؛ فهرستی که باز هم ادامه دارد»، خبر آنلاین، دسترسی در: <https://www.khabaronline.ir/news/۱۳۹۸/۵شهریور۱۳۹۸>.

کنید شما را به بیراهه می‌کشانند. به چه قیمتی می‌خواهیم هم‌رنگ آن‌ها باشیم؟ به قیمت نابودشدن سرمایه‌های آینده‌مان، به قیمت تنهاشدنمان در آینده، به قیمت نابودشدن اعتقاد و باورهای ناب دینی خودمان که سال‌ها با سوختن در مصائب اهل بیت (علیهم‌السلام) ساخته شده است؟! سوختیم و ساختیم تا قرآن و عترت در این مقطع زمانی تاحدی از غربت و تنهایی بیرون بیایند. حال چون جامعه پذیرش ندارد، چون چشم ندارد ببیند که فرزندان علوی تبار و حسینی تبار ما در عالم سربلند شوند و بر پهنای زمین گسترده شوند، از مسیر خود دست بکشیم؟ دل به فکر و گمان برخی خوش خیالان و خوش‌باوران بدهیم و این سرمایه بی‌نظیر را از دست بدهیم؟! نه؛ چنین معامله‌ای بر سر حرف بی‌حساب و کتاب عده‌ای که ندانسته می‌گویند و نسنجیده می‌خندند، باعث باخت ما می‌شود. بیا بید در این ایام عزیز و بابرکت که در خانه اهل بیت (علیهم‌السلام) را زده‌ایم تا یاری‌مان کنند و راه را از بیراهه نشانمان دهند، کمی با خود خلوت کنیم با امامان نجوایی کنیم و دل به دستان باکفایت و لطف و محبت ایشان بسپاریم. با خود خلوت کنیم و به آینده ببندیشیم؛ آینده خودمان، آینده همسرمان، آینده تک‌فرزندمان، آینده نسلمان، نا‌یمان، خاندانمان، شهر و کشورمان، و آینده ایرانمان، مملکت و خاکمان؛ آینده مذهب و مجالس حسینی‌مان، آینده دنیا و آخرتمان، به همه این‌ها ببندیشیم. این شب‌ها، شب‌های خلوت کردن با حسین (علیه‌السلام) است. ما وقتی از آوردن یک بچه ممانعت می‌کنیم، در اصل، در مقابل ایجاد یک نسل ایستاده‌ایم. اگر در قیامت از ما پرسیده شود چرا نگذاشتید نسل دوستدار علی و اولاد علی (علیه‌السلام) افزایش یابد، چه پاسخی داریم؟ واقعاً چرا به مسئله جمعیت، ساده نگاه می‌کنیم؟ برای اینکه از چنین چیزی منع کنیم، باید حجت شرعی داشته باشیم.

به دنیا آمدن یک کودک، تنها به دنیا آمدن یک فرزند نیست؛ به دنیا آمدن یک نسل است. آن‌هایی که با مسخره‌کردنشان، با حرفشان



مانع به دنیا آمدن یک فرزند می شوند، مانع ایجاد یک نسل شده اند. وقتی حرف تو مانع به دنیا آمدن یک کودک شد، تو راه به دنیا آمدن یک نسل را بسته ای. اگر یک نفر از این نسل، باعث نجات یک شهر یا یک کشور یا مردم جهان باشد، مانند حاج قاسم سلیمانی ها، شهرداری ها و احمدی روشن ها و خلاصه دانشمند جهانی و نیروی حافظ امنیت برای یک مملکت به دنیا نیاید و کلام تو سد به دنیا آمدنش شود یا یک نفر در این نسل، بنده خوب خدا باشد و سخن تو، زمین را از این بنده محروم کند، چه جوابی داری؟

آیا در مورد حرف هایی که می گوئیم و می شنویم یا شوخی هایی که در این زمینه از ما صادر می شود، تابه حال این گونه فکر کرده بودیم؟^۱

به چه قیمتی؟

روزی مردی از اهل کوفه به امام حسین علیه السلام نامه نوشت: «یا سَیِّدِ اَخِرِنِی یَحْیِی الدُّنْیَا وَ الْآخِرَةَ» (آقای من! مرا به خیر دنیا و آخرت آگاه کن). حضرت در پاسخ او نوشت: «بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ» اما بعد، «فَإِنَّ مَنْ ظَلَبَ رِضَا اللّٰهِ یَسْخَطِ النَّاسَ کُفَاةَ اللّٰهِ أُمُورَ النَّاسِ» (اگر کسی به گونه ای رفتار کند که خدا راضی باشد، هرچند مردم از او ناراضی باشند، خداوند تقدیری برایش پیش می آورد که از شر مردم در امان بماند) «وَمَنْ ظَلَبَ رِضَا النَّاسِ یَسْخَطِ اللّٰهُ وَ کُلُّهُ اللّٰهُ إِلَى النَّاسِ»^۲ (اما اگر کسی بخواهد در جامعه محبوب باشد و به این خاطر رفتاری را انجام دهد که خدا از آن راضی نباشد، خدا هم کار او را به مردم وامی گذارد).

۱. رک. محسن عباسی ولدی، ایران جوان یمان، ص ۲۷۷.

۲. محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۲۵۸، ج ۱۷؛ در روایتی مشابه حضرت امام باقر علیه السلام از قول نبی مکرم صلی الله علیه و آله می فرمایند: «مَنْ ظَلَبَ مَرْضَاةَ النَّاسِ یَمَّا یَسْخَطُ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ کَانَ خَامِدَةً مِنَ النَّاسِ ذَاتاً وَ مِّنْ أَمْرِ طَاعَةِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ یَمَّا یُغْضِبُ النَّاسَ کُفَاةَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ عِدَاوَةُ کُلِّ عَدُوٍّ وَ حَسَدُ کُلِّ حَاسِدٍ وَ یَقْبِی کُلَّ بَاغٍ وَ کَانَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ تَاصِرًا وَ ظَهیرًا؛ کسی که با آنچه خدا را به خشم می آورد، به دنبال کسب رضایت مردم است، چنان خواهد شد که مردمی که او را ستایش می کردند، وی را سرزنش خواهند نمود. کسی هم که طاعت الهی را به قیمت کاری که مردم را به خشم می آورد ترجیح دهد [یعنی کاری انجام دهد که اطاعت خداست، اما مردم به جهت آن کار از او خشمگین شوند] خداوند او را از دشمنی هر دشمن و حسادت هر حسود و سرکشی هر یابی کفایت خواهد کرد و خداوند یار و پشتیبان او خواهد بود.» (حسن بن محمد دلمی، إرشاد القلوب إلى الصواب، ج ۱، ص ۱۷۹).

پس باید به فکر این باشیم که رضایت کسی را به دست آوریم که رضایتش کارساز است، رضایت کسی را به دست آوریم که آخرت و عاقبت و بهشت و جهنم انسان به دست اوست؛ یعنی خدا! زشت است برای عاشق امام حسین علیه السلام که برای شاد کردن دل مردم پا بر روی باورها و اعتقادات درست خویش بگذارد، زشت است که عاشق امام حسین علیه السلام به خاطر حرف یک عده، نخواهد در زیاد شدن نسل امام حسینی ها نقشی داشته باشد.

کدام یک می ارزد؟

اگر فردی راه درست را انتخاب کرد و به افرادی که خانواده کامل را مسخره می کنند توجه نکرد؛ اگر فقط رضایت خدا برایش مهم بود و کاری را بر اساس رضای خدا انجام داد؛ هم در این دنیا اجر می برد و هم در آخرت. یعنی به دنبال تحمل رنج تمسخرهای مردم، پاداش می آید، هم دنیایی و هم آخرتی؛ البته در جلسات قبل به این مورد پرداختیم.

آیا نمی ارزد تحمل تمسخر دیگران با تعریفی که پیامبر صلی الله علیه و آله از نوزاد متولد شده می کند؟! «وَلَمْ يُولَدْ فِي أُمِّتِي أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا ظَلَعْتُ عَلَيْهِ السَّمْسُ» (همانا یک نوزاد متولد شده در امتم، از آنچه خورشید بر آن می تابد، نزد من محبوب تر است).^۱ بیایید با ساختن خانواده کامل دل پیامبر صلی الله علیه و آله را شاد کنیم. اگر به دنبال به دست آوردن رضایت خدا باشی و سرزنش ها و تمسخرها در تصمیم تو اثری نداشته باشد، محبوب می شوی، محبوب خدا می شوی، ماندگار می شوی و فراموش نمی شوی. می خواهم یکی از این محبوب شده های دو دنیا را برایتان معرفی کنم. معامله او تمامش بُرد بود. استقامت بر مسیر حق، جدانشدن از راه درست و با تمسخر از میدان بیرون نشدن، همیشه برای انسان سودمند است و مایه آسایش و آرامش اوست.



تو شهید می شوی!

تا حالا اسم شهید عبدالمطلب اکبری را شنیده اید؟ وقتی از مسیر اصفهان به شیراز می روید و از آباده عبور می کنید، به شهرستان کوچکی به نام "خرم بید" می رسید. در حوالی این شهرستان، روستای کوچکی است که الآن نامش "شهیدآباد" است. خانواده های ساکن این روستا زیاد نیستند، اما وقتی به گلزار شهدای روستا سر بزنید تعجب می کنید؛ آن ها چهل و سه شهید تقدیم انقلاب و اسلام کرده اند. از میان قبور شهدا قبر شهیدی است که زائرانی از مناطق دور و نزدیک دارد. آنجا مزار شهید عبدالمطلب اکبری است. عبدالمطلب به همه من و شما نشان داده که هیچ چیز نمی تواند مانع رشد و کمال معنوی انسان شود. او از نعمت گویایی و شنوایی محروم بود؛ نه می شنید و نه می توانست حرف بزند. مردم با شخصی با این ویژگی چگونه برخورد می کنند؟ خیلی مسخره اش می کردند و حرف هایش را جدی نمی گرفتند.

عبدالمطلب هوش و استعداد فوق العاده ای داشت؛ اما تا کلاس پنجم بیشتر درس نخواند. سپس به سراغ بنایی رفت و یک استادکار ماهر در بنایی شد. تقریباً همه خانه های روستا یادگار عبدالمطلب است. هرکس خانه اش به تعمیر احتیاج داشت عبدالمطلب را خبر می کرد. در لوله کشی و کارهای خدماتی هم استاد بود. خلاصه، به قول مایک آدم همه فن حریف بود؛ یک آدم با استعداد و دوست داشتنی که از نعمت تکلم و شنوایی محروم بود. نمی توانست حرف بزند یا بشنود. دوستانش از عبدالمطلب چیزهای عجیبی می گفتند. یکی می گفت عجیب است عبدالمطلب ناشنواست، اما وقتی خمپاره شلیک می شد او زودتر از همه خیز برمی داشت. دیگری می گفت بارها باهم توی خط بودیم؛ عبدالمطلب بسیار به نماز اول وقت مقید بود. ما شنوایی داشتیم، ساعت داشتیم، او هیچ کدام را نداشت؛ اما وقت اذان که می شد آرمی جی را کنار می گذاشت و آماده نماز می شد.

هنوز این معما باقی مانده که از کجا وقت اذان را تشخیص می داد؟! چون کرو لال بود، خیلی ها مسخره اش می کردند. رفیقش عبدالله می گوید: یک روز با عبدالمطلب سر قبر پسرعموی شهیدش "غلامرضا اکبری" رفتیم. عبدالمطلب کنار قبر پسرعمویش با انگشت یک چهارچوب قبر کشید و توی آن چهارچوب نوشت "شهید عبدالمطلب اکبری". ما تا این کارش را دیدیم زدیمر زیر خنده و شروع کردیم به مسخره کردن او. عبدالمطلب هم وقتی دید مسخره اش می کنیم و به او می خندیم، بنده خدا هیچی نگفت. فقط یک نگاهی به سنگ قبر کرد و با دست نوشته اش را پاک کرد. بعد سرش را انداخت پایین و آرام از کنارمان بلند شد و رفت ... فردای آن روز عازم جبهه شد و دیگر او را ندیدیم. ۱۰ روز بعد شهید شد و پیکرش را آوردند. جالب اینجا بود که دقیقاً همان جایی دفن شد که برای ما با دست قبر خودش را کشیده بود و مسخره اش کردیم. وصیت نامه اش خیلی سوزناک بود؛ این چنین نوشته بود:

«بسم الله الرحمن الرحيم»

«یک عمر هرچی گفتم به من می خندیدند ...

یک عمر هرچی می خواستم به مردم محبت کنم، فکر کردند من آدم نیستم و مسخره ام کردند ...

یک عمر هرچی جدی گفتم شوخی گرفتند، یک عمر کسی را نداشتم باهاش حرف بزدم، خیلی تنها بودم.

اما مردم! حالا که ما رفتیم بدانید، هرروز با اقام امام زمان عجل الله تعالی فرجه حرف می زدم ...

آقا خودش بهم گفت: تو شهید می شوی. جای قبرم را هم بهم نشان داد ...»^۲

آن هایی که مسخره می کنند روزی پشیمان می شوند، روزی به اشتباه

۱. «گفت وگوی خواندنی با «مادر چهار شهید» روستای شهیدآباد»، شیرازه، دسترسی در: <http://shiraze.ir/fa/news/۳۳۴۰۱/-/%DA%AF%D%۸۱%۹D%۸AA۰۱۳۹۱>.
۲. «ماجرای شهیدی که مردم مسخره اش می کردند»، مشرق، دسترسی در: <https://www.mashreghnews.ir/news/۱۴۰۰۱۷۰۹۱۳۵>.



خود پی می‌برند. درواقع، خیلی از این بیچاره‌ها روزی به حرف‌های خودشان خواهند خندید و ورق برخواهد گشت. پدر و مادرهایی که قبول دارید بچه برکت است، بچه رحمت است، هیچ وقت تمسخر مردم، شما را از چیزی که می‌دانید درست است و دوستش دارید، محروم نکند؛ چون واقعاً مردم را نمی‌شود راضی نگه داشت یا به فرموده آیت‌الله شیخ عباس صفای رحمته‌الله مردم سریع‌الرضا نیستند. یاران ابی‌عبدالله علیه‌السلام نمونه روشنی از توجه به رضایت خدا و عاقبت به‌خیری هستند که خوشبختی را برای خود خریدند.

با حسین؛ برای خدا!

چه چیزی باعث شد یاران سیدالشهدا علیه‌السلام ماندگار شوند و بعد از ۱۴۰۰ سال فراموش نشوند؟ چه چیزی باعث شد یاران سیدالشهدا علیه‌السلام محبوب شوند؟ تا جایی که سیدالشهدا علیه‌السلام در وصفشان فرمود: «قَائِي لَا أَعْلَمُ أَضْحَابًا أَوْ قِيَّ وَلَا خَيْرًا مِنْ أَضْحَابِي» (من یارانی بهتر و باوفاتر از اصحاب خود نمی‌شناسم). مگر غیر از این است که هدفشان جلب رضایت خدا بود؟! آن قدر رضایت خدا برایشان مهم بود که حتی بعد از اینکه ابی‌عبدالله علیه‌السلام از آن‌ها تکلیف را برداشت، حاضر نشدند ولی خدا را رها کنند و به هیچ وجه از تصمیم درستشان برنگشتند. شاید یک عده‌ای آن‌ها را سرزنش می‌کردند، شاید یک عده‌ای آن‌ها را مسخره می‌کردند که چطور با این تعداد کم آمده‌اید در برابر لشکر عظیم عمر سعد ایستاده‌اید؟! اما آن‌ها جز به رضایت خدا و ولی خدا فکر نمی‌کردند. وقتی ابی‌عبدالله علیه‌السلام در میان یارانش در شب عاشورا فرمود هرکسی می‌خواهد برود برود، اصحاب یکی یکی بلند شده و هرکدام به نحوی ابراز ارادت‌های خودشان را به ابی‌عبدالله علیه‌السلام نشان می‌دادند و رضایت خدا در کلامشان مشهود بود. یکی از آن دل‌دادگان ابی‌عبدالله علیه‌السلام مسلم بن عوسجه بود بلند شد و

گفت: «آیاتو را در این شرایط در حلقه محاصره دشمن رها کنیم و برویم! آن وقت در پیشگاه خدا برای تنها گذاشتن تو چه عذری بیاوریم؟ به خدا سوگند! از تو جدا نمی شوم تا اینکه نیزه خویش را در سینه آن ها فرو کنم. تا قبضه این شمشیر در دست من است بر آنان حمله می کنم و اگر سلاخی نداشته باشم که با آن پیکار کنم با سنگ بر آنان حمله کنم، تا آنجا که همراه تو جان بسپارم.»^۱

پس از مسلم، «سعید بن عبدالله حنفی» بلند شد و گفت: «نه، به خدا قسم! هرگز رهایت نمی کنیم تا خداوند را شاهد بگیریم که در غیاب پیامبر اکرم ﷺ حرمت او را در حق تو رعایت کردیم. به خدا قسم! اگر بدانم که در راه تو کشته می شوم و دوباره زنده می شوم و در آتش سوزانده می شوم و خاکستر من را به باد می دهند و هفتاد بار! با من چنین رفتاری کنند، باز هم هیچ وقت از تو جدا نمی شوم تا اینکه جانم را در رکاب شما بدهم. چرا چنین نکنم وقتی کشته شدن فقط یک بار است و بعد از آن کرامت جاودانه ای نصیبم می شود که پایانی ندارد؟!^۲ این ها یاران حسین ﷺ هستند! کسی که شیعه حسین ﷺ است باید شبیه او باشد. رضایت پروردگار متعال برای امام حسین ﷺ یک اصل بود. ما هم اگر می خواهیم خدا را از خودمان راضی کنیم و در رکاب ابی عبدالله ﷺ باشیم، باید برای تقویت جبهه اسلام و نسل امام حسینی ها، در مسئله فرزندخواهی رضایت خدا بر ایمان مهم باشد؛ نمی خواهد که مثل مسلم بن عوسجه یا سعید بن عبدالله جانمان را فدای امام کنیم! نمی خواهد در مقابل تیرهای دشمن بایستیم و از جان امام دفاع کنیم و یا خود را سپر بلای مؤمنان کنیم و در مقابل آماج گلوله ها بایستیم! نه، فقط باید مسئولیت یکی از بهترین مخلوقات خدا را، آن هم با ضمانت خود خدا برعهده بگیریم؛ آن نعمتی که پیامبر اسلام ﷺ در موردش فرموده اند فردای قیامت به من و شما در برابر امت های دیگر مباحثات می کند؛ و

۱. میرزا حبیب الله هاشمی خویی، منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه (خوئی)، ج ۱۸، ص ۲۴۶.
۲. محمد سماوی، ابصار العین فی انصار الحسین، ص ۲۱۷.

مکرر به امت خود سفارش می‌کرد: «ازدواج کنید، ایجاد نسل نمایید که در این صورت جمعیتتان زیاد می‌شود. پس به راستی من در روز قیامت، به کثرت جمعیت شما امت اسلام، به سایر امت‌ها مباحثات می‌کنم؛ حتی به فرزندان سقط شده شما.» البته این حرف‌ها به معنای آن نیست که همه خانواده‌ها باید پنج فرزند داشته باشند. ما تفاوت شرایط، مشکلات، بیماری و مانند این‌ها را قبول داریم و یک تعداد مشخص را برای فرزند، ضروری و استاندارد نمی‌دانیم؛ اما می‌خواهیم در این جلسات به شما و خودمان ثابت کنیم که می‌شود نگاهمان را درست کنیم؛ برخی مشکلات را که توهمی بود، از ذهنمان بیرون کنیم، بعضی از مشکلات را با درست دیدن ماجرا برای خودمان حل کنیم، پاره‌ای از مشکلات و حرف‌ها را به جان و دل بپذیریم و به خاطر ارزش و اهمیت موضوع با آن کنار بیاوریم و خلاصه در حد توانمان، سفره خودمان را کوچک نکرده، در گسترش نسل امام حسینی‌ها سهیم بوده و خودمان را از این برکات محروم نکنیم.

خب، حاج آقا! میشه یه راهکار عملیاتی بگید که واقعاً چکار کنیم که در برابر حرف مردم و تمسخرشون کم نیاریم و عزم و اراده ما در راه درست سست نشه و در تصمیماتمون ملاکمون منطق و عقل و رضای خدا باشه؟ راه تقویت عزم و اراده در مسئله خانواده کامل چیه؟

چند راهکار وجود دارد که در هر کاری که می‌خواهیم انجام بدهیم اگر به آن‌ها توجه کنیم بر تصمیماتمان اثر می‌گذارد و راه را به ما نشان می‌دهد.

تجربه‌ها را مرور کن!

اولین برنامه و راهکار این است که تجربه‌های گذشته خودمان یا دیگران را مرور کنیم؛ ببینیم کسانی که به خاطر حرف و تمسخر مردم از انتخاب درست منصرف شده‌اند، الان در چه وضعیتی قرار دارند؟ آیا در انجام آن کار موفق بوده‌اند یا مدام خودشان را سرزنش می‌کنند که چرا به

گفته فلانی گوش دادم و...؟ این مرور بر تجربه‌ها باعث می‌شود که در تصمیمات آینده، دیگر اشتباه گذشته را تکرار نکنیم.

عاقبت‌اندیشی

دومین برنامه عاقبت‌اندیشی یا دوراندیشی است. در برنامه قبل به گذشته نگاه می‌کردیم، ولی دوراندیشی نگاه به آینده است. دوراندیش باش؛ یعنی عاقبت کارت را ببین و با افراد عاقل مشورت کن. امیرمؤمنان (علیه السلام) فرمودند: «الْحَزْمُ النَّظَرُ فِي الْعَوَاقِبِ، وَ مُشَاوَرَةُ ذَوِي الْعُقُولِ»^۱ (دوراندیشی، عاقبت‌نگری است و رایزنی با خردمندان).

شخصی به خدمت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) آمد و عرض کرد: یا رسول الله! مرا موعظه و نصیحت بفرمایید. حضرت به او فرمود: اگر من بگویم تو به کار می‌بندی؟ شخص گفت: بلی، یا رسول الله! حضرت دوباره تکرار کرد: به راستی، اگر من بگویم تو آن را به کار می‌بندی؟ شخص گفت: بلی یا رسول الله! دوباره تکرار کرد: به راستی، اگر من بگویم تو آن را به کار می‌بندی؟ شخص گفت: بلی یا رسول الله! این سه بار تکرار برای این بود که می‌خواست کاملاً برای حرفی که می‌خواهد به او بگوید آماده شود. همین که حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) سه بار از او اقرار گرفت و آماده‌اش کرد، فرمودند: «إِذَا هَمَمْتَ بِأَمْرٍ فَتَدَبَّرْ عَاقِبَتَهُ»^۲ یعنی (هرگاه تصمیم گرفتی که عملی را انجام بدهی، قبل از انجام دادن آن به آخر و نتایج آن اندیشه کن.) یعنی بدون عاقبت‌اندیشی و حساب و کتاب دست به هر کاری نزیند که پشیمانی و ضرر در آن وجود داشته باشد.

چه زیبا فرمود امیر بیان (علیه السلام): «الْفُكْرُ فِي الْعَوَاقِبِ يُنْجِي مِنَ الْمَعَاطِبِ»^۳ (دوراندیشی و تفکر در عاقبت کار باعث نجات از گرفتاری می‌شود.) به این فکر کن که آیا تحمل تنهایی در دوران میان‌سالی و گرفتاری‌های بی‌حساب



۱. عبد الواحد بن محمد تمیمی آمدی، غررالحکم و دررالحکم، ص ۵۵.

۲. احمد بن محمد برقی، المحاسن؛ ج ۱، ص ۱۶.

۳. محمد باقر مجلسی، بحارالانوار (ط - بیروت)، ج ۶۸، ص ۳۴۲.



سالمندی و افسردگی در زندگی که به خاطر کم بودن تعداد فرزند است، سخت تر است یا تحمل تمسخر مردم که بر اساس عقل و منطق نیست؟

جای او محکم بود؟! ❁

کسی که جایش را محکم نکند و جای محکمی نایستد در تصمیماتش به زودی سست خواهد شد. وقتی فرد در جای محکمی ایستاده، آن وقت است که هیچ سخنی بر او اثر نمی گذارد چون می داند کجا ایستاده است. شاید قاسم را به خاطر کلاه خود و زرّه بزرگش مسخره می کردند؛ اما قاسم می داند پایش را جای پای پدر گذاشته است و به محکمی حسن بن علی علیه السلام قدم برمی دارد. اگر صلابت حسن علیه السلام نبود، اگر شمشیر حسن علیه السلام نبود، به فرموده امیرالمؤمنین علیه السلام از اسلام چیزی باقی نمی ماند. این دلاور! فرزند همان حسن است که با ضربتی ابن ملجم ملعون را به درک واصل کرد؛ از بس حسن علیه السلام با صلابت است!

قاسم جان! شاید وقتی به میدان رفتی مسخرهات کردند؛ اما تو خوب می دانی که کجا ایستاده ای! خوب انتخاب کردی و عاقلانه ترین و شجاعانه ترین تصمیم را گرفتی. دیگر هیچ ترسی به خود راه نمی دهی و با تمام وجود می جنگی؛ حتی اگر زره برایت اندازه نباشد و بر سرت کلاه خود نداشته باشی.

این کریمان به نگاه خود گره وا می کنند

آنکه عمری درد ما کرده مداوا قاسم است

روی ابرویش اگر تحت الحنک بسته حسین

در حرم زیباترین فرزند زهرا قاسم است

نعره زد:

ان تنکرونی ریخت لشکر را به هم

وارث شیر جمل شاگرد سقا قاسم است

شبِ قاسم بن الحسن است ... شب ابن کریم است ... شب آقایی که در

آقای همتا ندارد ... شب آقای که شجاعت حسنی اش تا قیامت در تاریخ ثبت شده

اما ظهر عاشورا دیگر قرار ندارد... دل تو دلش نیست... آمد خدمت عمو... عموووو جانم! سر آمد طاقت و صبر و شکیم، من اینجا بی علی اکبر غریبم. اجازه بدهید جانم را فدات کنم ... «إِسْتَدَّانَ الْحُسَيْنَ ﷺ فِی الْمُبَازَرَةِ، فَأَبَى الْحُسَيْنَ ﷺ أَنْ يَأْتِدَنَّ...» آقا فرمود قاسم نمی خواهم داغت به دلم بماند... اجازه نداد ... «فَلَمْ يَزَلِ الْعُلَامُ يُقْبِلُ يَدَيْهِ وَرِجْلَيْهِ حَتَّى أَذِنَ لَهُ فَخَرَجَ وَدُمُوعُهُ تُسِيلُ عَلَى خَدَّيْهِ.»

یک وقت دیدند خودش را، روی پاهای عمو انداخت؛ آن قدر دست و پای
عمو را بوسید تا اجازه بگیرد... هرطوری بود بالاخره اجازه را گرفت.
بعضی جاها آمده نامه بابایش امام حسن علیه السلام را آورد تا حضرت راضی شد...^۱
اما بمیرم برای آن لحظه‌ای که یک وقت از سمت میدان صدایی رسید ...
«فَضْرِبْهُ ابْنُ فَضِيلٍ الْأَرْدِيُّ عَلَى رَأْسِهِ فَفَلَقَهُ فَوَقَعَ الْعُلَامُ لَوْجُهُ وَ صَاحَ يَا
عَمَّاهُ ...» نانبیسی چنان ضربتی به سر قاسم زد که با صورت به زمین افتاد،
صدازد عمو جان به فریادم برس ...! آقا رسید کنار قاسم. راوی می گوید
گردوغبار به پا شده بود «وَاَنْجَلَتْ الْغَبْرَةُ؛ فَإِذَا أَنَا بِالْحُسَيْنِ علیه السلام قَائِمٌ عَلَى
رَأْسِ الْعُلَامِ» وقتی گردوغبار فرونشست دیدند آقای غریب کربلا بالای سر
جوان ایستاد. «وَالْعُلَامُ يَفْحَصُ بِرِجْلَيْهِ» این بچه دارد پا به زمین می کشد
... جمله‌ای گفت که وقتی روضه خوان محضر آیت الله بهائی به این قسمت
روضه می رسید آقا می فرمود نخوان، من طاقت شنیدن ندارم ... جمله آقا
چه بود؟! ... بگویم و صدای ناله‌ات بلند شود؟! ... فرمود «عَزَّ وَاللَّهِ عَلَى
عَمَّكَ أَنْ تَدْعُوهُ قَالَ يُجِيبُكَ.» قاسم جان! چقدر برای عمومیت سخت است
جلویش دست و پا بزنی و عمومیت نتواند برایت کاری بکند ... هر جا نشستی

اللعنة الله على القوم الظالمين

۱. محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۱.

۲. محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۱.

یونس سمیعی، «متن روضه روشمند و مستند»، دسترسی در:

بی تا، <http://eitaa.com/joinchat/۵۵۰۹۶۱۶۶C۲c۹۸fe۳e۸a>

مجلس
هفتم

سفره را او پهن می‌کند!

«مادری، مهم‌ترین و اثرگذارترین جایگاه اجتماعی است. آینده بشریت و تربیت نسلی حسینی که یاوران مهدی علیه السلام باشند به دست مادرانی است که با لطف و مهرشان به سیدالشهدا علیه السلام، فرزندان حسینی تربیت می‌کنند.»

آینده در دستان توست؟!!

شاید شما داستان جالب ادیسون و مادرش را شنیده باشید! زمانی که ادیسون به مدرسه می‌رفت، معلم نامه‌ای به ادیسون داد که به مادرش بدهد. ادیسون نامه را به مادرش داد. در نامه نوشته شده بود: «باکمال تأسف باید بگویم فرزندان کودن است و هیچ‌گونه استعدادی برای ادامه تحصیل و درس خواندن ندارد. مدرسه‌ما نیز جای افراد ابله و کودن نیست. از فردا او را به مدرسه راه نمی‌دهیم.»

مادر ادیسون کار عجیبی کرد؛ نامه را این‌گونه برای فرزندش خواند: «فرزند شما نابغه و باهوش است و مدرسه‌ما توان آموزش به فرزندان را به خاطر داشتن هوش بالا ندارد. شما باید شخصاً خودتان به او آموزش دهید.»

این‌طور شد که مادر ادیسون شروع به درس دادن به فرزندش در منزل کرد. ادیسون در سن ۱۳ سالگی اولین اختراع خود را ثبت کرد. مدتی بعد از فوت مادرش، صندوقچه مادرش را باز کرد؛ خواست آن نامه را برای همه

۱. نمونه دیگری که عرض می‌کنم هم شنیدنیست. یکی از دانشمندان معروف دنیا از شیمیدانان معروف کشور فرانسه که صاحب کشف‌های مهم علمی است، هنگامی که برائتر نظریه‌های بدیع خود به اوج افتخار جهانی رسید، دولت فرانسه تصمیم گرفت خانه‌ای را که محل تولد او بود، به موزه تبدیل کند. باستور در ضمن یک سخنرانی که در برابر آن خانه محقر ایراد کرد، مادر خود را فراموش نکرد و با صدایی که از فرط تأثر می‌لرزید، چنین گفت: «ای مادر عزیز! ای گمشده دلبنده! که سالیانی دراز در این خانه با من به سر بردی، تویی که اکنون همه چیز را مدیون تو می‌بینم. مادر شجاع و دلدارم! تمام حس فداکاری و شور و هیجانی که در راه عظمت علم و بزرگی میهنم به کار بسته‌ام، و از این پس نیز به کار خواهم بست، تو به من آموخته‌ای و در وجودم رسوخ داده‌ای. کار مشقت‌باری که تو در خانه و در کارگاه کوچکمان پیش گرفته بودی، به من درس صبر و حوصله در تحقیقات علمی آینده‌ام داد. از آن‌گاه که با وجود فقر و مسکنت مرا به مکتب فرستادی، عشق به میهن و خدمت به بشر را شب و روز به من آموختی. اکنون از تو اجازه می‌خواهم تمام سرافرازی که میهنم در جشن امروز به من اعطا می‌کند، به پیشگاه عظمتت تقدیم کنم. همین قدر بدان که فرزندت امروز که در میان امواج افتخار و سربلندی غوطه‌ور است، باز هم خود را بدون تو، ای مادر عزیز! در این جهان بزرگ تنها و بی‌پناه می‌بیند!» (باستور و قدردانی از مادر، پایگاه اطلاع رسانی حوزه، دسترسی در:

<https://hawzah.net/fa/goharenab/View/۱۳۹۷/۱۹۰۵۱۷۲۲>).

بخواند تا به همه ثابت کند که از کودکی نابغه بوده و معلمش اولین فردی بوده که این مسئله را فهمیده است؛ ولی با دیدن نامه شروع به گریه کرد و تازه متوجه شد که نامه معلمش چیز دیگری بوده است! ادیسون تازه فهمید که چطور مادرش از یک ادیسون کودن، یک ادیسون نابغه ساخت! ادیسون بعدها در خاطراتش نوشت: «توماس ادیسون، فرد کودنی که توسط یک مادر قهرمان، به نابغه قرن تبدیل شد!» این معجزه و نتیجه دست هنرمند یک مادر است؛ انسان می‌سازد؛ دانشمند و اندیشمند می‌سازد.^۱

در جلسات قبل گفتیم که ما هم سر سفره فرزندانمان هستیم. سؤالی که مطرح شد این بود که چرا با وجود اینکه فرزند برای خانواده برکت است، بعضی از خانواده‌ها سر این سفره نمی‌نشینند و به یک یا دو بچه اکتفا می‌کنند؟!

مشکل بعضی‌ها دغدغه روزی بود و بچه‌داری را باوجود مشکلات اقتصادی به‌صلاح نمی‌دانستند، بعضی‌ها بچه‌داری را مانع رفاه و استراحت می‌دیدند و برخی هم از سر خودخواهی سر این سفره نمی‌نشستند. بعد از آن، استحاله فرهنگی و تغییر ارزش‌ها مطرح شد که یکی دیگر از موانع جدی است که موجب شده نگاه مردم به بچه با نگاه درست و کامل به فرزند فاصله بگیرد؛ در حالی که ما ایرانی‌ها در دو یا سه دهه گذشته، نگاه درستی به فرزندخواهی و فرزندآوری داشتیم و آن را به‌عنوان یک ارزش می‌شناختیم. در این جلسه هم مانند دو جلسه قبل در مورد یکی دیگر از انواع تغییر نگاه و فرهنگ وارداتی در خانواده‌های خودمان باهم صحبت می‌کنیم.

امشب شب علی‌اصغر اباعبدالله علیه السلام است؛ امشب شب رباب است، شب تکان دادن عالم، به دست یک مادر است. روی صحبت ما امشب بیشتر متوجه دختران، زنان و مادران است؛ امشب شب مادر است و مادری و

پادشاهی مادر در عالم! حتماً خانم‌ها پای سفرهٔ این مادر و فرزند بنشینند و با جان و دل خوشه چینی کنند.

پیشرفت، پَر!

وقتی از عده‌ای می‌پرسیم چرا بچه کم دارید؟ چرا خانوادهٔ شما کامل نیست؟ بعضی‌هایشان می‌گویند: «بچه خوبه، اما با بچه داری باید دور پیشرفت رو خط کشید. داداشم دوتا بچه داره و زن و شوهری صبح تا شب درگیر همین بچه‌ها؛ مگه فرصت می‌کنن به خودشون برسن! دیگه نه می‌تونن برن کلاسی، چیزی، نه می‌تونن توی هیچ برنامه‌ای شرکت کنن. خانمش هم کارشناسی ارشدش رو به خاطر این بچه‌ها ول کرده. خب حتماً این سرنوشت منم هست دیگه! من که گُلقت نیستم! بازم بچه بیارم که نه بتونم درسم رو تموم کنم، نه توی جمع‌های فرهنگی برم و نه هیچ جای دیگه؟!»

خب با توجه به ماجرای مادر ادیسون که در ابتدای جلسه به آن اشاره شد، باید از کسانی که این سؤال برایشان مطرح است بپرسیم آیا کار این مادر و امثال این مادران، یعنی همان تلاشی که برای تربیت فرزندش انجام داد و او را تحویل جامعه داد تا بتواند با تلاش‌های خود و اختراعاتی با ارزش خود، برای جامعه مفید باشد؛ مایهٔ عقب ماندگی و مانع از حضور اجتماعی او در اجتماع بود؟ آیا با این کارش، او بیشترین خدمت را به مردم کرد یا آن زنی که از صبح تا غروب فقط خود را مشغول انجام کارهای یک کارخانه یا مغازه در فلان منطقهٔ شهر می‌کند؟ کارخانه‌ای که دانشمند، مخترع و یک انسان ارزشمند تولید می‌کند! کارخانهٔ بهتری است یا کارخانه‌ای که دستمال کاغذی و مواد خوراکی و مانند آن تولید می‌کند؟! انتخاب با شما است؛ مدیریت کدام را ترجیح می‌دهید؟

۱. در صحیفه امام جمله خیلی سنگین دارد و می‌فرماید: «قرآن کریم انسان‌ساز است و زن‌ها نیز انسان‌ساز. وظیفهٔ زنان انسان‌سازی است؛ اگر زن‌های انسان‌ساز از ملت‌ها گرفته شود ملت‌ها شکست می‌خورند و منحل خواهند شد. زن‌ها هستند که ملت‌ها را تقویت می‌کنند، شجاع می‌کنند. (روح‌الله، خمینی، صحیفه امام، ج ۶، ص ۲۹۹).

از سوی دیگر، چه کسی گفته است که یا حضور اجتماعی و موفقیت، یا بچه و بچه‌داری؟ آیا بانوان نمونه‌ای مانند خانم حقیرالسادات که چهار فرزند دارند، عقب‌مانده محسوب می‌شوند؟ خانم دکتر بی‌بی فاطمه حقیرالسادات از جمله افتخارات بانوان ایرانی است که در عین اینکه چندین عنوان مهم اجتماعی دارد، مانند دکترای تخصصی نانومدیسین^۱ از آمستردام هلند، صاحب ۱۲ اختراع، کارآفرین نمونه سال ۱۳۹۷، مدیر ۶ شرکت، همسر آزاده‌ای سرافراز و عضو شورای یکی از شهرها، مقید و معتقد به حجاب هم است و شاید باورش برای برخی‌ها سخت باشد که با این همه مشغولیت، صاحب چهار فرزند موفق نیز هست؛ به اعتراف همه عقلا، ایشان زنی بسیار موفق است.

سر سفرهٔ مادر!

چرا جای دوری برویم؟ آیا مادر حاج قاسم در عالم تأثیرگذار نبود؟ مادر حاج قاسم فقط یک مادر بود و شاید به ظاهر هیچ فعالیت اجتماعی هم نداشت و شاید کسانی هم او را عقب‌مانده و اُمَل می‌دانستند؛ اما حاج قاسم دست در دست مادر، پای سفرهٔ امام حسین (علیه السلام) تربیت شد و عالمی را تکان داد! آیا مادر شهید تهرانی مقدم در عالم اثرگذار نبود؟ آیا مادر شهید شهریار در عالم تأثیرگذار نبود؟ مادر این همه پزشک، دانشمند، مهندس، وکیل و وزیر چطور؟! ملاک ما برای قضاوت در مورد عقب‌ماندگی یا پیشرفت، دچار مشکل شده و فریب خورده‌ایم.

الآن ارزش‌ها تا حدودی عوض شده و کار و فعالیت‌های اجتماعی، یکی از دل‌مشغولی‌هایی شده که زنان جامعه به آن گرفتار شده‌اند. چرا «مادری» از ارزش‌های اجتماع افتاده، اما تحصیل و اشتغال و... روزه‌روز ارزشمندتر می‌شود؟

الآن اگر یک زن، صبح تا شب مشغول کاری مردانه باشد و حقوق کمی

۱. نانوپزشکی.

بگیرد محترم است تا اینکه همین زمان را به کودکانش اختصاص دهد و آرامش خانه را حفظ کند و قلب زندگی در خانه و جامعه باشد! به نظر می رسد این تغییر نگاه ها سوغات فرهنگ غرب باشد که با استحاله فرهنگی این ارزش ها را جابه جا کرده اند و زنان را به اموری مشغول کرده اند که حداقلی است و بازده کمی دارد. به یک فرزند اکتفاکردن و یا دو فرزند داشتن را از سرشان هم زیاد می دانند. این فرهنگ غربی را عده ای از مسئولان فرهنگی کشور پذیرفته اند و مرعوب و مقهور آن شده اند و آرام و بی صدا به خورد بانوان کشور ما داده اند. به نظر می رسد که ما بهتر است که با صحبت های صاحبان خود این فرهنگ شروع کنیم.^۱

اعتراف مونا شارن آمریکایی

مونا شارن، نویسنده آمریکایی در مقاله ای تحت عنوان «**اشتباه فمینیست ها**» می نویسد: «آزادی زنان برای ما افزایش درآمد آورد، سیگار ویژه زنان تولید شد، حق انتخاب برای تنها زندگی کردن به زنان داده شد، خانواده یک نفره تشکیل شد، «مراکز بحران تجاوز» ایجاد شد، اعتبارات فردی آورد، عشق آزاد آورد و...؛ اما در ازای آن چیزی را به غارت برده که خوشبختی بسیاری از زنان در گرو همان است. **آن چیزی را که به**

۱. قانون مالکیت زنان؛ (یکی از اهداف تشویق کردن زنان به فرزند کمتر در اروپا این است که سر زنان خلوت شود و احساس بیگاری کنند و کارخانه داران بتوانند از آن ها برای نیروی کار استفاده کنند. چون زنان نیروی کار ارزان تر و مطیع تر بودند، برای صرفه اقتصادی از آن ها استفاده می کردند؛ برای رسیدن به همین هدف باید فرزندی نداشته باشند یا کم فرزند باشند. به همین دلیل، حدود صد و سی چهار سال قبل در انگلیس، در مجلس شان قانونی به نام قانون مالکیت زنان تصویب کردند، تا زنان برای ورود به بازار کار انگیزه بیشتری پیدا کنند. این سخنان، یک حدس نیست بلکه حرفی است که خود آن ها هم ایایی از ابراز آن ندارند و به آن اقرار کرده اند.)
ویل دورانت در فصل نهم از کتاب لذات فلسفه پس از نقل برخی نظریات تحقیرآمیز نسبت به زن از ارسطو و نیچه و شوپنهاور و برخی کتب مقدس یهود و اشاره به اینکه در انقلاب فرانسه با آنکه سخن از آزادی زن هم بود اما عملاً هیچ تغییری رخ نداد، می گوید: «تا حدود سال ۱۹۰۰ زن به سختی دارای حقی بود که مرد ناگزیر باشد از روی قانون آن را محترم بدارد». آن گاه درباره علل تغییر وضع زن در قرن بیستم بحث می کند، می گوید: «آزادی زن از عوارض انقلاب صنعتی است». سپس به سخن خود چنین ادامه می دهد: «... زنان کارگران ارزان تری بودند و کارفرمایان آنان را بر مردان سرکش سنگین قیمت ترجیح می دادند. یک قرن پیش در انگلستان کار پیدا کردن بر مردان دشوار گشت؛ اما اعلان ها از آنان می خواست که زنان و کودکان خود را به کارخانه ها بفرستند... نخستین قدم برای آزادی مادران بزرگ ما قانون ۱۸۸۳ بود. به موجب این قانون، زنان بریتانیای کبیر از امتیاز بی سابقه ای برخوردار می شدند و آن اینکه پولی را که به دست می آوردند حق داشتند که برای خود نگه دارند. این قانون اخلاقی عالی مسیحی را کارخانه داران مجلس عوام وضع کردند تا بتوانند زنان انگلستان را به کارخانه ها بکشانند. از آن سال تا به امسال سودجویی مقاومت ناپذیری آنان را از بندگی و جان کندن در خانه رها نیده و گرفتار جان کندن در مغازه و کارخانه کرده است...» (مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۱۹، ص ۳).

غارت برد همسر و خانواده است؛ خانواده‌ای که اسلام به شدت روی آن حساس است و آن را زینت زندگی دنیا می‌داند.^۱ از سوی دیگر، روی مفهوم **فرزند کار کرده‌اند و او را از چشم پدرها و به‌ویژه مادرها انداخته‌اند،** تا در نتیجه مزاحم و نان‌خور اضافه به حساب آید، تا بشود مانع پیشرفت! به خانواده‌هایی که تعداد فرزندانشان کامل است، به مادرهایی که چند فرزند دارند، اُمَل، عقب‌افتاده، قدیمی و عصرحجری گفتند. **خوش‌فرزند و چندفرزندی** را به اُفت کلاس تبدیل کردند؛ در حالی که خیلی از مادرها به جای کلاس گذاشتن با مال خانه و زندگی و جهازشان، با فرزندان موفق و پیشرفت و مدرک تحصیلی اولادشان کلاس می‌گذارند!

زندانی آزاد^۲

یکی دیگر از اعترافات جالب (که از میان سیل اعترافات غرب در مشکلات و گرفتاری‌های خودشان و بلاهایی که بر سر زنان جامعه خود و جوامع دیگر آورده) اعتراف ویل دورانت است. ویل دورانت، فیلسوف مشهور فرانسوی، در کتاب معروف خویش به نام «لذات فلسفه» این‌گونه می‌گوید: «آزادی زن از عوارض انقلاب صنعتی است ... زنان کارگران ارزان‌تری بودند و کارفرمایان آنان را بر مردان سرکش سنگین قیمت ترجیح می‌دادند. یک قرن پیش در انگلستان کار پیدا کردن برای مردان دشوار شد؛ اما در اعلامیه‌ها از آنان می‌خواستند که زنان و کودکان خود را به

۱. مرضیه صدیقی، نگاهی به روند جنبش زنان و موقعیت زن در جمهوری اسلامی ایران، کتاب نقد، ص ۶۹، شماره ۱۳.

۲. هیچ‌گاه اسلام طرفدار این نبوده و نیست که زن در جامعه حضور نداشته باشد؛ نه، بلکه اسلام مخالف است با اسارت زن، اسارتی که بعضی‌ها، آن را گادوپچ کرده‌اند و به عنوان استقلال زن به خورد جامعه می‌دهند. اسلام مخالف است با اینکه کرامت زن حفظ نشود و او را به عنوان یک نیروی کار ارزان به خدمت بگیرند، اسلام مخالف این است که یک عده فرصت‌طلب و سودجو برای رسیدن به اهداف مادی و صرفه اقتصادی خود، این موجود لطیف و البته تأثیرگذار را به بیگاری بکشانند. بلکه! اسلام مخالف این نوع حضور زنان است؛ این حضور نه تنها استقلال نیست، بلکه اسارت است!

اما زیبا می‌فرمایند: «مادرها را منصرف کرده‌اند از بچه‌داری ... بچه‌داری را یک چیز منطقی حساب کردند؛ در صورتی که از دامن همین مادرها مالک‌اشترها پیدا می‌شود، از دامن همین مادرها حسین بن علی پیدا می‌شود، از دامن همین مادرها اشخاص بزرگ پیدا می‌شوند که یک ملت را نجات می‌دهند؛ این‌ها این را منحط‌ش کردند ... مادرها را اگر بتوانند به صورت عروسک در آورند. عروسک! که هیچ کار نداشته باشد به سرنوشت ملت خویش، هیچ‌کاری به این نداشته باشد که سرنوشت این ملت باید چه بشود و من چه نقشی دارم در سرنوشت این ملت ...» (روح‌الله خمینی، صحیفه امام، ج ۷، ص ۴۴۷).

کارخانه‌ها بفرستند...» او می‌گوید: «اولین قدم برای آزادی مادرزگهای ما قانون ۱۸۸۲ بود؛ براساس این قانون، زنان بریتانیای کبیر از امتیاز بی‌سابقه‌ای برخوردار می‌شدند و آن این بود که "پولی را که به‌دست می‌آورند، حق داشتند برای خودشان نگه دارند!" این قانون عالی را کارخانه‌داران مجلس عوام وضع کردند تا بتوانند زنان انگلستان را به کارخانه‌ها بکشانند. از آن سال تا به امسال سودجویی مقاومت‌ناپذیری، زنان را از بندگی و جان‌کندن در خانه‌رها کرده و گرفتار بندگی و جان‌کندن در مغازه و کارخانه کرده است! در انگلستان امروز از هر دو زن، یکی یا در اداره کار می‌کند یا در کارخانه و سرعت افزایش زنان کارگر نسبت به مردان کارگر چهاربرابر است!« از شنیدن این اعترافات تمام وجود انسان سرشار از نفرت می‌شود. چقدر پست و خائن‌اند که لطیف‌ترین موجود عالم را با آن عاطفه بی‌نظیرش، به یک آدم‌آهنی تبدیل می‌کنند! و از آن بدتر؛ کار به جایی می‌رسد که عده‌ای باور می‌کنند و به این آدم‌آهنی بودن افتخار می‌کنند.

هنر مادری

در نگاه الهی جایگاه زن و مادر چگونه است؟ فرزند، کجای معادله زندگی یک زن می‌تواند باشد؟

زن و رسالت‌های بی‌نظیر او در نگاه الهی و اسلامی جایگاه ویژه‌ای دارد. اسلام برای زن دو نقش اصلی و اساسی قائل است؛ یک، نقش همسری و دیگری نقش مادری. هنر زن یک هنر بزرگ و جهاد او جهادی مقدس است. او می‌تواند تأثیرات زیادی در جامعه داشته باشد و خدمات ارزنده‌ای به جامعه برساند.

روزی پیامبر ﷺ از جهاد حرف می‌زدند؛ زنی از رسول خدا ﷺ پرسید: سهم و بهره زنان از جهاد چیست؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: «بَلَى لِّلْمَرْأَةِ مَا بَيْنَ

حُمْلُهَا إِلَى وَضْعِهَا إِلَى فِطَامِهَا مِنَ الْأَجْرِ كَالْمُرَابِطِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِنْ هَلَكْتَ فِيمَا بَيْنَ ذَلِكَ كَانَ لَهَا مِثْلُ مَنْزِلَةِ الشَّهِيدِ»^۱ (یعنی از زمان شروع بارداری تا آخر شیردهی، زن مانند فردی است که در راه خدا در حال جهاد است و اگر در این مدت بمیرد در نزد خدا مقام شهید را دارد.) به دلیل امثال همین روایت و نگاه دقیق اسلام است که حضرت امام علیه السلام در صحیفه خود می‌فرمایند: «نقش زن در جامعه بالاتر از نقش مرد است؛ برای اینکه بانوان علاوه بر اینکه خودشان یک قشر فعال در همه ابعاد هستند، قشرهای فعال را در دامن خودشان تربیت می‌کنند. خدمت مادر به جامعه از خدمت معلم بالاتر است و از خدمت همه‌کس بالاتر است و این امری است که انبیا می‌خواستند؛ می‌خواستند که بانوان قشری باشند که تربیت کنند جامعه را، و شیر زنان و شیر مردانی به جامعه تقدیم کنند...»^۲ این جایگاه در میان همه انسان‌های صاحب‌فکر و اندیشه، قابل توجه و ارزشمند است. در عصر ما با وجود نگاه‌ها، حرف و حدیث‌ها، مشکلات و سختی‌هایی که وجود دارد، از بعد دیگری هم فرزندآوری و مادری کردن برای آن‌ها جهاد است. چرا فرزندآوری جهاد است؟

فرزندآوری جهاد است؛ چون ما در آستانه یک خطر بزرگ قرار داریم، این خطر بزرگ به شدت مهلک‌تر از حمله اسرائیل به ماست، وحشتناک‌تر از حمله آمریکا به ماست؛ یعنی اگر آمریکا می‌خواست با کلی هزینه کشور را نابود کند، این قدر تلفات نمی‌توانست بگیرد که الآن می‌گیرد. آن خطر بزرگ که امنیت ما را تهدید می‌کند، اسمش هست "تله باروری".

تله باروری یعنی وقتی نرخ باروری یک کشور، بیش از یک‌دهه، حوالی یک‌ونیم فرزند به‌ازای هر زن قرار می‌گیرد و بالاتر نمی‌آید، این نرخ باروری به عدد یک‌ونیم درصد چسبندگی پیدا می‌کند و این می‌شود یک تله باروری.

در این صورت افزایش نرخ باروری به بیش از دو فرزند برای یک کشور

یک امر بسیار سخت و نزدیک به محال می شود. لذاست که افتادن ایران در تله باروری، که امروز ما در آستانه آن هستیم، نگرانی جدی کارشناسان کشور هست.^۱

این شرایط جنگ جمعیتی ماست که اگر درست به جوانب آن پی ببریم، جا دارد که سرتاسر وجودمان را غم و اندوه دربرگیرد؛ لذا امروز فرزندآوری، جهاد مادران است.

هیچ کشوری مثل ما نتوانست به این سرعت جمعیت کشورش را به سمت معکوس پیش ببرد؛ حدود ۵۷ درصد کاهش، چشم گیرترین و سریع ترین و حیرت انگیزترین نرخ باروری در تاریخ بشریت است. ما کشوری بودیم که از سازمان ملل برای کاهش جمعیت جایزه گرفتیم!^۲

مادر با یک دست، گهواره می جُنباند و...!

مادر، عالم گردان زندگی بشر است و تأثیر آن در کل انسان ها، حتی در مردان دانشمند و بی نظیری که در دنیا زندگی کرده اند، غیرقابل انکار است که به نمونه هایی از این افراد اشاره می کنیم.

شیخ انصاری از مراجع حدوداً ۱۲۰ سال پیش است؛ از آن زمان تابه حال هرکس مجتهد شده، کتب ایشان را خوانده و مجتهد شده. ایشان در مرگ مادر بزرگوارش به شدت گریه می کرد و کنار جنازه او اشک می ریخت. یکی از شاگردان فاضلش گفت: شما مرجع تقلیدید، شاید خوب نباشد این قدر گریه می کنید؛ مردم می بینند! شایسته شما نیست با این مقام علمی، برای درگذشت پیرزنی، این گونه اشک بریزید و بی تابی کنید. آن مرد بزرگ، سر برداشت و گفت: گویا شما هنوز به مقام ارجمند مادر واقف نیستید! تربیت صحیح و زحمات فراوان این مادر، مرا به این مقام رسانید. مادران

۱. صالح قاسمی، «ایران در آستانه افتادن در تله باروری | فقط ۸ سال فرصت برای نجات از بحران جمعیت»، همشهری، دسترسی در:

<https://www.hamshahronline.ir/news/۱۴۰۴/شهریوره۱۴۰۴>.

۲. «برای "کاهش جمعیت" جایزه گرفتیم و پز دادیم که پدر مردم را درآوریم!»، تسنیم، دسترسی در: <https://www.tasnimnews.com/fa/news/۱۳۹۹/۴/۲۳/۲۴۳۲/۱۴/۵/۱۳۹۹>.

از دنیا رفته، گریه نکنم؟! اگر زحمات این مادر نبود، مرتضای انصاری، شیخ مرتضی نمی‌شد. به خاطر دعا‌های مادرم، خیلی از بلاها از من دور می‌شد؛ چرا گریه نکنم؟ مادرم از دنیا رفته، گریه نکنم؟! زحمات و کوشش‌های خردمندانه یک مادر، می‌تواند فرزندی تربیت کند که تحولی در جهان بشریت به وجود آورد؛ لذا جمله ابن سینا بسیار عالمانه است. ابوعلی سینا می‌گوید: «مادر با یک دست گهواره را می‌جنباند و تکان می‌دهد و با یک دست عالم را متحول می‌کند و تکان می‌دهد؛ ممکن است دانشمندی تحویل بدهد و ممکن است ظالمی را» ادیسون هم که یک مخترع و دانشمند اثرگذار در دنیاست، می‌گوید: «جهان از فناوری و صنعت هرچه دارد از من است و من هرچه دارم از مقام مادرم است.» مفهوم این کلام ادیسون یعنی **عالمیان هرچه دارند از مقام مادر است**.^۱ می‌توان با جرئت این جمله را تکرار کرد که «مادر با یک دست گهواره می‌جنباند و با دست دیگر، عالم را».

غرب هم پشیمان شده؛ اما...!

این نکته مهم است که غربی‌ها هم سال‌هاست که از این سیاست پشیمان شده‌اند و به راهکارهای افزایش جمعیت روی آورده‌اند. اینجاست که دل آدم به حال چنین زنانی می‌سوزد؛ زنی که باید مانند زینب کبری (ع) تاریخ‌ساز و جریان‌ساز باشد؛ یا به فرموده امام خمینی (ره) انسان‌ساز باشد؛ نه تنها بهترین سرمایه خود یعنی عمر خود را صرف تربیت فرزندانی برای آینده خود و دیگران نمی‌کند، بلکه خود را تبدیل به یک ابزار سوءاستفاده دیگران نیز نموده است. این آن زنی نیست که فرهنگ ایرانی و اسلامی به دنبالش است. باور کنید این زن، حتی آن زنی که خودش دوست دارد هم نمی‌شود. به آرزوهایش نمی‌رسد؛ او راه را اشتباه می‌رود و زمانی می‌فهمد که کار از کار گذشته است؛ بنابراین، یا در تنهایی خود می‌سوزد و

در آرزوی بچه‌ای است که در خانه را بکوبد و با خود زندگی را به خانه بیاورد
یا همسر و فرزندش را با خیال خام خود رها می‌کند و زمانی تصمیم به
وقت گذاشتن برایشان می‌گیرد که دیگر قلبی برای او نمی‌تپد و آن روز، روز
مرگ این مادر است.

آیا می‌خواهی بر سر سفرهٔ اسارتی که غرب برایت پهن کرده بنشینی
و به خوردن غذاهای فاسد آن، یعنی فروپاشی بنیان خانواده، مشغول
شوی؟

سر سفرهٔ فرزند بنشین که برایت عزت می‌آورد، آبرو می‌آورد؛ نه اسارت
و ذلت. به دنبال اثری یا اسیری؟ می‌خواهی اثرگذار باشی یا اسیر و کارگر؟
نتیجهٔ این اسارت چه می‌شود؟ مگر نه این است که سست شدن
بنیان ارزشمند خانواده به خاطر همین اسارت است؟! مگر نه این است
که آمار طلاق و سردی خانواده‌ها به خاطر همین عملکرد غلط و اشتباه
محاسباتی است؟!

مشکل اینجا است که این خانواده‌ها آن‌گونه که خدا می‌فرماید نه تنها
مسیر را اشتباه می‌روند، بلکه بدتر، فکر می‌کنند کارشان مُد است و
باکلاس شده‌اند؛ «أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا»^۱ (آیا کسی که
زشتی عملش در نظر او زینت داده شده، و آن را زیبا می‌بیند، همانند کسی
است که واقعیات را آن‌گونه که هست، زشت و زیبا درک می‌کند؟!)

اصلاً بگذارید ببینیم؛ بزرگ‌ترین دلایل اشتغال زنان چیست؟ یکی از
کارشناسان ارشد در حوزه مباحث خانواده تعدادی از مهمترین دلایل
اشتغال خانم‌ها را این‌گونه بیان می‌کند:

۱. رفع نیاز اقتصادی حداقلی: یعنی زن مجبور است برای اینکه دست
خانواده‌اش پیش دیگران دراز نشود، کار کند.

۱. «فرزند هم مانند مال و اموال زینت زندگی دنیاست. خداوند متعال در قرآن کریم در مورد اهمیت
فرزند می‌فرماید: «الْأَمْوَالُ وَالْأَنْفُسُ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» در این آیه، دو رکن مهم سرمایه‌های زندگی دنیا
بیان شده است؛ نیروی اقتصادی و نیروی انسانی. برای رسیدن به هر مقصودی از مقاصد مادی حتماً
این دو نیرو لازم است. به همین دلیل، در زمان‌های گذشته هرکس فرزند بیشتری داشت خود را نیرومندتر
می‌دانست و آن‌ها که بر تخت قدرت می‌نشستند سعی در جمع‌آوری این دو نیرو داشتند» (ناصر مکارم
شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۴۴۵).

۲. قاطر، ۸.

۲. رفع نیاز اقتصادی برای رفاه زندگی: پول دارد، ولی زندگی مرفهی می‌خواهد.
 ۳. استقلال اقتصادی: می‌خواهد از لحاظ اقتصادی به شوهرش وابسته نباشد.
 ۴. حضور در اجتماع: دوست دارد هم‌پای مردان در اجتماع، حاضر باشد؛ وگرنه احساس عقب‌ماندگی می‌کند.
 ۵. داشتن شخصیت (پرستیژ) اجتماعی.
 ۶. پاسخ به نیاز اجتماعی: تأمین نیاز جامعه در شغل‌های مخصوص به زنان، مثل معلمی و پزشکی.
- ایشان در ادامه، می‌گویند: از بین این دلایل، فقط مورد اول و آخر، منطقی است ولی بقیه موارد، دلایل خوبی برای کارکردن زن در بیرون از خانه نیست.^۱

نتیجهٔ عکس!

از اینجا فهمیده می‌شود که از بین این شش دسته خانم‌های شاغل، عده‌ای از آن‌ها بدون اینکه خودشان بخواهند، دارند نان بعضی از خانواده‌ها را آجر می‌کنند؛ مثلاً شاید نان خانواده برادرش را آجر می‌کند ولی متوجه نیست. فرض کنید درآمد شوهر یک خانم، کفاف مخارج زندگی را به راحتی می‌دهد، ولی خود این خانم برای مرفه شدن زندگی‌شان مشغول به شغلی شده است که از عهدهٔ مردها هم برمی‌آید؛ این در حالی است که برادر این خانم، بیکار مانده و جلوی زن و بچه‌هایش شرمندۀ است. آیا این خواهر، نان برادرش را آجر نکرده؟ اگر او جای شغل برادرش را نمی‌گرفت، این شرمندگی برای برادرش پیش می‌آمد؟

از این قبیل شغل‌هایی که می‌توانست در دست پدران باشد و خانواده‌هایی را نجات دهد، فراوان یافت می‌شود.

آیا کار به همین جا ختم می شود؟ نه؛ چون وقتی یک مادر سراغ شغلی اجتماعی در بیرون از خانه می رود، باید بچه را از محبت و تربیت خودش یتیم کند و چنین بچه ای که دچار کمبود محبت و تربیت مادری شده است، معمولاً به راحتی دچار انحراف می شود. آیا کار به همین جا ختم می شود؟ خیر. اگر امثال چنین بچه هایی در جامعه زیاد شود (که متأسفانه چنین اتفاقی در حال رخ دادن است) فردا که این مادر به دنبال یک زن خوب یا یک شوهر خوب برای فرزندش می گردد باید آن را با سختی فراوان پیدا کند، چرا؟ چون هر جا می رود با بچه هایی مواجه می شود که مثل فرزند خودش بزرگ شده اند.

البته منظور از این حرف ها، آن بانوانی نیست که مجبورند برای خرید حداقل های زندگی کار کنند یا وارد شغل های مختص به زنان می شوند؛ ولی در هر صورت شغل مادر در بیرون از خانه هرچه که باشد، اگر باعث شود فرزند از محبت و تربیت مادری محروم شود، معمولاً اثرات مخرب و مضری را بر کودک می گذارد؛^۱ پس بهترین راه، سر سفره فرزند نشستن و اجرای نقش مادری در حق فرزند است که البته زنان با این کار برای جامعه مؤثرتر می شوند.

سؤالی که در اینجا ممکن است در ذهن برخی از عزیزان پیدا شده باشد این است که آیا آن دو گروه اول از زنان (که کارشان توجیه منطقی دارد، مثل معلمی و پزشکی) می توانند هر دو وظیفه را باهم داشته باشند؟ آیا می توانند هم حضور و مدرک تحصیلی و شغل داشته باشند و هم به نقش فرزندداری و مادری برسند؟!

اول، مادری!

مقام معظم رهبری در بیان راهگشایی در نشست سال ۱۳۹۰ نکاتی را گوشزد کردند و یک راهبرد مطرح فرمودند:

۱. رک. عباسی ولدی، فانوس دانایی، ص ۱۶۷-۱۶۹.

آن وقت این زن دارای یک دید مدیریت فرهنگی بود که اگر روزی می دید یکی از این ها با آن اصل در تناقض بود، آن را کنار می گذاشت؛ در این صورت رشدش نیز متوقف نمی شود.^۱

اگر خانم ها در خانواده سعی کنند قناعت داشته و توقع کمتری داشته باشند و حریص به تحصیلات عالیه و حضور پررنگ در اجتماع نباشند، می توانند هم به وظایف اصلی خود در خانواده به عنوان مادر عمل کنند و هم از فرصت های فراغت در زندگی برای کسب تحصیل و ادامه تحصیلات عالیه و... استفاده کنند؛ نه اینکه تمام هم و غمشان ادامه تحصیل باشد. اگر چنین شد راحتی و آسایش در زندگی ایجاد می شود، چراکه امیرالمؤمنین (علیه السلام) راحتی را ثمره قناعت به شمار آورده و فرموده اند: «ثَمَرَةُ الْقَنَاعَةِ الرَّاحَةُ»^۲ (راحتی و آرامش نتیجه قناعت است).

یعنی زنان و مادران با یک برنامه ریزی مناسب هم می توانند وظیفه اصلی خود را حفظ کنند و هم می توانند به حضور در اجتماع و تحصیلات عالیه خود برسند؛ مثلاً می توانند به جای اخذ مدرک در سه سال، (برای حفظ زندگی و انجام وظایف خود) آن را در مدت زمان بیشتری اخذ کنند؛ در این حالت هم می توانند به وظایف خود عمل کرده باشند و هم می توانند به فعالیت و استقلال و تحصیلات عالیه برسند.

نمونه دیگر از زنان موفق که خانواده کامل دارند و تعداد فرزندانشان مناسب است خانم دکتر لباف هستند؛ ایشان متخصص زنان و زایمان و یکی از صد زن نخبه جهان هستند و افتخار خادمی امام رضا (علیه السلام) را نیز دارند. با این وجود مادر شش فرزند است که هرکدام از آن ها نیز افتخاری برای این کشور هستند.^۳

اگر زنان به وظیفه اصلی خود نگاه ویژه ای داشته باشند و برای ایفای آن تلاش کنند، می توانند در جامعه اثر فراوان و پررنگی داشته باشند؛

۱. خانم دکتر اردبیلی، «رابطه اشتغال و تحصیل با زندگی مشترک و فرزندآوری»، دسترسی در:

<https://www.aparat.com/v/KkqAX/>.

۲. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲۰، ص ۳۹۶.

۳. <https://www.telewebion.com/episode/۲۵۹۹۴۳>



به‌طوری که یکی از عوامل موفقیت فرزند یا مرد موفق رزن و مادر معرفی کرده‌اند.

اگر می‌بینید مردانی به جامعه انسانی خدمات فراوانی از قبیل عدالت، کشورگشایی، خدمات پزشکی و... داشته‌اند، به‌یقین یکی از عوامل موفقیت آن‌ها مادر و همسرشان بوده است که با تحمل سختی‌ها و روحیه‌دهی به فرزند یا شوهر خود توانسته است چنین خدماتی به جامعه ارائه دهد. نکتهٔ مهم‌تر که بسیار زیاد گفته می‌شود این است که: «پشت سر هر مرد موفق یک زن موفق وجود دارد». این موفقیت، در اصل موفقیت خود این زن و این مادر است و اصل حرف اینجاست که مادر و زن پیشرفته و موفق را باید در موفقیت دست‌رنج و مدلی تربیت و خروجی دستان هنرمند او جستجو کرد؛ اما ظاهراً ما غفلت می‌کنیم. تیم فوتبال که می‌برد، مربی برده است و عمل اصلی اوست؛ چرا فقط برد را به اسم اعضای تیم می‌زنید؟! این اشتباه محاسباتی شماست. هرگز از مربی توقع نمی‌شود که داخل زمین بیاید و بازی کند، چون او محور تیم است و بدون او کاری از پیش نمی‌رود؛ اما او اصل ماجراست و برد پای او نوشته می‌شود.

دستان مهربان

مادر مرکز محبت عالم است، وجودش غرق محبت است. وقتی می‌گوییم مادر، همانی که محبت‌هایش، گذشت‌هایش، نوازشش، نگاهش و گرمای وجودش را که تصور می‌کنیم، ناخودآگاه دلمان می‌لرزد و اشکمان جاری می‌شود. مادر دلش برای بچه‌اش می‌تپد؛ حتی اگر از آسمان سنگ ببارد، او سپر بلای بچه‌هایش می‌شود.

بمیرم برای رباب که تا مدت‌ها زیر سایه نمی‌رفت و در سایه نمی‌نشست؛ البته حق داشت که دیگر تحمل سایه را نداشته باشد. خدا کند که بعد از رفتن علی کوچکش، ماه‌پارهاش، نوردیده‌اش، تمام عمر و زندگی‌اش، او را ندیده باشد؛ خدا کند که حسین علیه السلام او را به رباب نشان

نداده باشد؛ حسین علیه السلام هم حق داشت که روی دیدن او را به رباب نداشته باشد؛ آخر دیگر دیدنی نبود علی کوچک مادر! چه خوب شد که خدا به حسین علیه السلام تسلیت گفت؛ آن لحظه که ندا آمد حسین جان! علی اصغر ت هم کربلا را با خود فریاد زد؛ آن هم با گُلوی گوش تا گوش بریده! عجب فریاد بلندی که بعد از ۱۴۰۰ سال در جلسه شیرخوارگان، در کل دنیا، صدایش گوش عالم را پُر کرده است! فرزند کارش را می کند، ماندگارت می کند و جاودانه می شوی. هر فرزندی در گوش تاریخ تو را فریاد می زند. حالِ رباب را چگونه می بینی؟ در بلندای عالم و بر سر زبان های خیرگویان؟ یا در لابه لای تاریخ گُمش کرده ای؟ عقب افتاده است یا قافله سالار و پیشتاز؟ حقیقت این است که **«رباب با یک دست گهواره جُنبناند و با دستِ دیگر عالم را»** مادر! ببین کجای عالم ایستاده ای؟! خودت را پیدا کن!

چه نهادی در نزد خداوند محبوب تر از خانواده است؟ چه خانواده ای زیر این سقف کبود از خانواده پیامبر مهربانی ها محبوب تر است؟ خانواده کاملی است، همه هستند، هیچ چیزی کم ندارد؛ نوجوان دارد این خانواده، همان طور که کودک دارد. این خانواده حتی شیرخواره هم با خود آورده است، آری! حسین علیه السلام شیرخواره را هم با خود به سفر آورده است. بناست این شیرخواره عالم را تکان دهد، شیرخواره ای که در دامن رباب بوده. رباب با یک دست گهواره را جُنبناند و با یک دست عالم را متحول کرد! چه کسی گمان کرده مادری یعنی عقب ماندگی؟!

سلام بر ذبح اکبر حسین علیه السلام! ذبحی که همه عالم برایش بی قراری می کنند؛ حتی آن ها که امام حسین علیه السلام را نمی شناسند. آن ها که در حقانیت امام حسین علیه السلام شک دارند، می گویند همه داستان کربلا یک طرف؛ این کودک را برای چه کشتند؟! بی دین ها هم اینجا حق می دهند.^۲



به خاطر یک مادر

مادری می‌دوید؛ حالا خدا همه را به خاطر این مادر می‌دواند.
خدا سعی بین صفا و مروه را برای همه حاجی‌ها واجب کرده است. باید هفت‌بار بروی و بیایی. سعی بین صفا و مروه را چرا باید بروم؟ چون مادری بچه‌اش تشنه بوده. فقط تشنه بوده! فکر نکنی خبر دیگری بوده؛ آب می‌خواست. جابه‌جا سراب می‌دیده، می‌رفته می‌آمده. یکجایش می‌گویند باید هروله کنی؛ مردها باید بدوند. اینجا که رسیدند، باید بدوند؛ چرا؟ می‌گویند وقتی که هاجر به اینجا می‌رسید، می‌دوید؛ صدای بچه‌اش را می‌شنید، ناآرام می‌شد و می‌دوید. مردم همه عالم! پا جای پاهای هاجر بگذارید. داستان اسماعیل چه شد؟ خدایا چرا این قدر تقدیر می‌کنی؟ بچه‌اش از تشنگی تلف شد؟ نه!

وقتی داغ دل این مادر را دید، زیر پاهای بچه‌اش چشمه باز کرد. یک دفعه دید بچه‌اش دارد با آب بازی می‌کند. الحمدلله! ختم به خیر شد. خدایا اگر برای هاجر کربلا می‌خواستی مناسک درست کنی، چه می‌کردی؟ هاجر کجا؟ رباب کجا؟! آخر آمد بچه‌اش را بغل کرد، در آغوش گرفت و آرام شد. چون هاجر دویده، همه باید بدوند. بعد خدا می‌فرماید که خانم‌ها نمی‌خواهد بدوند. خانم‌ها همان طور آرام بدوند. شاید بگویید خدایا دل نداری خانم‌ها بدوند؟! پس ماجرای کربلا چیست؟ عظمت روضه‌های کربلا را نمی‌شود توضیح داد. خدا حج را غوغا کرده تا بفهمی در کربلا چه خبر است!

زمزمِ کربلا

در اوج تشنگی، چشمه از زیر پای اسماعیل جوشید. اگر به ظاهر چشمه‌ای برای علی‌اصغر در زمین نجوید، اما در آسمان‌ها خبرهایی برپا شد، در غم او آسمان و زمین جوشید ...

«وَبَكَّى لَهُ جَمِيعُ الْخَلَائِقِ وَبَكَتْ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُونَ السَّبْعُ وَ مَا فِيهِنَّ وَ مَا بَيْنَهُنَّ وَ مَنْ يَتَقَلَّبُ فِي الْجَنَّةِ وَالنَّارِ مِنْ خَلْقِ رَبِّنَا وَ مَا يُزَى وَ مَا لَا يُزَى»^۱ (و تمام خلایق بر آن گریستند و آسمان های هفت گانه و طبقات هفت گانه زمین و آنچه از موجودات در آن ها و بین آن ها هستند بر آن گریستند و تمام مخلوقات پروردگار که در بهشت و جهنم قرار دارند، بر او گریه کردند، آنچه از موجودات دیده شده و آنچه دیده نمی شود بر آن اشک ریختند).

«کعبه یک زمزم اگر در همه عالم دارد

چشم عشاق تو نازم که دو زمزم دارد»

«بر شام پرستاره تو آسمان گریست

تنها نه آسمان که زمین و زمان گریست

با چشم پرستاره خود سیر کرده ام

دیدم به شیرخواره تو کهکشان گریست»^۲

شب هفتم محرم است ... شب باب الحوائج شش ماهه کربلاست ... شب آقایی که شش ماه بیشتر ندارد؛ اما از بزرگی این آقا همین بس که بزرگان دین ما هروقت به مشکلی برمی خوردند، متوسل به این آقا می شدند ... امشب شب حوائج است ... یک علی اصغر حسین برای حوائج همه عالم بس است.

خدا رحمت کند استاد فقید اخلاق حضرت آیت الله حق شناس نقل می کردند: حاجتی داشتم چله زیارت عاشورا گرفتم. شب چهارم در عالم رؤیا وجود مقدس ابی عبداللّٰه (علیه السلام) را دیدم. آقا فرمود: حق شناس چیزی از ما می خواهی؟ گفتم آقا فلان مشکل را دارم، حاجتم این است ... می گوید





امام حسین علیه السلام فرمود: حق شناس اگر همان شبِ اول، روضه علی اصغر^۱ را خوانده بودی حاجتت را می‌دادم ... امشب چه کسانی گرفتارند؟ ... چه کسانی حاجت دارند؟ می‌خواهیم برویم در خانه شش ماهه حسین علیه السلام ... همان آقایی که میرزای شیرازی همیشه به روضه خوان‌ها و مرثیه‌خوان‌ها توصیه می‌کردند که تا می‌توانند مصیبت علی اصغر را بخوانند؛ چون علی اصغر سند مظلومیت حسین علیه السلام است ... بعد می‌فرمود: هریک از اصحاب می‌توانستند از خودشان دفاع کنند، اما این بچه توان دفاع کردن از خودش را نداشت! ... همه شهدا روی زمین جان دادند، اما این بچه روی دست‌های بابا جان داد ...^۲

من بمیرم برای آن لحظه‌ای که آمد جلوی خیمه زنان؛ فرمود: «یا اُختاه» خواهر جان! «تَاوَلِیْنِی وَلَدِی الصَّغِیرَ حَتَّى أُودَّعَهُ» فرزندم را بیاور؛ می‌خواهم با علی وداع کنم ... تا بچه را گرفت، دید رنگ و روی علی زرد شده است ...؛ از شدت تشنگی لب‌ها را باز بسته می‌کند «عَلِیَّ یَتَلَطَّى فَالْتَقَتِ الْحُسَیْنُ علیه السلام فَإِذَا بِطِفْلِ لَهُ یَبِکِ عَظِشًا» بچه دارد گریه می‌کند ... بی‌تابی می‌کند ... «فَأَخَذَهُ عَلِیَّ یَدِهِ» بلندش کرد روی دستش «فقال یا قوم: إِنْ لَمْ تَرَخْمُونِی» اگر به من رحم نمی‌کنید «فَارْخَمُوا هَذَا الطِّفْلَ أَمَا تَرَوْنَهُ کَیْفَ یَتَلَطَّى عَظِشًا» این طفل که گناهی ندارد ... یا صاحب‌الزمان عذر می‌خواهم ... «فَرَمَاهُ حَرَمَلَهُ بَنُّ الْکَاهِلِ بِسَهْمٍ ثَلَاثِ شُعَبٍ» ملعون صدا زد: حرم‌له، چرا داری نگاه می‌کنی؟ «فَوَقَعَ فِی نَحْرِهِ قَدْ بَحَهُ ... قَدْ بَخَ الطِّفْلَ مِنَ الْأُذُنِ إِلَى الْأُذُنِ» بمیرم تیر سه شعبه از چله رها شد ... یک وقت دیدند علی روی دست بابا دارد دست و پا می‌زند ... ابی‌عبدالله علیه السلام نگاه کرد، دید سر علی اصغر به پوست آویزان شده ... وای حسین!^۳

الالعهن الله علی القوم الظالمین ...

۱. رک. سید عبدالله، حسینی کاکی دشتی، باب‌الحوائج.

۲. سید بن طاووس، لهوف، ص ۸۱.

یونس سمعی، «متن روضه روشمند و مستند»، دسترسی در:

بی‌تا، <http://eitaa.com/joinchat/۵۵۰۹۶۱۱۶۶۲۹۸fe۳e8a>.

مجلس
هشتم

تریتش با ما!

«فرزندِ بیشتر مانع تربیت نیست، بلکه خود ابزار مهمی برای تربیت است؛ لقمه حلال و سفره حسین علیه السلام کار را درست می‌کنند.»

وای بر فرزندان آخرالزمان!

روزی پیامبر صلی الله علیه و آله همراه جمعی از یاران‌شان از جایی عبور می‌کردند، دیدند بچه‌ها مشغول بازی هستند؛ حضرت فرمودند: «وَيْلٌ لِّأَوْلَادِ آخِرِ الزَّمَانِ مِنْ آبَائِهِمْ» (وای بر فرزندان آخرالزمان از دست پدرانشان!) به ایشان عرض شد: «يَا رَسُولَ اللَّهِ مِنْ آبَائِهِمُ الْمُشْرِكِينَ» یا رسول الله! (از پدران مشرک آن‌ها؟) حضرت فرمودند: «لَا مِنْ آبَائِهِمُ الْمُؤْمِنِينَ» (نه، از دست پدران مؤمنشان!) «لَا يَعْلَمُونَهُمْ شَيْئًا مِنَ الْفَرَائِضِ» (به خاطر اینکه چیزی از واجبات و محرمات دینی به آنان یاد نمی‌دهند.) «وَإِذَا تَعَلَّمُوا أَوْلَادَهُمْ مَنَعُوهُمْ» (و اگر خود فرزندان هم بخواهند احکام و مسائل دینی را یاد بگیرند، آن‌ها را منع می‌کنند) «وَرَضُوا عَنْهُمْ بِعَرَضٍ يَسِيرٍ مِنَ الدُّنْيَا فَأَنَّا مِنْهُمْ بَرِيءٌ وَهُمْ مِنِّي بَرَاءٌ»^۱ (و تنها از این خوشحالند که آنان درآمد مالی هرچند ناچیز داشته باشند؛ من از این پدران بیزارم و آنان نیز از من بیزارند.)

از این روایت و روایاتی از این دست که درباره حقوق فرزند است، به خوبی استفاده می‌شود که انسان در برابر خانواده، در برابر همسر و فرزند خود مسئولیت سنگینی دارد و موظف است تا آنجا که می‌تواند در تعلیم و تربیت آن‌ها تلاش کند، جلوی آن‌ها را از اینکه مرتکب گناه شوند بگیرد و خانواده خود را به خوبی‌ها دعوت کند؛ نه اینکه تنها به فکر تغذیه جسم آن‌ها باشد. برای همین است که بزرگان در این حوزه حساسیت قابل توجهی داشته‌اند. برای نمونه، همسر امام خمینی ره نقل می‌کردند در اوایل زندگی‌مان حضرت امام به من گفتند من به کار تو کاری ندارم...، آنچه از تو می‌خواهم این است که واجبات را انجام دهی و محرمات را ترک



کنی؛ یعنی گناه نکنی.^۱

مراقب باش!

خداوند متعال هم در قرآن به ابعاد مختلفی از زندگی بشر اشاره کرده است؛ اما یکی از این آیات که به بُعد خانوادگی ارتباط جدی پیدا می‌کند آنجا است که می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ»^۲ (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خود و خانواده خود را از آتشی که هیزم آن مردم و سنگ‌ها هستند نگه دارید).

از واحدهای کوچک شروع کن!

در حقیقت، اجتماع بزرگ از واحدهای کوچکی تشکیل می‌شود که “خانواده” نام دارد. هر وقت این واحدهای کوچک، یعنی خانواده که رسیدگی به آن آسان‌تر است اصلاح شود، کل جامعه اصلاح می‌شود و این مسئولیت در درجهٔ اول بر دوش پدران و مادران است.

مخصوصاً در عصر ما که امواج کوبندهٔ فساد در بیرون خانواده‌ها بسیار قوی و خطرناک است، برای خنثی کردن آن‌ها باید برنامه‌ریزی اساسی‌تر و دقیق‌تری انجام دهیم که از طریق تعلیم و تربیت خانوادگی باید این کار انجام شود. نه تنها آتش‌های قیامت که آتش‌های دنیا هم از درون وجود انسان‌ها سرچشمه می‌گیرد و هرکسی وظیفه دارد خانوادهٔ خود را از این آتش‌ها حفظ کند.

بیش از این تکلیفی نداری!

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: وقتی این آیه «قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا»^۳ بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد، مردی از مسلمانان نشسته بود و گریه می‌کرد

۱. علی‌اکبر سبزیان، زندگی به سبک روح‌الله، ج ۳۶، ص ۱۳.

۲. تحریم، ۶.

و می‌گفت: ای رسول خدا، من در مقابل نفس خود ناتوان و عاجزم. حالا با نازل شدن این آیه تکلیف من سنگین تر هم شد؛ مگلف شدم خانواده خود را هم نجات بدهم. رسول خدا ﷺ فرمود: «تَأْمُرُهُمْ بِمَا أَمَرَهُمُ اللَّهُ، وَ تَنْهَاهُمْ عَمَّا نَهَاَهُمُ اللَّهُ عَنْهُ، فَإِنْ أَطَاعُوكَ كُنْتَ قَدْ وَفَّيْتَهُمْ، وَإِنْ عَصَوْكَ فَكُنْتَ قَدْ قَصَّيْتَ مَا عَلَيْكَ.» (کافی است که آن‌ها را امر به معروف و نهی از منکر کنی، اگر از تو پذیرفتند آن‌ها را از آتش دوزخ حفظ کرده‌ای و اگر نپذیرفتند وظیفه خود را انجام داده‌ای.)

یعنی بیشتر از این، چیزی از ما نخواستند فقط امر و نهی کردن وظیفه ماست؛ انتظار هم ندارند که ما بتوانیم همه افراد را هدایت کنیم. حضرت نوح (ع) هم با اینکه پیامبر خدا بود فقط همین کار را انجام داد و پسرش عاقبت به خیر نشد.

بچه کمتر، تربیت بهتر؟!

وقتی به بعضی از مردم می‌گوییم که چرا تک‌فرزندید؟ چرا به سمت خانواده کامل نمی‌روید؟ فوراً همین مسئله تربیت را پیش می‌کشند و زود جواب می‌دهند که «حاج آقا دلتون خوشه! مگه نمی‌گید پدر و مادر مسئول تربیت فرزندان خودشون هستن؟ خب اگه ما بچه دار شیم در این دوره و زمینه، چه کسی می‌خواد این‌ها رو تربیت کنه؟ ما تو تربیت همین یک فرزند هم موندیم! خیلی از خانواده‌ها بچه زیاد دارن ولی در تربیت بچه‌هاشون هنوز موندن و خیلی از اون بچه‌ها هم تربیت خوبی نشدن. نشنیده‌اید میگن هرچه بچه کمتر باشه، تربیت بهتره؟! منم می‌خوام خیلی دقیق و متمرکز بچم رو تربیت کنم تا تربیتش درست از آب دربیاد. آخه همه می‌دونن که تربیت کار حساسیه و بایست با حوصله و دقت انجام بشه و هزارویک ریزه کاری داره. من که چند تا بچه رو نمی‌رسم تربیت کنم! بذارید به کار خودم برسیم.»

ترس از تربیت

اینکه الآن بعضی‌ها ترس از این دارند که نتوانند فرزندشان را تربیت کنند تنها برای الآن هم نیست. در حدیث شریفی آمده که بکر بن صالح می‌گوید: «كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ (ع)»: (به امام کاظم (ع) نوشتم) «إِنِّي اجْتَنَبْتُ ظُلْمَ الْوَلَدِ مُنْذُ خَمْسِ سِنِينَ» (من پنج سال است که از فرزنددار شدن، خودداری کرده‌ام. [برای چه؟]) «وَذَلِكَ أَنَّ أَهْلِي كَرِهَتْ ذَلِكَ» (به خاطر اینکه برای همسر ناخوشایند است) «وَقَالَتْ: إِنَّهُ يَشْتَدُّ عَلَى تَرْبِيَتِهِمْ؛ لِقَلَّةِ الشَّيْءِ، فَمَا تَرَى؟» (می‌گوید: به خاطر کمی مال، به خاطر اینکه تربیت و پرورش آنان برای من سخت است.) از امام کاظم (ع) نظرش را پرسیدم وقتی این سؤال را [که سؤال جدی خیلی از مردم هم هست] از امام کاظم (ع) پرسیدم، امام در جواب نامه من نوشتند: «أُطْلِبُ الْوَلَدَ» (فرزند بخواه [و اقدام کن]) این پاسخ امام یعنی اینکه ترس از سختی تربیت فرزندان و ترس از مشکلات اقتصادی مانع این نشود که شما خانواده کامل داشته باشی. بعد امام (ع) به من فرمود: «فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَرْزُقُهُمْ»^۱ (قطعاً خداوند عزوجل روزی آنان را می‌دهد.)

بازی، بازی تربیت

خب اینکه ما دغدغه تربیت فرزند را داشته باشیم خیلی خوب و ارزشمند است، اما باور کنید مفهوم «تربیت» این قدر پیچیده و دست‌نیافتنی نیست! بیا باید چشم‌ها را بشویم و تربیت را به‌گونه‌ای دیگر ببینیم! معنای تربیت این نیست که بشویم نگهبان بچه و مدام مثل ربات، تمام حرکاتش را زیر نظر بگیریم و فرمان بکن نکن صادر کنیم! تربیت یعنی اینکه کمک کنیم کودک سیر طبیعی رشدش را طی کند. **تربیت یعنی سنگ‌های سر راه رشدش را برداریم و بگذاریم سنگ‌ریزه‌ها را خودش چاره کند.** تربیت یعنی اگر می‌خواهد بازی کند، امکان

بازی کردنش را فراهم کنیم تا آسیب نبیند و با بازی رسم را زندگی بیاموزد. اتفاقاً باید تسهیل گر بازی فرزندمان باشیم و برویم مثلاً چند بازی حرکتی هم یاد بگیریم و خودمان با او بازی کنیم و در ضمن بازی به دنبال رشد فکری اش باشیم.

بازی کردن، یکی از آن بازوهای تربیت است و تربیت را برای والدین راحت تر می کند؛ و معصومین علیهم السلام از این روش استفاده می کردند.

تشویق پیامبر صلی الله علیه و آله

روایت داریم که یک بار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بیمار شد و از آن بیماری شفا یافت. در این حال فاطمه علیها السلام [بانوی زنان جهان] همراه دو فرزندش امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام به عیادت پدر رفت ... پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به حسن و حسین علیه السلام فرمود: «قُومَا الْآنَ فَاصْطَرِعَا»، (بلند شوید و باهم کشتی بگیرید) «فَقَامَا لِيَصْطَرِعَا» (حسن و حسین علیه السلام مشغول کشتی گرفتن شدند) «وَقَدْ حَزَجَتْ فَاطِمَةُ علیها السلام فِي بَعْضِ حَاجَتِهَا» (فاطمه علیها السلام برای انجام کاری به بیرون رفت) «فَدَخَلَتْ فَسَمِعَتْ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله وَهُوَ يَقُولُ: إِبْنُ يَاسَنُ! شَدَّ عَلَى الْحُسَيْنِ فَاصْرَعَهُ» (فاطمه علیها السلام وقتی برگشت دید حسن و حسین علیه السلام هنوز مشغول کشتی گرفتن هستند و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حسن علیه السلام را تشویق می کند و می فرماید: آفرین بر تو ای حسن! با یک حمله، حسین را بر زمین بزن! فاطمه تعجب می کند.) به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «وَأَعْجَبَاهُ! أَتَشَجُّعُ هَذَا عَلَى هَذَا» (پدر جان! خیلی عجیب است! تو حسن را علیه حسین تشویق می کنی؟) «أَتَشَجُّعُ الْكَبِيرَ عَلَى الصَّغِيرِ؟!» (بزرگ را علیه کوچک تشویق می کنی؟! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «بِإِثْنَيْهِ، أَمَّا تَرْضَيْنِ أَنْ أَقُولَ أَنَا: يَا حَسَنُ، شَدَّ عَلَى الْحُسَيْنِ فَاصْرَعَهُ، وَهَذَا حَبِيبِي جَبْرِئِيلُ يَقُولُ: يَا حُسَيْنُ، شَدَّ عَلَى الْحَسَنِ فَاصْرَعَهُ؟» (دختر عزیزم! آیا راضی نیستی من بگویم: ای حسن با یک حمله حسین را بر زمین بزن، در حالی که محبوبم



جبرئیل حسین را تشویق می‌کند و می‌گوید: ای حسین! با یک حمله حسن را بر زمین بزن!

از این دست روایات در کلام اهل بیت علیهم‌السلام زیاد است. اهل بیت علیهم‌السلام به ما دستور عملی می‌دهند که بچه‌ها باید برای بازی کردن آزاد باشند و این در صورتی است که تعداد فرزندان بالا باشد، نه اینکه فقط یک فرزند داشته باشیم که اگر این جور باشد فرزند ما چاره‌ای ندارد جز اینکه به سراغ موبایل، تبلت و تلویزیون برود؛ همان رسانه‌هایی که باعث می‌شود بچه در کودکی به اندازه کافی جنب و جوش نداشته باشد. کودکان نیاز به بازی دارند؛ بدون بازی تربیت صحیح کودک امکان‌پذیر نیست. بازی هم نیاز به هم‌بازی دارد؛ بچه‌ها وقتی تعدادشان کم باشد باید فکری به حال هم‌بازی‌شان کرد.

سه راه عمده برای این کار وجود دارد:

- خدا برکت ندهد به این سیدی‌ها، برنامه‌های تلویزیونی، بازی‌های رایانه‌ای و... که کار مادران را ساده کرده است. عده‌ای برای اینکه کودک بهانه‌ای برای نگیرد فرزندشان را مشغول رسانه می‌کنند؛ رسانه‌ای شدن کودک همان و به بیراهه رفتن تربیت همان.

- راه دوم، آن است که او را به مهدکودک بفرستیم. مهدکودک در تمدن امروز یعنی عوض کردن مادر؛ اما با آرام‌ترین، شادترین، و باکلاس‌ترین شکل ممکن!

- راه سوم را کمتر کسی انتخاب می‌کند. در این راه پدر و مادر خودشان هم‌بازی کودک می‌شوند. چند پدر و مادر سراغ دارید که این کار را انجام بدهند؟

وقتی تعداد بچه‌ها بیشتر باشد، به صورت خودکار وقت یکدیگر را پر می‌کنند و این نکته بسیار مهمی است. یکی از دلایلی که مشاورین و کارشناسان حوزه تربیت فرزند و جمعیت معتقدند، تربیت فرزند بیشتر، راحت‌تر است؛ به خاطر همین است که بچه‌های زیاد خانه را برای

خودشان یک مهدکودک می‌کنند.^۱

نورِ متمرکز

بعضی‌ها فکر می‌کنند تک‌فرزندى فرصت بیشتری برای تربیت آن یک فرزند برایشان فراهم می‌آورد! اما حواسشان نیست که نورِ متمرکز فقط چشم را می‌زند؟! و نور باید پخش باشد، تمرکز بیش از حد روی فرزندان و سواس می‌سازد و ساز رفتارهای طبیعی طفل را ناکوک می‌کند. کودک باید در سایه نظارت ما رشد کند؛ نه اینکه زیر ذره‌بین ما آتش بگیرد! بهترین روش تربیت، تربیت بین فرزندی است؛ یعنی تربیت کودک با کودک. شاید برای همین است که بر سر زبان‌هاست: «بچه یکیش کمه، دوتاش غمه، سه‌تاش خاطرِ جمعه!» در فضای چندفرزندی، توجه ما معطوف نظارت کلی بر تعاملات فرزندان است و بازی‌ها و کودکی‌ها و درگیری‌ها و دعوای و صلح‌های بچه‌ها باهم، آن‌ها را رشد می‌دهد. درواقع، ما باید محیط خانواده را تربیت کنیم، نه تک‌تک فرزندان را.^۲

بدترین تربیت

بدترین نوع تربیت هم همیشه تربیت مستقیم بوده است. تربیت مستقیم چه حاصلی دارد جز اینکه بچه پس بزند؟ با روش تربیت مستقیم، کودک سرخورده می‌شود! درواقع، تربیت مستقیم کودکان ضدتربیت است؛ چون اثر وارونه می‌گذارد. مگر شخصیت کودکان با امرونی شکل می‌گیرد؟! فرزندان ما، همانی می‌شوند که ما پدر و مادرها هستیم. اگر می‌خواهیم کاری بکنیم، باید الگوهای خوبی برای فرزندانمان باشیم؛ نه

۱. محسن عباسی ولد، ایران بمان، ص ۱۵۸-۱۵۹.
۲. «توجه داشته باشید و توجه دارید که تربیت فرزندان این‌گونه نیست که انسان هر یک یک بچه‌ها را بخواهد [که] مثل یک شاگرد معینی جلو [بیایند]، دعوتشان کند، بهشان حرف بزند [و] تربیتشان کند، نه... تربیت فرزندان تربیت تک‌تک فرزندان نیست، تربیت محیط خانواده است. محیط خانواده که خوب بود، چه بچه یکی باشد چه پنج‌تا باشد، فرقی نمی‌کند، خوب تربیت می‌شوند. به‌طور طبیعی، به‌طور غالب خوب تربیت می‌شوند.» (شرح حدیث اخلاق؛ فرزندان که برای والدین، عمل صالح‌اند)، دفتر حفظ و نشر حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، دستیابی در: farsi.khamenei.ir / ۳۵۲۶۷، ۱۵ آذر ۱۳۹۵.



اینکه کلاً صورت مسئله را پاک کنیم و بگوییم فرزند زیاد تربیت را سخت تر می کند.

شما بروید و بگردید خانواده های پرجمعیت را پیدا کنید؛ از آن ها سؤال کنید که آیا شما که فرزندان بیشتری دارید با تربیتشان به مشکل خورده اید؟ به طور حتم جوابی به شما می دهند غیر از آن چیزی که فکرش را می کنید. تعدد فرزندان، نه تنها تربیت آن ها را سخت نمی کند، بلکه کارشناسان یکی از ابرازهای تربیت درست یک فرزند را، داشتن فرزندان دیگر می دانند.^۱ حاج قاسم سلیمانی نمونه «فرزندچندمی» است که موفق هم بود. یک شخصیت ملی هم هست. غالب شهدا از درون همین خانواده های چندفرزندی تربیت شده اند؟ این ها کجا تربیت شده اند؟ چگونه تربیت شده اند؟

به فکر تنهایی اش باش!

پدر و مادرهای تک فرزند، همیشه دلشان هزار راه می رود. آن ها نگرانند که مبادا برای فرزند یکی یک دانه شان اتفاقی بیفتد و آسیب ببیند. آن ها درست مثل سایه، حتی نزدیک تر از سایه پشت سر فرزندشان راه می افتند و از او حمایت می کنند تا آب در دل او تکان نخورد. عجیب نیست اگر مادری روزی چندبار به اتاق کودکش سر بزند و از حالش جویا شود، غریب نیست اگر پدری حتی اجازه ندهد فرزندش تا حیاط خانه یا کوچه تنها برود؛ دور از ذهن نیست اگر فرزند حتی وقتی بزرگ شد و به سن مدرسه رسید بازهم پدر و مادر نخواهند او را تنها به مدرسه بفرستند و...؟! پدر و مادری که یک بچه بیشتر ندارند همیشه دلوایس هستند که مبادا اتفاقی هولناک برای فرزندشان بیفتد و او را از آن ها بگیرد؛ برای همین، همه جا همراهش می روند و حتی در جمع او و دوستانش حاضر می شوند و فرزند را می پایند، چون ازدست دادن او برایشان کابوس است.

اما این فقط پدر و مادرها نیستند که تاوان تک‌فرزندی را پس می‌دهند، بلکه این یکی‌یک‌دانه‌ها هم از این شرایط (به‌شدت) رنج می‌برند. کودکی که نه خواهری دارد و نه برادری، از نظر فکری و عاطفی به بلوغ کامل نمی‌رسد و در آینده احتمال اینکه به اختلالات شخصیتی مبتلا شود در او بیشتر است؛ در یک جمله این والدین و کودک از آسیب‌هایی مثل احساس تنهایی، لوس‌شدن، ازدست‌دادن استقلال شخصیت، ضعف‌داشتن در به‌کارگیری قانون زندگی، اضطراب شدید پدر و مادر و از بین رفتن نسل عمو، عمه، دایی و خاله، خلاء عاطفی، اضطراب و فشار در نگهداری والدین در امان نیستند.^۱ در این رابطه مطالعات بین‌المللی از الگوی «**خانواده کامل**» سخن می‌گویند؛ خانواده کامل، خانواده‌ای است که همه اعضای آن، همه روابط درون خانوادگی را تجربه کنند؛ یعنی والدین، فرزند دختر و پسر داشته باشند و هرکدام از دختر و پسر آن‌ها، خواهر و برادر داشته باشند. «perfect family» یا «**خانواده کامل**» یک الگوی بین‌المللی است و حداقل دارای چهار فرزند (دو پسر و دو دختر) است. فرزندی که در خانواده به صورت تک‌فرزندی تربیت می‌شود به دلیل اینکه همه نیازهای مادی او بدون چون و چرا در خانواده برآورده شده است، وقتی وارد اجتماع می‌شود همان توقع را از دیگران دارد و تحمل کوچک‌ترین سختی را ندارد، احساس مسئولیت نمی‌کند و دچار مشکلات مختلفی می‌شود.^۲

به خدا بسپار!

اما نکته دیگری که به پدر و مادرهایی که می‌گویند: «*دلتون خوشه!*» که ما بچه‌دار شیم در این دوره و زمینه، چه کسی می‌خواهد این‌ها رو تربیت کنه؟ ما تو تربیت همین یه فرزند هم موندیم!» باید گفته شود این است

۱. محسن عباسی ولد، ایران جوان بمان، ص ۱۷۵.

۲. «پیامدهای تک‌فرزندی در خانواده و جامعه» باشگاه خبرنگاران جوان، دسترسی در: <https://www.yjc.news/fa/news/۱۳۹۲/۴۵۳۳۴۵۳>.

که خداوند در قرآنش به پیامبر ﷺ می‌فرماید: ای پیامبر! «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ»^۱ (تو هر کس را که بخواهی هدایت نمی‌کنی [خداست که سفره‌دار است، مربی خداست] هر که را بخواهد هدایت می‌کند و او هدایت‌یافتگان را بهتر می‌شناسد).

مرحوم علامه طباطبایی در مورد اینکه منظور از هدایت چیست، در تفسیر المیزان این‌گونه فرموده‌اند: «منظور از "هدایت" در اینجا صرفاً راهنمایی نیست، بلکه رساندن به هدف مطلوب است.»^۲ چون خیلی‌ها بودند که اولش آدم‌های خوبی بودند، ولی بعداً چپ شدند و از دایره بیرون رفتند.

کربلایی‌های نامقدس

به عنوان نمونه در کربلا شما نمونه‌هایی از این افراد را می‌بینید که اولش آدم حسابی بودند، ولی در واقعه عاشورا بدجور قافیه را باختند و از مسیر مستقیم به انحراف کشیده شدند.

شمر بن ذی الجوشن را ببینید! شمر کسی بود که در رکاب امیرالمؤمنین علی (ع) می‌جنگید، شمر توفیق جانبازی در جنگ صفین را داشت. در حالات شمر آمده است که ۶ بار پای پیاده به زیارت خانه خدا رفته است؛^۳ اما چه شد عاقبت شمر؟ شد قاتل امام حسین (ع)!

یا عمر سعد را ببینید! عمر سعد که بود؟

عمر بن سعد بنابر نقل مشهور از تابعین بود. تابعین چه کسانی بودند؟ تابعین کسانی بودند که مستقیماً رسول خدا ﷺ را ندیده بودند، ولی با اصحاب حضرت ملاقات داشتند و مردم در مسائل دینی

۱. قصص، ۵۶.

۲. محمد حسین طباطبایی، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۶، ص ۸۷.

۳. «مردی که ۶ بار پای پیاده به حج رفت، اما حسین (ع) را کشت» سایت تبیان، دسترسی در: <https://article.tebyan.net/۱۳۹۶مهر۴/۳۷۶۰۲۵>.

خود به تابعین مراجعه می‌کردند؛ به تعبیری جایگاه مرجعیت در بین مردم داشتند. پدر او یعنی سعد بن ابی وقاص هم با حضرت آمده، مادر پیامبر ﷺ، از یک قبیله بودند و از این جهت با خاندان نبوت رابطه خویشاوندی داشت؛ اما چه شد عاقبت عمر سعد؟ از مدار ولایت خارج شد؛ بدبخت و ذلیل شد.

نقل کرده‌اند بعد از واقعه کربلا، عمر سعد از ترس کشته شدن به دست مردم، شب‌ها همیشه در دارالاماره می‌خوابید! ^۱ دائماً در حال فرار کردن و پنهان شدن بود و طبق فرمایش امام، به گندم ری هم دست نیافت. آن قدر خوار و ذلیل شد که حال خودش را برای دوستانش این گونه توصیف می‌کرد: «هیچ کس زیان کارتر از من به خانه خود برنگشت؛ چون از امیری فاجر و ظالم اطاعت کرده‌ام و عدالت را زیر پا گذاشتم و قرابت را قطع کرده و خطای بزرگی مرتکب شده‌ام.» ^۲ عمر سعد مصداق بارز «خَیْرَ الدُّنْیَا وَ الْآخِرَةِ» شد. آدم حسابی بودند؛ اما هدایت نیافته از دنیا رفتند.

البته در کربلا نمونه‌های عکس آن را هم داریم که گذشته خوبی نداشتند، اما خدا اسباب هدایتشان را فراهم کرد. یکی از آن‌ها حُزَیْن یزید ریاحی است. حراره را بر امام حسین علیه السلام بست و دل فرزندان و خانواده حسین علیه السلام را لرزاند؛ اما آخر کار هدایت شد؛ چراکه سفره‌دار خداست و همه چیز به دست اوست؛ تربیت روح و جسم در دست خداوند متعال است. در انقلاب خودمان هم از این خُرها کم نبودند که سابقه خوبی نداشتند، ولی خدا هدایتشان کرده است. ^۳

۱. محمد بن جریر طبری، تاریخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۵۸۷.

۲. احمد بن یحیی بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۱۱.

۳. «گنده لاتی که حر انقلاب شد! شاهرخ ضرغام از کسانی است که زمان شاه محافظ کاباره‌ها بوده، مادرش تعریف می‌کند که شاهرخ جزء آن کسانی بود که تقریباً هرماه یک بار باید می‌رفتم و از کلانتری بیرون می‌آوردمش، از بس که شر بود. یکی از همسایه‌هایشان می‌گفت خیلی از گنده لاتی‌های محل از آقا شاهرخ حساب می‌برند، روی خیلی از آن‌ها را کم کرده؛ حتی یک دفعه در دعوا چهارتا از آن‌ها را باهم زده. بعدش هم می‌گفت که شاهرخ الآن برای خودش کلی نوجه دارد. حتی خیلی از مأمورهای کلانتری ازش حساب می‌برند، از ضرورت این آقا چه قدر باید گفت. با اینکه خودش از بعضی‌ها باج می‌گرفت، ولی گاهی از ستم دیده‌ها حمایت می‌کرد. یکی از روحیات شاهرخ این بود که ماه رمضان روزه می‌گرفت و نماز می‌خواند. محرم و صفر که می‌شد، لب به شراب نمی‌زد. سیگاری نبود و سیگار نمی‌کشید. به فقرا خیلی کمک می‌کرد، گاهی حاتم بخشی‌هایی می‌کرد. عاشق امام حسین علیه السلام بود، عاشق مراجع تقلید بود، به سیدها و روحانیان نیز احترام می‌گذاشت. ولی جالب است بدانید که شاهرخ با این همه خلاف عاقبت به خیر شد. یک روز تصمیم گرفت دیگر سراغ گناه نرود؛ کاباره را رها کرد و آمد خانه. بی مقدمه



پس اگر لطف خدا نباشد ما چه کاره ایم؟ چه بسا بزرگانی که در تربیت فرزندان شان موفق نبوده اند! این مسئله ارتباطی به زیادی فرزندان ندارد.

دعای والدین؛ برابر با...!

کمترین کاری که می توانید انجام دهید دعاست. شما اگر بدانید دعای خیر شما برای فرزندان تان چقدر تأثیر دارد، هیچ وقت نمی ترسید. در روایت داریم که نبی مکرم اسلام حضرت محمد مصطفی ﷺ فرمودند: «دُعَاءُ الْوَالِدِ لَوْلَدِهِ كَدُعَاءِ النَّبِيِّ لِأُمَّتِهِ»^۱ (دعایی که پدر برای فرزند کند مانند دعایی است که پیغمبر برای امت خود می کند).

دعای والدین این قدر اثر دارد؛ مخصوصاً والدینی که تمام دغدغه شان این است که فرزندان شان جزء سربازان امام زمان ﷺ شوند، یعنی اگر تربیت هم می کنند برای یاری آقایشان تربیت می کنند؛^۲ مانند برخی از

گفت: پاشین! پاشین وسایل تان را جمع کنید، می خواهیم برویم مشهد! مادر شاخر با تعجب سؤال کرد: مشهد! جدی می گویی! گفت: آره بابا، بلیط گرفتم، دو ساعت دیگر باید حرکت کنیم. باورکردنی نبود. دو ساعت بعد داخل اتوبوس بودیم، در راه مشهد، مادر خیلی خوشحال بود. خیلی شاخر را دعا کرد. چند سالی بود که مشهد نرفته بودیم، فردا صبح رسیدیم مشهد، مستقیم رفتیم حرم. شاخر سریع رفت جلو؛ با آن هیگل همه را کنار زد و خودش را چسباند به ضریح! بعد هم آمد عقب و یک بیرمرد را که نمی توانست جلو برود بلند کرد و آورد جلوی ضریح. عصر همان روز از مسافرخانه به سوی حرم حرکت کردم. شاخر زودتر از من رفته بود. می خواستم وارد صحن اسماعیل طلایی بشوم. یک دقیقه دیدم کنار درب ورودی شاخر روی زمین نشست، رو به سمت گنبد. آهسته رفتم و پشت سرش نشستم. شانه هایش مرتب تکان می خورد. حال خوشی پیدا کرده بود. خیره شده بود به گنبد و داشت با آقا حرف می زد. مرتب می گفت: خدایا من بد کردم، من غلط کردم؛ اما می خواهم توبه کنم. خدایا منو ببخش! یا امام رضا ﷺ به دادم برس. من مصرع را تباه کردم. اشک از چشمان من هم جاری شد. شاخر یک ساعتی به همین حالت بود. توی حال خودش بود و با آقا حرف می زد. دو روز بعد برگشتیم تهران. شاخر در مشهد واقعا توبه کرد؛ همه خلاف کاری های گذشته را رها کرد و هم زمان با پیروزی انقلاب اسلامی از همه گناهان دست کشید و شد حر انقلاب اسلامی. الان هم به او می گویند شهید شاخر حر انقلاب اسلامی» «شاخر ضرعام؛ لاتی که اسطوره شد»، ره یافته، دسترسی در: <https://rahyafteha.ir/۱۳۹۳۰۴۲۹>

۱. ابوالقاسم پاینده، نهج الفصاحه؛ مجموعه کلمات قصار حضرت رسول ﷺ، ص ۴۸۲.

۲. قوی ترین سلاح (دعای والدین) استاد موسیقی شیطان پرستی

دعای شما والدین قوی ترین سلاح در مقابل همه هاست. یکی از اساتید حوزه نقل می کرد که در تهران داخل تاکسی نشسته بودم که آقای جریانی برایم نقل کرد که تا چند روز متعجب بودم و به این فکر می کردم که با این همه دودستگاه گمراه کننده اگر خدا اراده اش بگیرد شخصی هدایت شود، این کار انجام می شود. او می گفت استاد موسیقی شیطان پرستی بودم، اصلاً خدا را قبول نداشتم، با مادرم تنها زندگی می کردم. مادرم همه چیزش به جا بود؛ نماز، نماز شب و... همیشه می شنیدم من را دعا می کند و من هم مسخره اش می کردم که یعنی زور خدای تو به من می رسد که من را هم هدایت کند؟! تا اینکه یک شب خواب دیدم صحرا محشر بها شده و همه دارند از قبر بیرون می آیند. من آنجا چهره خودم را دیدم؛ آن قدر زیشت و وحشتناک بود که زبانم لال شد، دست و پایم لرزید و از خواب بیدار شدم. یاد آن قضیه آن قدر برایم سخت بود که تا سه ماه مدام گریه می کردم. به جایی رسید که دیگر تصمیم گرفتم توبه کنم و همانی شوم که مادرم از خدا می خواهد؛ چون در همان خواب نشانم دادند که به برکت دعای مادرت، مادر دنیا این صحنه ها را نشان دادیم تا از خواب غفلت بیدار شوی. آنجا بود که پی به عظمت و قدرت دعای مادرم بردم.

مادران شهدا که می‌گفتند وقتی شنیدیم امام خمینی علیه السلام گفت سربازان من در گهواره هستند؛ همان جا قنداقه بچه‌مان را روی دست گرفتیم و گفتیم خدایا دوست داریم پسرمان یار آقا روح‌الله شود.

سفره‌های سرنوشت‌ساز

«خب حالا که گفتید تربیت خیلی هم پیچیده نیست و هدایت هم که دست خداست، دقیقاً ما به عنوان پدر و مادر چه وظیفه‌ای داریم؟ چه کنیم که فرزندمان حداقل در مسیر هدایت خدا قرار بگیرن؟» واضح است که باید بپذیریم در بخش مهارت‌های زندگی، اکثر ماها احتیاج به آموزش داریم؛ باید برای یادگیری نحوه تربیت فرزندان وقت بگذاریم، دوره مجازی و حضوری برویم، مشاوره خانواده داشته باشیم و به محض بروز مشکل، مشورت کنیم و نذاریم مشکل تبدیل به یک بیماری رفتاری جدی شود. لاقلاً به اندازه چند درصد از وقتی که برای دیدن فیلم‌های متعدد و کانال‌های فضای مجازی خرج می‌کنیم؛ این‌ها را باید جدی بگیریم و برایش برنامه‌ریزی کنیم. اما هیچ‌کدام از این‌ها ربطی به تعداد فرزندان ما ندارد. دو راهکار مهم برای تربیت درست فرزندمان وجود دارد که در این جلسه باید به آن‌ها بپردازیم. ما وظیفه داریم بچه‌هایمان را سر دو سفره قرار دهیم که این دو سفره، سفره‌های سرنوشت‌سازی هستند. سفره اول، سفره حلال است.

لقمه‌های سرنوشت‌ساز

هر لقمه‌ای که سر سفره آورده می‌شود آینده و سرنوشت فرزندان ما را تعیین می‌کند. همین کربلایی‌های نامقدس مثل شمر و عمر سعد با آن سابقه درخشانی که داشتند، مشکیشان این بود که سر سفره حلال ننشستند؛ لذا هدایت خدا هم شامل حالشان نشد. بله لقمه‌ها، سرنوشت‌سازند.





امام صادق علیه السلام فرمودند: کسب حرام در نسل ظاهر می شود «کَسْبُ الْحَرَامِ يَبِينُ فِي الذُّرِّيَّةِ»^۱ (درآمد حرام، در نطفه انسان اثر می گذارد). برای فرزند صالح باید نان و لقمه، حلال و پاک باشد.

آن چیزی که تربیت فرزندان را با مشکل روبرو می کند، فرزند زیاد نیست؛ بلکه لقمه ناپاک است که اگر یک فرزند هم باشد در تربیت او به مشکل برمی خوریم. کم نیستند فرزندانی که به دلیل خوردن مال حرام، همه زحمات والدین خود را نادیده گرفته و در جاده های گمراهی و ضلالت افتاده اند؛ کم نیستند فرزندانی که به خاطر خوردن مال حرام، همچون گرگی به جان والدین خود افتاده و روزگار را به کام آن ها سیاه کرده اند؛ تا جایی که والدین آن ها خود را در محاصره ای گرفتار می بینند که نه راه پس دارند و نه راه پیش؛ نه می توانند او را رها کنند و نه می توانند با او زندگی کنند! همه این ها به دلیل تأثیرات تدریجی مال و روزی حرام است که عده ای از والدین نسبت به آن بی توجه یا کم توجه هستند. مادری که خودش محجبه و چادری است می گوید: هر کار می کنم، دخترم نسبت به پوشش و حجاب بی رغبت است. دختری که به بلوغ رسیده، امر و نهی کردن او برای والدین سخت شده است، اما این مادر نمی داند لجاجت و بی رغبتی فرزندش به حجاب و پوشش عمدتاً تأثیر لقمه حرام است؛ لقمه حرام باعث شده در فرزند او به تدریج چنین اثراتی بگذارد. وقتی از تشکیل خانواده کامل حرف می زنیم، بعضی با خودشان می گویند: در تربیت همین یکی ماندیم، حرف از دومی نزن. فکر می کند فرزند زیاد است که تربیت را سخت تر می کند؛ در صورتی که این تأثیر کسب و درآمد از راه غیر حلال است. البته به این نکته مهم هم اشاره کنیم که برای تربیت خوب سه پیش نیاز اساسی داریم که اگر کسی به این سه پیش نیاز توجه نکند فرقی نمی کند که یک فرزند داشته باشد یا دو یا چند فرزند؛ **آگاهی،**

وقت و حوصله سه پیش نیاز جدی موفقیت در تربیت هستند.^۲

اگر پسردارها می‌خواهند فرزندان علی‌اکبری تربیت کنند، باید فرزندان را مثل علی‌اکبر علیه السلام سر سفره حلال بنشانند، اگر دختردارها می‌خواهند سکینه و رقیه تربیت کنند باید مثل آن‌ها فرزندان خود را سر سفره حلال بزرگ کنند.

چه معادلاتی دارد خدا! علی‌اصغر و علی‌اکبر علیه السلام که توفیق شهادت پیدا کردند از برکت همین فضای نورانی و سفره‌های پاک است که پاک تربیت می‌شوند. چقدر این‌طور کربلا قشنگ‌تر می‌شود و خواندنی! داستان کربلا شیرین‌ترین داستان برای زندگی است، وقتی حتی برای تربیت فرزند معادله و فرمول‌هایی ارائه می‌کند.^۱

سر سفره حسین علیه السلام

کار دیگری که باید نسبت به فرزندانمان انجام دهیم این است که آن‌ها را سر سفره حسین علیه السلام قرار دهیم، و آن‌ها را امام حسینی بار بیاوریم. اگر ما فرزندان خودمان را سر سفره امام حسین علیه السلام قرار بدهیم خود آن‌ها خوب می‌دانند چگونه از آن‌ها پذیرایی کنند. اگر نمک‌گیر سفره حسین علیه السلام شدند، کار تمام است.

هنرماداران شهدا این بود که فرزندان خود را سر همین سفره بزرگ کرده بودند، فرزندان خودشان را نمک‌گیر سفره حسین علیه السلام کرده بودند. هنرمادر حاج قاسم این بود که فرزندش را سر همین سفره پرورش داد، امام حسین علیه السلام هم خوب بلد بود سفره‌داری کند. ماجرای شهید حججی و هیئت و مداحی‌های دوران نوجوانی‌اش هم از همین قرار است؛ لذا می‌شود یک اسطوره.

خود را به حسین علیه السلام بسپار!

در زمان آیت‌الله خوانساری، فردی خدمت ایشان می‌رسد و می‌گوید:

۱. سید علی‌اصغر علوی، امضای کوچک، ص ۱۵۲.





برادری دارم که از گناهان، گناهی نیست که انجام نداده باشد، خلاقی نیست که نکرده باشد، همه از دست او عاصی شده‌ایم؛ می‌خواهم او را خدمت شما بیاوریم تا شما او را نصیحتی کنید، ان شاء الله که تأثیرگذار باشد.

آیت‌الله خوانساری به آن شخص فرمودند: با این اوصاف نصیحت من هم کارساز نیست و مشکلی را حل نمی‌کند؛ تنها یک‌راه می‌شناسم. اگر برادر شما در مسیر این راه قرار گرفت و تأثیری در او داشت او را نزد من بیاورید تا من هم او را نصیحت کنم؛ اگر این راه جواب نداد، دیگر رهایش کنید؛ اصلاح نمی‌شود. راهی که آیت‌الله خوانساری به او پیشنهاد دادند این بود که فرمودند: «او را به کربلا ببرید؛ مگر اینکه سر سفره‌ای که حسین علیه السلام پهن می‌کند اصلاح شود، اگر در حرم امام حسین علیه السلام گریه کرد، یعنی اینکه در درون او هنوز نوری وجود دارد و قابل اصلاح و نصیحت‌پذیر است و گرنه که هیچ.»

این فرد تعریف می‌کند که ما این برادرمان را با هزار ترفند و بهانه که بیا تو مراقب ما باش و... به کربلا بردیم؛ برادرم بین راه هیچ حسی نداشت؛ اصلاً این چیزها را قبول نداشت؛ وقتی نزدیک صحن و حرم حضرت شدیم دیدم که او سرش را پایین انداخت؛ و زمانی که وارد حرم امام حسین علیه السلام شدیم، گریه که هیچ، دیدم برادرم ضجه می‌زد.

وقتی برگشتیم ماجرا را برای آیت‌الله خوانساری تعریف کردیم؛ ایشان فرمودند: معلوم است که هنوز نوری در او هست؛ حالا او را نزد من بیاورید تا او را چند کلامی نصیحت کنم. به ایشان عرض کردیم: آقا کار تمام شد؛ در حرم وقتی این حال به او دست داده بود، به او گفتم: برادر من! حالا که تو با این دستگاه قهر نیستی، همین جا توبه کن و راه خود را عوض کن؛ این فرد از همین باب رحمة الله الواسعة عاقبت به خیر می‌شود و از شهدای انقلاب اسلامی می‌شود.^۱

فرزندان امام حسینی

سر سفره اهل بیت علیهم السلام انسان هدایت می‌شود؛ فقط باید خودمان را سر سفره آن‌ها برسانیم. در روایت داریم که ابوزبیر مکی می‌گوید جابر را دیدیم در کوچه‌های مدینه می‌گردد و می‌گوید: «يَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ أَذَّبُوا أَوْلَادَكُمْ عَلَى حُبِّ عَلِيٍّ!»^۱ (بچه‌هایتان را با محبت علی علیه السلام ادب کنید.) این یعنی محوریت تربیت با محبت به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است، نه پول و مقام و جاه و ریاست و پارتی. یا در روایت دیگری است که فرموده‌اند: «أَذَّبُوا أَوْلَادَكُمْ عَلَى ثَلَاثِ خِصَالٍ: حُبِّ نَبِيِّكُمْ، وَ حُبِّ أَهْلِ بَيْتِهِ، وَ عَلَى قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ»^۲ تربیت فرزندان بر محور ولایت (امام حسین علیه السلام) یعنی چه؟ یعنی مثل امام حسین علیه السلام آن‌ها را ظلم‌ستیز بار بیاوریم، مثل او فرزندانمان را مسئولیت‌پذیر بار بیاوریم.

اگر تربیت فرزندان خود را بر محور ولایت قرار دهیم، اگر فرزندانمان را امام حسینی بار بیاوریم، اگر محبت سیدالشهدا علیه السلام را در دل آن‌ها قرار دهیم، خود آن‌ها که مأمور به تربیت انسان‌ها هستند بهتر می‌توانند فرزندان ما را، هرچند نفر که باشند، تربیت کنند.

امام صادق علیه السلام فرمودند: «حَنُّكُوا أَوْلَادَكُمْ بِتُرْبَةِ الْحُسَيْنِ فَإِنَّهُ أَمَانٌ»^۳ (کام کودکانتان را با تربت حسین علیه السلام بردارید؛ چون خاک کربلا فرزندانان را بیمه می‌کند.) بیمه در برابر چه چیز؟ ممکن است بیمه در برابر آسیب‌های جسمانی باشد یا ممکن است در برابر آسیب‌های ایمانی باشد یا هر دو. وقتی خاک کربلا این قدرت را دارد که فرزندان ما را در برابر آسیب‌های جسمانی و ایمانی محافظت کند، خود ابی‌عبدالله علیه السلام چه قدرتی دارد؟!

نمک‌گیر حسین علیه السلام!

مادران شهدا فرزندان خود را سر سفره اهل بیت علیهم السلام بزرگ کرده بودند،

۱. ابن بابویه، الأمالی، ص ۷۷.

۲. سلیمان بن ابراهیم قندوزی، منابع المودة لذوی القربی، ج ۲، ص ۳۶۱.

۳. ابن قولویه، کامل الزیارات، ص ۳۷۸.



آن‌ها را عاشق اهل بیت علیهم‌السلام، عاشق امام زمان علیه‌السلام و عاشق نائب امام که حضرت امام بود بار آورده بودند. آن‌ها هم که مأمور تربیت هستند، چه خوب این بچه‌ها را در مسیر هدایت و نهایتاً شهادت قرار دادند.

مادر شهید محمد منصوری تعریف می‌کند که ما برخلاف خیلی‌ها، آن سال‌ها در خانه رادیو و تلویزیون داشتیم و خبرهای جسته‌وگریخته از امام علیه‌السلام پخش می‌شد. چند روز قبل از آمدن امام علیه‌السلام شیرینی نذر کرده بودم که ایشان به سلامتی بیایند. می‌خواستیم برای استقبال برویم که حیدر آقا گذاشت، می‌گفت: خیلی شلوغ است، نمی‌توانید بروید؛ از همین تلویزیون ببینید. وقتی دیدم ایشان از پله‌های هواپیما پایین می‌آید خیلی خوشحال شدم. به روح همان محمد عزیزم قسم، همان‌جا گفتم آقا جان! من چیزی ندارم که قابل قربانی کردن باشد، فقط یک پسر دارم که ای کاش می‌توانستم تقدیمت کنم. جنگ که شروع شد من گریه می‌کردم و می‌گفتم بچه‌های مردم همه دارند مثل گل پرپر می‌شوند. می‌گفت:

مامان ناراحت نشو! یک روز هم من عمودی می‌روم و افقی برمی‌گردم. آخرین باری که داشت می‌رفت جبهه، موقع خداحافظی گفت: مامان کاری نداری؟ گفتم نه. گفت مامان برایم دعا کن. من هم گفتم مواظب خودت باش. محمد در عملیات والفجر ۴ شهید شد. برایم تعریف کردند وقتی سنگر درست می‌کردند یک توپ به آنجا اصابت می‌کند و شهید می‌شود. وقتی خبر شهادت محمد را گرفتیم، رفتیم جایی که جنازه‌ها آنجا بود. هشت جنازه بودند که موقع تشییع، آن‌ها را به خانواده‌هایشان نشان دادند. من با اصرار به یکی از بچه‌های تعاون گفتم برادر! می‌خواهم پسرم را ببینم. ننه جان! می‌خواهم محمد را ببینم. گفتند نمی‌شود. بعد از کلی التماس، گفتند برای چه می‌خواهی او را ببینی؟ گفتم می‌خواهم صورتش را ببوسم! گفتند نمی‌شود مادر جان! محمد شما سری برای بوسیدن ندارد! گفتم سرش را داد برای امام حسین علیه‌السلام. روی جنازه را باز کنید، می‌خواهم دستش را ببوسم! گفتند این هم نمی‌شود، دستش قطع شده. گفتم این را

هم داد برای ابوالفضل. پس باز کنید لااقل سینه محمدم را ببوسم! گفتند این هم امکان ندارد، بدنش له شده و تکه تکه است. دیگر اصرار نکردم و به سجده افتادم که خدا را شکر کنم.^۱

کجا ایستاده‌ای؟!

وقتی خودمان را می‌بینیم و مادران شهدا را، می‌بینیم که کیلومترها از سفرهٔ حسین (علیه السلام) دور هستیم. پدران و مادرانی که امشب آمده‌اید پای روضه علی اکبر نشست‌اید، می‌خواهی بچه‌ات علی اکبری شود؟ او را سر سفرهٔ حسین (علیه السلام) بگذاری، علی اکبری می‌شود.

عجب مادر شهیدی است؟ عجیب! شهید منصوری به صاحب روضه امشب شباهت دارد! این شهید عزیز مثل علی اکبر! رباباً می‌شود و... آمد بالا سر علی اکبرش، همه دارند نگاه می‌کنند، ببینند ابی عبدالله (علیه السلام) چه جوری می‌آید! ای جوان‌ها! تا حالا دیده‌اید کسی این جوری بیاید بالای سر جوانش؟! مرحوم شیخ حر عاملی می‌نویسد: هنوز از روی مرکب پیاده نشده بود، خودش را از بالای اسب، روی زمین انداخت... نتوانست روی پاهایش راه برود... همه دیدند روی زانوهایش دارد راه می‌رود... یا الله! ... دو دستش را گذاشت بر طرفین بدن علی اکبر... آخ... صورت به صورت علی گذاشت... دلش آرام نشد، نوشتند یک نگاه کرد دید لخته‌های خون همهٔ دهان علی را پر کرده... هرچه گفت ولدی، ولدی، ولدی علی!... جوابی نیامد... با انگشت مبارک این لخته‌های خون را بیرون آورد، به این خیال که بلکه لخته‌های خون جلوی تکلم علی را گرفته... این لخته‌ها را بیرون آورد، باز هم گفت ولدی علی! باز هم دید جواب نمی‌آید... گفت بگذار دهان به دهان علی بگذارم؛ به قول ما نفس بدهم بلکه این دم و بازدم باعث شود رمقی به بدن بیاید... همین که لب‌ها را آورد، خودش از نفس افتاد... دیگر نتوانست بلند شود....

۱. زهرا بختیاری، «گفتگو با مادر شهید محمد منصوری»، ورامین سیتی، دسترسی در: <http://www.varamincity.ir/?p=۱۳۹۳۱۱۵۷۸>.



همه گفتند حسین علیه السلام جان داده، چه کسی به ابی عبدالله علیه السلام جان دوباره داد؟! راوی می گوید دیدم زنی از خیمه ها می آید، اما هی زمین می خورد و بلند می شود... هی می گوید: «یا اُحیی و ابن اُحیی» اول نگران جان حسین علیه السلام است! فقط زینب علیه السلام می داند شدت علاقه ابی عبدالله علیه السلام به علی اکبر را. تا نفس زینب علیه السلام به مشام حسین علیه السلام رسید، بلافاصله از بدن جوانش جدا شد ...

نیست عباس و علی اکبر
لطف خود را باز یارم کن حسین
مانده تنها بین دشمن خواهرت
خیز از جا و سوارم کن حسین
هرکجا نشستی بلند ناله بزن: یا حسین! یا حسین! یا حسین!

الالعهنهُ الله علی القوم الظالمین ...

مجلتس
نہم

حمایت عباسی

«تبیین ضرورت و نحوه برخورد مسئولانه همه مردم برای موضوع افزایش نسل به عنوان بهترین راه حل مشکل بحران جمعیت به مدل حمایت عباسی»

دل شوره عباس (علیه السلام)

وقتی شب عاشورا، وجود نازنین قمرمنیربنی هاشم، ماه زیبای ام البنین، اسطوره ادب و وفاداری، ابوالفضل العباس (علیه السلام)، کنار کشتی نجات عالمیان، سیدالشهدا اباعبدالله الحسین (علیه السلام) نشسته بودند، ناگهان صدایی به گوش همه رسید که برخی گفته اند: عباس بن علی (علیه السلام) از خجالت سر به زیر انداخت. برخی هم نوشته اند عباس می شنود، ولی مثل اینکه ابداً نشنیده است، اعتنا نمی کند. آن چنان در حضور حسین بن علی (علیه السلام) مؤدب است که آقا به او فرمود: جوابش را بده، هرچند فاسق است.

صدایی که دل اهل خیام را لرزاند و دلیل خجالت عباس بن علی (علیه السلام) شد، صدای شمر ملعون بود که نعره می زد: «أَيْنَ بَنُو أُخْتِنَا؟» (کجا هستند فرزندان خواهران ما؟) الله اکبر از این همه خجالت! عباس (علیه السلام) کجا و پسر ذی الجوشن کجا؟! حامی حسین (علیه السلام) کجا و قاتل حسین (علیه السلام) کجا؟! «فَخَرَجَ إِلَيْهِ الْعَبَّاسُ...» (عباس (علیه السلام) و برادرانش از خیمه خارج شدند). فرمودند: «ما تريد؟» (چه می خواهی؟)

شمر که احساس می کند می تواند خوش خدمتی کند، گفت: برای شما امان آورده ام!

عباس (علیه السلام) تا این جمله را شنید، باحالتی از غضب فرمود: «لَعَنَكَ اللَّهُ وَ لَعَنَ أَمَانُكَ!» (خدا تو و امانت را لعنت کند!) «أَتُؤْمِنُنَا وَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ لَا أَمَانَ لَه!»^۱ (ما در امان هستیم، ولی فرزند پیغمبر در امان نیست؟)

درباره عباس (علیه السلام) چه فکری کرده ای؟ تو خیال کرده ای من آدمی هستم





که برای حفظ جان خودم، امام و برادرم حسین بن علی علیه السلام را اینجا بگذارم و به دنبال تو بیایم؟^۱
نوشته اند: «فَرَجَعَ الشَّمُّ إِلَى عَسْكَرِهِ مُغْضَبًا»^۲ (شمر در حالی که خشمگین و سرافکنده بود، به سوی لشکرش بازگشت).

بهترین الگوی

برای ابوالفضل العباس علیه السلام امان نامه آوردند و او را به مذاکره دعوت کردند، تا به حساب خودشان حامی فرزندان حسین علیه السلام را کنار بزنند؛ اما او چه زیبا با این اتفاق مواجه شد.
رحمت خدا بر عباس علیه السلام و برادرانش که فریب لبخند مستکبری مانند شمر را نخوردند؛
رحمت خدا بر عباس علیه السلام و برادرانش که در تحریم دشمن، تن به سازش ندادند؛

رحمت خدا بر عباس علیه السلام و برادرانش که به این سادگی، عزتشان را معامله نکردند؛
رحمت خدا بر عباس علیه السلام و برادرانش که در راه حسین علیه السلام دست دادند، ولی دست ندادند! در راه حسین علیه السلام بی دست شدند، ولی با دشمن دست ندادند.

رحمت خدا بر عباس بن علی علیه السلام که دست هایش را انداختند، اما ندیدند به نشانه تسلیم دستی بلند کند.
به حق، دستی که امان نامه دشمن را نمی پذیرد، بوسیدنی است!
ابا عبد الله علیه السلام در علقمه، بر چنین دستی بوسه زدند.

برای همین است که همیشه پرچمش بلند و در اهتزاز است: «رَفَعَ اللَّهُ رَايَةَ الْعَبَّاسِ!»^۳

۱. سید علی اصغر علوی، جای خالی؛ مروری بر رفتارهای تشکیلاتی حضرت عباس علیه السلام، ص ۴۶-۴۷.

۲. محمد محمدی ری شهری، الصحيح من مقتل سيد الشهداء و اصحابه علیهم السلام، ج ۱، ص ۷۴۱.

۳. رک. سید علی اصغر علوی، جای خالی؛ مروری بر رفتارهای تشکیلاتی حضرت عباس علیه السلام، ص ۴۸-۴۹.

پرچم استکبارستیزی عباس بن علی علیه السلام تا قیام قیامت بالاست!
باید به سبک حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام دشمن را ناامید کرد.
باید کاری کرد که شمر زمان، با حالت خشم به لشکرش برگردد.
بله عزیزان! عباس علیه السلام حامی حسین علیه السلام و بچه های حسین علیه السلام است.

حامی کاروان

از زمان حرکت کاروان از مدینه تا عصر عاشورا، ابوالفضل العباس علیه السلام، همواره مراقب، حامی و پشتیبان کاروان حسین علیه السلام است. کار عباس علیه السلام، برآوردن خواسته های بانوان و فرزندان برادرش بود و با کوشش های خود سختی راه را آسان می کرد و مشکلات آنان را برآورده می ساخت، به اندازه ای که محبت و توجه او را وصف ناپذیر یافتند.^۱ در اولین ساعات جنگ، وقتی دشمن برخی از یاران امام را محاصره کرد و ارتباط آن ها با سپاه امام قطع شد، در این هنگام حضرت عباس علیه السلام که آن ها را در خطر دید، یک تنه به سوی حلقه محاصره دشمن تاخت و موفق شد حلقه محاصره دشمن را بشکند و آن چهار نفر را نجات بدهد؛ به طوری که وقتی آن ها از جنگ دشمن بیرون آمدند تمام پیکرشان زخمی و خون آلود بود.^۲

جالب است بدانید که حضرت عباس علیه السلام دومرتبه برای رفع تشنگی کودکان حسین علیه السلام اقدام به کندن چاه می کند، ولی متأسفانه به آب دست پیدا نمی کند.^۳

آن قدر معرفت عباس علیه السلام بالاست که وقتی دستان مبارک حضرت خنکای آب را حس می کند، به خود تشری می زند که:
يَا نَفْسُ مِنْ بَعْدِ الْحُسَيْنِ هُونِي

فَبَعْدَهُ لَا كُنْتَ أَنْ تَكُونِي

۱. رک. سید علی اصغر علوی، جای خالی؛ مروری بر رفتارهای تشکیلاتی حضرت عباس علیه السلام، ص ۴۹.
۲. رک. سید علی اصغر علوی، جای خالی؛ مروری بر رفتارهای تشکیلاتی حضرت عباس علیه السلام، ص ۵۰.
۳. رک. سید علی اصغر علوی، جای خالی؛ مروری بر رفتارهای تشکیلاتی حضرت عباس علیه السلام، ص ۵۰.



هَذَا الْحُسَيْنُ شَارِبُ الْمَنُونِ

وَتَشْرَبِينَ بَارِدَ الْمَعِينِ

ای نفس می‌خواهم دیگر بعد از حسین علیه السلام زنده نباشی! حسین علیه السلام با لب‌تشنه در کنار خیمه‌ها ایستاده است و تو می‌خواهی آب بیاشامی؟! پس مردانگی کجا رفت؟ شرف کجا رفت؟ مواسات کجا رفت؟ همدلی کجا رفت؟ مگر حسین علیه السلام امام تو نیست؟ مگر تو مأموم او نیستی؟ مگر تو تابع او نیستی؟ هرگز دین من به من اجازه نمی‌دهد، هرگز وفای من به من اجازه نمی‌دهد!

عباس علیه السلام حامی نسل امام حسینی است. عباس علیه السلام حامی حامیان حسین علیه السلام بود. می‌خواستند حامی فرزندان حسین علیه السلام را با امان‌نامه بزنند؛ اما عباس علیه السلام کسی نبود که به امان‌نامه آن‌ها روی خوش نشان بدهد، کسی نبود که ذلیلانه امان‌نامه را بپذیرد. آری! حامی فرزندان حسین علیه السلام را زدند امان‌نامه با امان‌نامه، او را ناجوانمردانه زدند. عباس علیه السلام را که زنده هلهله‌ها شروع شد، به حسین علیه السلام می‌خندیدند. به کمر شکسته حسین علیه السلام خندیدند.

حامی بچه‌های حسین علیه السلام را زدند، برادری را در کربلا تنها کردند و بی‌کس؛ شب تاسوعا شب گریه برای تنهایی حسین علیه السلام است؛ شب گریه برای تنهایی بچه‌های حسین علیه السلام است. اصلاً کار دشمن، زدن حامیان یک ملت است؛ همان‌گونه که حامی حسین علیه السلام و فرزندان حسین علیه السلام را زدند، دارند حامیان ما را هم می‌زنند؛ نرم و نامحسوس، کم و کوتاهمان می‌کنند، **داریم کم‌کم آب می‌شویم** (در خانه‌هایمان تنها می‌شویم) در طایفه‌مان **داریم تنها می‌شویم** (داریم با یک کشور تنهایی، مواجه می‌شویم) می‌خواهند نباشیم تا دفاع کنیم. یک حامی کمتر، کار آسان‌تر؛ دیگر جنگ نمی‌خواهد. اگر شهید "شهریاری" را می‌زنند برای این است که او حامی ایران است، اگر "احمدی روشن" را می‌زنند برای این است که او حامی

۱. سید علی اصغر علوی، جای خالی؛ مروری بر رفتارهای تشکیلاتی حضرت عباس علیه السلام، ص ۵۵.

وطن است، اگر ۱۷۰۰۰ جوان^۱ ارزشمند امام حسینی را با ترور حذف می‌کنند، برای این است که مدافع خاکشان هستند. اگر شهید عزیز ما، حاج قاسم سلیمانی را می‌زنند، برای این است که **حاج قاسم هم مانند حضرت عباس (ع)**، **حامی حامیان نسل حسین (ع)** است. حاج قاسم هم دستش را داد اما با دشمن دست نداد! همه دیدید دست قلم شده حاج قاسم را! دستت اما حکایتی دارد

رحم الله عمی العباس

حاج قاسم باید زده شود، چرا که مدافع حرمی به نام ایران است. خود حاج قاسم عزیز می‌فرمودند که این کشور حرم است.^۲ یک روز عباس (ع) مدافع حرم حامیان حسین (ع) بود و روزی حاج قاسم. امروز هم نوبت من و شماست که حامی حریم حسین (ع) باشیم. **امروز من و شما باید مراقب بچه‌هایی که «حسین، حسین» می‌گویند باشیم.** فدای دستان بریده‌ات عباس! عباس (ع) با دستانش از حرم دفاع می‌کند؛ ما هم باید با دستانمان گره از کار مردم بگشاییم تا این حرم بماند. نگذارید این کشور بی‌مدافع بماند! نگذارید! از دستان عباس (ع) که دائماً در حال دفاع از حرم بود باید خجالت بکشیم. دستانمان را در دست یکدیگر بگذاریم و برای این کشور امنیت بخریم، برای این کشور، قدرت و اقتدار بخریم، کاری کنیم که خانواده‌ها بتوانند فرزند بیاورند و با آبادانی و پیش‌برد اقتصادی کشور، خانه و خانواده خود را آباد کنند.

برادر پشت برادر است؛ پش‌داشتن، نسل و فرزندداشتن خیلی مهم است. دشمن همیشه می‌خواهد پشت را خالی کند؛ امان‌نامه می‌دهند تا پشت حسین (ع) را خالی کنند، تا حسین (ع) را تنها کنند. نسل که نداشته باشی، پشت که نداشته باشی، عاقبت معلوم نیست؛ هر بلایی بخواهند سرت می‌آورند، دوره‌ات می‌کنند. **می‌خواهند دوره‌ات کنند،**

۱. اشاره به شهدای ترور، «لیست اسامی شهدای ترور»، دسترسی در:

https://www.habilian.ir/17000/table_list.php.

۲. «امروز قرارگاه حسین بن علی (ع)، ایران است. بدانید جمهوری اسلامی حرم است و این حرم اگر ماند، دیگر حرم‌ها می‌مانند. اگر دشمن، این حرم را از بین برد، حرمی باقی نمی‌ماند، نه حرم ابراهیمی و نه حرم محمّدی» (وصیت‌نامه شهید سردار حاج قاسم سلیمانی)





می‌خواهند تنها گیرمان بیاورند، آرزو می‌کنند، نقشه می‌کشند، پول خرج می‌کنند، حتی برای آنکه پشتت خالی شود، برای آنکه بچه‌هایت را از تو بگیرند، برای اینکه بچه‌ای نداشته باشی تا به آن‌ها پناه بیاوری، در اوج تحریم، برایت دارو و ابزار نازایی و تنهایی را فراهم می‌کنند. فکر مسخره کردن خانواده‌های کامل و خوش جمعیت را در ذهنت می‌اندازند؛ انگار نه انگار که تو خودت سربیک سفره شلوغ بزرگ شده‌ای و....

سپر بلایت کیست؟

اجازه بدهید شب حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام، که شب گریه‌واری برای ازدست‌دادن امنیت بچه‌های حسین علیه السلام است، یک برکت بسیار مهم که در وجود بچه‌های من و شماست را برایتان بازگو کنم. در روایت است که «نِعْمَتَانِ مَجْهُولَتَانِ الْأَمْنُ وَالْعَافِيَةُ»^۱ (دو نعمت همیشه ناشناخته‌اند؛ سلامتی و امنیت).

امنیت، امنیت، امنیت!

حقیقتاً امنیت از آن نعمت‌هایی است که تا از دستش ندهیم، قدرش را نمی‌دانیم. زمانی که حامی رفت، خیمه‌ها لرزید، بچه‌ها نمی‌فهمیدند اما زینب علیه السلام می‌داند چه بلایی بر سرشان آمده.

زمانی که از تلویزیون دیدیم که آن پدر عراقی از کنار خرابه خانه‌اش از داخل پنجره‌ای اشاره می‌کند که شش فرزندش را چگونه به شهادت رساندند! وقتی نشان می‌داد که اولی را آنجا این‌گونه کشتند، پسر دیگرم را در کنار آن دیوار این‌گونه تکه‌تکه کردند و اشک می‌ریخت؛ آن زمان فهمیدم امنیت یعنی چه.

زمانی که داعش وارد تهران شد، تازه مردم فهمیدند مدافع حرم یعنی چه! وقتی اَبَر مرد میدانِ حمایت از مردم و نسل امام حسین علیه السلام یعنی حاج قاسم سلیمانی به شهادت رسید، بعضی‌ها تازه فهمیدند حمایت

یعنی چه؟ وقتی عباس علیه السلام از میدان برنگشت و حسین علیه السلام عمود خیمه

عباس علیه السلام را کشید، بچه‌ها فهمیدند حمایت یعنی چه!

نگاه ما به فرزندان باید تغییر جدی پیدا کند. باید در ماه محرم

همان‌گونه که دلمان را با اشک چشم می‌شویم، فکر و اندیشه و نگاهمان

را نیز شستشو داده و نعمت‌های الهی را آن‌گونه که هست ببینیم.

باور کنیم که اگر قرار است رحمت و برکت و کمکی به ما برسد یکی

از علل و اسباب آن همین فرزندان هستند: «وَأَمَّا دُنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَ

بَنِينَ»^۱ (و به مال و فرزندان نیرومند مدد می‌بخشیم.) و یا در آیه ۱۳۳

سوره شعرا با این مضمون که: «أَمَّا دُنَاكُمْ بِأَنْعَامٍ وَبَنِينَ»^۲ و یا در آیه

۱۲ سوره نوح با این مضمون که: «وَيُؤْمِدُّكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ»^۳. زیرا یکی

از مسائلی که از مصادیق مدد و یاری است و سبب ایجاد امنیت می‌شود،

داشتن نیروی انسانی است که این امر با تولید نسل محقق می‌شود.

اگر این‌گونه به فرزند نگاه کنیم که واقعاً فرزندانمان تنها نان‌خور ما

نیستند بلکه نان‌آورمان هم هستند، نازدانه‌های ما، پاره‌های تن ما،

جگرگوشه‌های ما، کمک‌کارهای ما در زندگی دنیای ما هستند؛ نه تنها

باری نمی‌گذارند بلکه بارهایی برمی‌دارند که نمی‌فهمیم و نمی‌دانیم.

اگر ایران ما از جوان‌های برومند، از نیروهای نظامی و انتظامی و امنیتی

خالی شود، اگر در خانه ما فرزندانمان که مایه امنیت و آرامش دوران

میان‌سالی و کهن‌سالی ما هستند نباشند یا کم باشند، آن وقت است که

می‌فهمیم امنیت و حمایت یعنی چه. کشوری که نیروی دفاعی ندارد،

فرزندانی ندارد که روزی از خاک و خانه و مرزوبومش دفاع کنند، مردم آن

جامعه آن روز خواهند فهمید امنیت یعنی چه!

در کل دنیا همه کشورها این دغدغه را بسیار جدی مورد توجه قرار

می‌دهند. نسل جوان یعنی نیروی کار، یعنی رشد اقتصادی، یعنی رفاه



۱. اسراء، ۶.
۲. شعراء، ۱۳۳.
۳. نوح، ۱۲.



اقتصادی برای کشور، یعنی حامیان و برقرارکنندگان امنیت و آرامش کشور. آن زمان است که این نعمت مجهول، خود را نشان می‌دهد. نگاهی به دوروبر خود بیندازیم و کشورهای اطراف خود را ببینیم؛ آن‌گاه فرزند می‌شود نعمتی ویژه، می‌شود ابزاری برای آرامش و آسایش و رفاه. فارغ از مباحثاتی که پیامبر گرامی اسلام ﷺ نسبت به زیاده‌شدن مسلمین دارد، این افزایش جمعیت برای کشورمان مایه خیرات و برکات زیادی است. جامعه‌ای که جمعیت زیاد داشته باشد قدرت چانه‌زنی بالایی در همه عرصه‌های اقتصادی، سیاسی، امنیتی، علمی و... دارد، ابرقدرت‌های دنیا نمی‌توانند آن را به‌زانو درآورند و نفوذ به آن دشوار می‌شود.

برژینسکی، سیاستمدار کهنه‌کار آمریکایی جمله معروفی در مقابله با ایران دارد. او می‌گوید: «از فکرکردن برای حمله پیش‌دستانه به تأسیسات هسته‌ای ایران اجتناب کنید، گفت‌وگوها با تهران را حفظ کنید و بازی طولانی‌مدتی را با ایران شروع کنید؛ زیرا آمارهای جمعیتی نشان می‌دهد که اوضاع در طولانی‌مدت، به نفع رژیم حاکم بر ایران نیست.»^۱

در نشست بیلدربرگ^۲ که از افراد دارای ثروت و قدرت جهان تشکیل شده است، تصمیمی گرفته می‌شود که در خاورمیانه جنگ برپا شود. آن‌ها معتقدند جمعیت جهان زیاد شده است و تنها جنگ می‌تواند این معضل را برطرف کند. در هر جای جهان افراد را به‌جان‌هم می‌اندازند و اسلحه به دستشان می‌دهند. آن‌ها می‌گویند جمعیت جهان باید به یک تا دو میلیارد نفر برسد تا بتوانند قدرت را در دست بگیرند. این تصمیم آن‌ها به این دلیل است که در ۲۰۰ سال اخیر یکی از محورهای رشد اقتصادی کشورها، رشد جمعیت آن‌ها بوده است.^۳

۱. رگ، مجید فولادی، کاهش جمعیت آخرین راهبرد غرب؛ «برنامه‌های پنهانی آمریکا برای کاهش جمعیت دنیا»، خبرگزاری تسنیم، ۱۳۹۳/۰۴/۱۸، ۴۲۵۲۳۵/۱۸/۰۴/۱۳۹۳.

۲. بیلدربرگ (Bilderberg)، نام کنفرانسی غیررسمی است که هر ساله به‌صورت کاملاً خصوصی و محرمانه در نقطه‌ای از جهان برگزار می‌شود. اعضای گروه بیلدربرگ تماماً انتصابی هستند و تعداد ایشان به حدود ۱۳۰ نفر می‌رسد. تمامی اعضا از قدرتمندترین و بانفوذترین افراد در زمینه‌های سیاست، اقتصاد و رسانه هستند. بسیاری از پادشاهان و اعضای خاندان‌های سلطنتی کشورهای غربی از اعضای دائم گروه بیلدربرگ هستند.

۳. «برنامه‌های پنهانی آمریکا برای کاهش جمعیت دنیا»، خبرگزاری تسنیم.

نسل کشی شیعیان!

آرزو و مقصد بزرگ داعش نسل کشی شیعیان جهان است. در زمان یورش داعش به عراق و اشغال شهرهایی همچون موصل و تکریت، حدود ۴۰۰۰ دانشجوی علوم نظامی و غیرنظامی که همگی غیرمسلح بودند در پایگاه اسپایکر تجمع شده و حضور داشتند.

به نقل از شاهدانی که از این حادثه جان سالم به در برده اند، داعشی ها با وعده آزادی و انتقال دانشجویان به پایتخت و شهرهای خود آنان را با خود بردند؛ درواقع دانشجویان را اسیر کرده بودند. سپس با انتقال آن ها به کاخ ریاست جمهوری صدام در تکریت، پس از بررسی ها و بازجویی های طولانی، افراد شیعه، از غیرشیعه جدا و تمام شیعیان کشته شدند. باقی افراد در انتظار دادگاه شرع داعش ماندند تا حکم آنان اعلام شود. نهایتاً داعش بیش از ۲۰۰۰ نفر از دانشجویان عراقی به اسارت درآمده را در کاخ ریاست جمهوری صدام در تکریت به قتل رساند.

کشتار دانشجویان عراقی به صورت دسته جمعی و با سلاح صورت گرفت و برخی دیگر از دانشجویان نیز زنده به گور شدند. سپس پیکرهای این شهدا بعضاً در گورهای دسته جمعی مدفون شد و بعضاً به رود دجله ریخته شد و حتی تعدادی نیز در حالی که هنوز زنده بودند به رود انداخته شدند.

ریختن اجساد خونین این افراد به داخل رود دجله که تصاویر و فیلم های آن توسط داعش منتشر شد، باعث رنگین شدن آب دجله به خون این افراد گردید و صحنه ای دردناک را رقم زد.

تعداد کشته های این جنایت از ۱۷۰۰ نفر تا ۲۱۰۰ نفر نقل شده است، اما بنابه اطلاعیه رسمی گروهک تروریستی داعش تعداد شیعیان کشته شده در حمله به اسپایکر ۱۷۰۰ نفر بوده که همگی زیر ۲۲ سال سن داشتند. تعداد زیاد کشته شدگان این حمله، مرگ بارترین جنایت فرقه ای در تاریخ

اخیر عراق است.

دیده بان حقوق بشر تعداد مجموع کشته شدگان این حمله را ۲۱۳۴ نفر ذکر کرده است؛ از این میان ۱۷۰۰ دانشجوی شیعه غیرمسلح این پایگاه هوایی به طور جمعی قتل عام شدند. وزارت بهداشت عراق، آمار رسمی کشته شدگان در این جنایت را ۱۹۰۷ نفر گزارش کرد.^۱

ببینید آن ها روی کم شدن جمعیت شیعه به خصوص ایران حساب باز کرده اند و چشم انتظار چالش جمعیتی در ایران هستند، بنیان گذار کبیر انقلاب امام خمینی علیه السلام خطاب به محمدرضا پهلوی، فرمود: «سربازان من در گهواره ها هستند»^۲ و همان گهواره نشین ها آینده و سرنوشت ایران را رقم زدند.

پس با فرزندآوری می توان آینده کشور را مدیریت کرد و بهترین سرنوشت را رقم زد؛ همین فرزندان کوچک و در آغوش مادران را می توان به عنوان بهترین آینده سازان تربیت کرد. خداوند در آیه ۱۱ سوره مبارکه رعد می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يَغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ، وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ»^۳ (خداوند سرنوشت هیچ قوم [و ملتی] را تغییر نمی دهد، مگر آنکه آنان آنچه را در خودشان است تغییر دهند! و هنگامی که خدا اراده سوئی به قومی [به خاطر اعمالشان] کند، هیچ چیز مانع آن نخواهد شد.) البته اشتباه نکنیم معنای آیه «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ» فقط معنای تغییر یا تعیین سرنوشت کشور نیست؛ کشور اگر بماند تهران هم می ماند، کشور اگر بماند قم هم می ماند، کشور اگر بماند مشهد می ماند، کرمان می ماند، اصفهان می ماند، شیراز می ماند، کشور اگر بماند محله و خانه من و شما می ماند، کشور اگر بماند زندگی شخصی و خانوادگی من و شما می ماند.

۱. ایرنا، «اعتراف دیر هنگام سازمان ملل به نسل کشی داعش علیه شیعیان در عراق»، دسترسی در: <https://www.irna.ir/news/۱۴۰۰۰۸۴۳۲۵۹۲۳>.

۲. «مادرانی که سربازان امام را در گهواره تربیت کردند»، دستیابی در: پیام زن، خرداد ماه سال ۱۳۹۲، ش ۲۵۵.

۳. رعد، ۱۱.

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ﴾ یعنی زندگی ما به دست خود ماست. اگر دشمن می‌خواهد ما کم باشیم، برای این است که ما نباشیم؛ برای این است که به ما زور بگوید، برای این است که بر ما حکومت کند؛ اما اگر زیاد باشیم، اگر در اقتصاد، در بحث نظامی و... قدرتمند باشیم، آن زمان است که در خانه خود خواهیم بود؛ قدرتمند، با رفاه، امنیت، آسایش و آرامش.

اگر جمعیت، خوب مدیریت شود دنیا را قبضه می‌کند؛ مثل خود آمریکا که رتبه سوم جمعیت جهان را دارد؛ ولی اگر جمعیت کم شد، قوی‌ترین کشور هم که باشی، زمین می‌خوری. شما الآن ببینید آلمان احساس خطر کرده است، از این رو، آلمان دروازه‌های کشورش را رو به مهاجرین باز کرده تا مانع از سقوط اقتصادش شود.

چند سال پیش که میانگین تعداد بچه‌های خانواده در این کشور به ۱/۳ فرزند برای هر خانواده رسید، آنگلا مرکل، صدراعظم آلمان، حقوق قابل ملاحظه‌ای را برای مادرانی که خودشان مسئولیت مراقبت از فرزندشان را برعهده می‌گیرند در نظر گرفت.^۲

دولت چین از سال ۱۹۷۹ تصمیم به اجرای سیاست تک‌فرزندی در کشور گرفت؛ اما اکنون پس از گذشت نزدیک به سه دهه با مشکلاتی مواجه شده است. مشاور سیاسی رئیس‌جمهور چین گفته بود: «از آنجایی که جمعیت چین، به موجب سیاست قبلی تک‌فرزندی، تا سال ۲۰۳۰ روبه کاهش خواهد گذاشت، سیاست دوفرزندی باید زودتر به اجرا درمی‌آمد.»^۳ البته، اخیراً دولت چین تولد فرزند سوم را هم به مردم کشورش اجازه داده است.

۱. به گزارش مرکز اطلاع‌رسانی رتبه ۳۳، از نظر جمعیت ایالات متحده آمریکا سومین کشور جهان است؛ در مقایسه با چین (۴/امیلیارد) و هند (۵/۸۵امیلیارد)، که در رتبه‌های اول و دوم دنیا قرار دارد. پرجمعیت‌ترین ایالت‌ها کالیفرنیا (۳۹/۵میلیون) و تگزاس (۲۷میلیون) است و شهر پرجمعیت‌ترین شهر نیویورک است (۸/۵میلیون)

۲. «برنامه کشورهای دنیا برای افزایش جمعیت چیست؟»، دسترسی در: <https://rotbe.com/economic/social/usa-population/>
<https://www.yjc.news/fa/news/۱۳۹۷۰۴۸۵۵۰۲>.

۳. «سیاست‌های تشویقی کشورهای مختلف برای افزایش جمعیت»، دسترسی در: <http://old.ravazadeh.com/content/ehyaye-salamat-article/general-articles/۴۴۱۳>



ببینید حتی خود چین هم با این همه جمعیت و قدرت اقتصادی که کل دنیا را تحت تأثیر خود قرار داده است و بارها آمریکا از سیاست‌های اقتصادی آن شکایت کرده است، می‌گوید اشتباه کردم و می‌خواهد طرح تشویقی فرزندآوری را اجرا کند.

بر عهده من است

ببینید اسلام چقدر مدرن برنامه‌ریزی شده است و چه دین زیبایی است که بعد از این همه قرن، پیشرفته‌ترین کشورها تازه به این حقیقت دست یافته‌اند که برای پیشرفت بیشتر، باید فرزندآوری و برنامه‌ها و طرح‌های تشویقی بگذارند تا ملت‌شان ترغیب شوند و خانواده‌های پرجمعیت‌تری داشته باشند. لذا باید اقدام کنیم و آینده کشورمان را با تربیت بهترین‌ها مدیریت کنیم و آن را آباد کنیم و تا می‌توانیم به تکثیرنسل در خانواده خود و دیگران اهمیت ویژه‌ای بدهیم.

شاید شما بگویید حاج آقا مگر از دست ما چه کاری برمی‌آید؟

حضرت عباس علیه السلام به دشمن حمله کرد و آن‌ها را تارومار کرد. زیدبن ورقاء پشت درختی در کمین وی ایستاد و با یاری حکیم بن طفیل ضربتی بر دست راست عباس علیه السلام زد. حضرت شمشیرش را به دست چپ گرفت و چنین رجز خواند: «وَاللّٰهُ اِنْ قَطَعْتُموْا يَمِيْنِيْ اِنِّيْ اُحَامِيْ اَبْدًا عَنْ دِيْنِيْ وَ عَنْ اِمَامٍ صَادِقٍ الْيَقِيْنِ نَجَلِ النَّبِيِّ الظّٰهَرِ الْاَمِيْنِ» (به خدا سوگند! اگر دست راستم را قطع کنید من پیوسته از دین خود و از امامی که به راستی به یقین رسیده و فرزند پیامبر پاک و امین است، حمایت می‌کنم).^۱

توجه به داشته‌ها

بعضی از ماها می‌گوییم آقا دیگر نمی‌شود کار کرد، فلان وسیله را نداریم؛ اصلاً چرا از بالا برای ما بودجه نمی‌آید؟ چرا حکومت مشکلات

۱. جمعی از نویسندگان، پژوهشی پیرامون شهدای کربلا، ص ۷۶.

مردم را حل نمی‌کند؟ ما چه تقصیری داریم، کاری از دست ما بر نمی‌آید. به ما ربطی ندارد. این طرز فکر پیروان عباس علیه السلام نیست. از او بیاموز **وقتی دست هم در بدن ندارد، دست بردار نیست**. نمی‌گویند دیگر نمی‌شود کار کرد. یک وسیله برای دفاع از امام رفته است، وسایل دیگری هنوز هست و هنوز دست چپ، زانوها، پاها و دندان‌ها برای گرفتن مشک، سالم است؛ هرچند رمقی نمانده است. باید داشته‌ها را دید. باید انسان خودش برای خدا تلاش کند. مسلم بن عوسجه یکی دیگر از شیرمردان کربلا این گونه می‌گوید: اگر سلاحی نداشته باشم تا با آن بجنگم سنگ برداشته و به طرف دشمن پرتاب می‌کنم.^۱

با سنگ‌ها بگو که چه اندیشه می‌کنند

حتی بدون بال، کبوتر، کبوتر است

حضرت عباس علیه السلام بعد قطع شدن دست راستش، با دست دیگرش و با یک دست میدان‌گردانی می‌کند.

شهید حسین خرازی هم جبهه را با یک دست اداره می‌کرد؛ آن وقت ما با دو دست از پس خودمان و مشکلاتمان بر نمی‌آییم؟! آری باید برای نجات خودمان، برای نجات نسل امام حسین علیه السلام، برای نجات ملت امام حسین علیه السلام، برای نجات کشور امام حسینی‌ها، باید خودمان کاری بکنیم؛ عباس علیه السلام دست در بدن نداشت، اما از تلاش دست برنداشت.

بیا باید فکر کنیم که عباس علیه السلام از ما چه می‌خواهد؟ ما چگونه می‌توانیم ادامه‌دهنده راه عباس بن علی علیه السلام باشیم؟ چگونه می‌توانیم سفره حسین بن علی علیه السلام را از عاشقان ابی‌عبدالله علیه السلام پر کنیم؟ چگونه می‌توانیم پامنبری‌هایی همچون حاج قاسم و تهرانی‌مقدم و احمدی‌روشن و شهرداری را زیادتر کنیم؟ چگونه می‌توانیم دور سفره حسین علیه السلام، امام حسینی‌های بیشتری بنشانیم؟ این را عباس علیه السلام از ما می‌خواهد.

عباس علیه السلام با تمام وجود پای کار حسین علیه السلام ایستاد و ما هم با تمام قوا



باید پای کار نسل حسین علیه السلام بایستیم.

هرکس، هرکار که می‌تواند بکند انجام دهد، کار درست می‌شود.

باید دست در دست هم دهیم تا میهن خویش را کنیم آباد. راه‌های زیادی برای احیاء و پرورش نسل حسینی وجود دارد؛ کافی است کمی اراده کنیم و بخواهیم.

می‌توانیم با کارهای متعددی حامی نسل امام حسینی‌ها باشی باشیم که به چند نمونه اشاره می‌کنیم.

۱. احیای امر به معروف در مورد تولیدنسل: مطالبی که در این دهه عرض کردیم به دیگران بگویید؛ بگویید که چقدر ضروری است! وقتی می‌بینی دارد تک‌فرزندی یا بی‌فرزندی و بدتر از آن، سگ‌فرزندی و حیوان‌فرزندی شیوع پیدا می‌کند، چرا سکوت می‌کنی؟ نمی‌ترسی در این فاجعه شریک باشی؟ در روایت داریم امام علیه السلام می‌فرماید: «السَّاکِتُ أَخُو الرَّاضِي وَمَنْ لَمْ يَكُنْ مَعَنَا كَانَ عَلَيْنَا» (سکوت‌کننده [در کاری] برادر راضی و خشنود [بدان کار] است و هرکه با ما نیست [و به سود ما کار نکند] با دشمن ما [و به زیان ما] خواهد بود)

۲. راه‌اندازی صندوق ویژه برای حمایت از فرزند سوم و چهارم به بالا: اگر مشکل اقتصادی نداری، صندوق خانگی برای حمایت از فرزندآوری تأسیس کن.

۳. جلوگیری از تمسخر و توهین به خانواده‌های کامل و خوش‌فرزند: جایی نشسته‌اید که در حال مسخره‌کردن خانواده‌های پرجمعیت هستند؛ چرا سکوت می‌کنید؟! بعضی‌ها خودشان که هیچ اقدامی نمی‌کنند هیچ، مانع دیگران نیز می‌شوند، مسخره می‌کنند و روی ترش می‌کنند. یکی از بهترین اموری که در این زمینه می‌توان انجام داد، پیشگیری از تمسخر و توهین به خانواده‌های خوش‌فرزند است. گاهی تمسخر یک خانواده باعث تغییر نگرش در سایر خانواده‌ها

می‌شود.

۴. کمک پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌ها و بزرگ‌ترهای فامیل به‌صورت یک سنت برای رسیدگی به فرزندان تازه متولدشده: اگر شخصی از بستگان شما فرزنددار شده و از عهدهٔ مخارج آن برنمی‌آید و پول لازم دارد، بزرگان فامیل می‌توانند او را در زمینهٔ خرید پوشک یا شیرخشک یا هزینه‌های درمان کمک کنند. باور کنیم که حمایت از یک خانواده حسینی، یعنی اضافه کردن یک نان خور سر سفرهٔ حسین (علیه السلام) که به دنیا می‌آرزد.

۵. کمک صاحب‌خانه‌ها: یکی دیگر از مصادیق مهم و امروزی کمک به تکثیر نسل حسینی است. قبول داریم فرزنددار شدن در دوره کنونی یک ضرورت است؛ اما کمی هم با این صاحب‌خانه‌ها حرف بزنید که در هنگام اجاره دادن خانه‌هایشان، شرط می‌کنند که یا بچه نداشته باشیم یا اینکه بیش از یکی نباشند. اگر ما به این نتیجه رسیده‌ایم که خطر بسیاری جامعهٔ ما را در آینده‌ای نزدیک تهدید می‌کند، باید همه دست به دست هم بدهیم و هرکس هر کاری از دستش برمی‌آید، انجام بدهد. کمک کردن به برادران مسلمان، نه تنها کمتر از کارهایی که میلیون‌ها تومان خرجش می‌کنیم، نیست؛ بلکه برتر از آن هم هست.

روایاتی که بیان می‌شود برای همهٔ موارد بالا صادق است؛ اما این مورد آخر (کمک صاحب‌خانه‌ها) چون سختی خاصی دارد، به صورت ویژه به آن پرداختیم. در روایتی به نقل از اسحاق بن عمار آمده است:

امام صادق (علیه السلام) فرمود: «هرکس خانه خدا را یک بار طواف کند، خداوند برای او شش هزار حسنه می‌نویسد و شش هزار گناه را محو می‌کند و او را شش هزار درجه بالا می‌برد تا وقتی که به مقابله در خانه خدا می‌رسد که در این هنگام خداوند هفت در از درهای بهشت را به روی او باز می‌کند.» به امام صادق (علیه السلام) گفتم: فدایت شوم! تمام این‌ها، فضیلت یک بار طواف



خانه خداست؟ فرمود: آری! اما تو را به عملی آگاه می‌کنم که فضیلتش بیش از این است و آن برآوردن نیاز یک مسلمان است که برتر از طوافی و طوافی و طوافی تا ده طواف است.^۱

حضرت در جای دیگر فرمود: «خداوند گروهی از خلقش را آفرید تا نیازهای فقرای شیعیان ما را برآورده کنند و به جزای این کار هم بهشت را به آن‌ها اعطا می‌کند. اگر می‌توانی، جزو این گروه باش.»^۲

آقایان و خانم‌های صاحب‌خانه! بیایید برای خدا کمی از دنیایان بگذرید و با خدا معامله کنید و بگویید: «خدایا چشم عالم اسلام به ایران است و آینده ایران هم، آن‌طور که دانشمندان جمعیت‌شناسی می‌گویند، با تهدیدهای جدی جمعیتی روبه‌رو است. من یک صاحب‌خانه هستم که می‌توانم با آسان گرفتن به مستأجران یک قدم در راه اعتلای کشورم بردارم و این کار را انجام می‌دهم.»

باور کنید خدا در جاهای دیگر جبران می‌کند. بیایید شما هم جزو آن دسته افراد باشید که خداوند آن‌ها را برای برآورده کردن نیازهای فقرای شیعه برگزیده است؛ و از آن‌هایی باشید که با این کار پاداش ۱۰ طواف خانه خدا را می‌برند.^۳

این موارد که به صورت تیتروار ذکر شد کارهایی است که از دست هر یک از ما با توجه به توانمان برمی‌آید؛ فقط کافی است که بخواهیم.

اگر بچه‌ها را رها می‌کرد؟!

اگر جمعیت شیعه آن قدر کم شود که برپایی مجالس امام حسین (علیه السلام) در نسل‌های بعدی ضربه ببیند، چه کسی مقصر است؟ آیا فکر کرده‌ایم

۱. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ قَالَ: مَنْ طَافَ بِهَذَا التَّنْبِتِ طَوَافاً وَاحِداً كَتَبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ سِتَّةَ آلَافٍ خَسَنَةٍ وَمَحَا عَنْهُ سِتَّةَ آلَافٍ سَيِّئَةٍ وَرَفَعَ اللَّهُ لَهُ سِتَّةَ آلَافٍ دَرَجَةٍ حَتَّى إِذَا كَانَ عِنْدَ الْمَلَكِ قَبِلَ اللَّهُ لَهُ سِتَّةَ أَبْوَابٍ مِنَ الْجَنَّةِ قُلْتُ لَهُ جُعِلَتْ لَكَ هَذِهِ الْفَضْلُ كُلُّهُ فِي الطَّوَّافِ قَالَ نَعَمْ وَأَخْبَرَكَ بِأَفْضَلِ مِنْ ذَلِكَ قَضَاءُ حَاجَةِ الْمُسْلِمِ أَفْضَلُ مِنْ طَوَّافٍ وَطَوَّافٍ حَتَّى تَبْلُغَ عَشْراً.» (محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۳، ص ۱۹۴).

۲. «عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ خَلْقاً مِنْ خَلْقِهِ اتَّجَبَتْهُمْ لِقَضَاءِ حَوَائِجِ فِرْعَانَ شِعْبَتَنَا لِئِنْ تَبَهُمُ عَلَى ذَلِكَ الْجَنَّةِ فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَكُونَ مِنْهُمْ فَكُنْ ثُمَّ قَالَ لَنَا وَاللَّهِ رَبِّ نَعْبُدُهُ لَا نُشْرِكُ بِهِ شَيْئاً.» (محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۳، ص ۱۹۳).

۳. رک. محسن عباسی ولدی، ایران جوان بمان، ص ۲۶۹.

که کوتاهی ما در امر به معروف برای جمعیت ممکن است ما را با غضب
ابا عبدالله علیه السلام مواجه کند که مجالسش را برای نسل های آینده دچار ریش
و تعطیلی می کنیم؟

دشمن از این مجالس ضربه ها خورده است و به دنبال حيله است که
با کاهش جمعیت، به این مجالس ضربه بزند.

یک نمونه برای این سخن ما، اعتراف «فرانسیس فوکویاما» است.
فرانسیس فوکویاما پژوهشگر و تاریخ نگار ژاپنی الاصل تبعه آمریکا و
نویسنده کتاب معروف «پایان تاریخ» و از متفکران عرصه نو محافظه کار،
در کنفرانسی با عنوان «بازشناسی هویت شیعه» به سال ۱۳۶۷ شمسی که
بخشی از آن در ایران هم منتشر شده، می گوید: «شیعه پرنده ای است که
افق پروازش بسیار بالاتر از تیره های ماست؛ پرنده ای که دو بال دارد، یک
بال سبز و یک بال سرخ. بال سبز این پرنده، «مهدویت و عدالت خواهی»
و بال سرخ او «شهادت طلبی» است که «ریشه در کربلا» دارد. این دو
بال، شیعه را فنا ناپذیر کرده است. شما نمی توانید انسانی را تسخیر
کنید که مدعی است کسی خواهد آمد که در اوج ظلم و جود، دنیا را پر از
عدل و داد خواهد کرد. شیعه با این دو بال، افق پروازش بسیار بالاست و
تیره های زهر آگین سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، اخلاقی و... به آن
نمی رسد. این پرنده زرهی به نام «ولایت پذیری» به تن دارد که با آن زره
قدرتش دوچندان می شود.^۱

قربان سیدالشهدا علیه السلام بشویم که چه شاهکار اثر گذاری درست کرد که
هنوز که هنوز است اسلام با آن نفس می کشد و دشمنان بشر را به کابوس
وامی دارد.

حامی خیمه ها!

حامی واقعی فرزندان حسین علیه السلام و اهل خيام، ابوالفضل العباس علیه السلام

۱. «نظر فوکویاما و مهدویت»، پایگاه جامع فرق ادیان و مذاهب، دسترسی در:
<https://www.adyannet.com/fa/news/۱۳۹۵/۲۱۳۴۳>.





بود. عباسی که همه چیز خود، حتی جاننش را وقف اباعبدالله علیه السلام کرد. مگر امام زمان علیه السلام نفرمودند: «الْمُوَاسِي أَخَاهُ يَنْفِسُو» عباس غم گسار و غم خوار حسین علیه السلام است. عباس جان نثار برادر است! حامی حسین علیه السلام است! نگهبان خیمه های حسین علیه السلام است! با جان خودش از حسین علیه السلام و بچه های حسین علیه السلام محافظت می کند! نوشته اند تا زمانی که عباس علیه السلام محافظ و نگهبان خیمه ها بوده، کسی جرئت نزدیک شدن به خیام را نداشته است!

امشب شب تاسوعاست! شب علمدار حسین علیه السلام! از همین جا بیاییم دل ها را ببریم به آن خیابان باصفایی که برای عاشقان کربلا نامی آشنا دارد! بین الحرمین! چقدر این روزها دلمان برای بین الحرمین تنگ شده است! اجازه بدهید از زبان اباعبدالله علیه السلام درد دلی کنیم با آقا قمر بنی هاشم!

عرضه بداریم: عباسم! برادرم! یاورم!

تا تو بودی خیمه ها آرام بود

دشمنم در کربلا ناکام بود

تا تو بودی من پناهی داشتم

با وجود تو سپاهی داشتم

تا تو بودی خیمه ها غارت نشد

بعد تو کس حافظ یارت نشد

تا تو بودی چهره ای نیلی نشد

دست ها آماده سیلی نشد

تا تو بودی دست زینب باز بود

بودنت بهر حرم اعجاز بود

تا که مشکت پاره و بی آب شد

دشمن پرکینه ات شاداب شد

صبح ولادت عباس، امیرالمؤمنین علیه السلام دستان عباس علیه السلام را بوسید. روز عاشورا هم راوی می‌گوید که دیدم ابی‌عبدالله علیه السلام هنوز به علقمه نرسیده، به سرعت از اسب پیاده شد. چیزی از روی زمین برداشت و شروع کرد به بوسیدن! می‌بوسید و به چشمانش می‌مالید و گریه می‌کرد. خدایا! مگر ابی‌عبدالله علیه السلام قرآن پیدا کرده است؟ چه چیزی را می‌بوسد؟ خوب نگاه کردم دیدم دستان قلم شده عباس علیه السلام است که به چشمانش می‌مالد و می‌بوسد!

لذا وقتی بالای سر عباس علیه السلام رسید، ناله زد: «الآن إنكسر ظهري!»
(عباسم! پشتم شکست.)

دشمنت کشت، ولی نور تو خاموش نشد

آری! آن جلوه که فانی نشود، نور خداست

الا لعنة الله على القوم الظالمين ...

The background is a dense, repeating pattern of golden-brown floral and vine motifs on a light cream color. In the center, there is a square frame with ornate, symmetrical corner and side decorations. Inside this frame is a solid red circle. Above the circle, at the top center of the frame, is a small, intricate golden-brown medallion with a pointed top and complex internal patterns.

مجله کهم

سفره همیشه باز!

«نگاهی به عبادت‌های سیدالشهدا علیه السلام و نقش خانواده حسین علیه السلام در این عبادت‌ها. تبیین نقش خانواده و فرزندان در رشد معنوی انسان با نگاهی به عبادت‌های سیدالشهدا علیه السلام در کربلا»

عجب عبادتی کردی حسین علیه السلام!

عصر روز نهم، وقتی عمر بن سعد دستور حمله را از عبیدالله بن زیاد دریافت کرد، به سمت خیمه‌های ابا عبدالله علیه السلام نزدیک شد. همین‌که امام علیه السلام متوجه منظور او شد، به برادر خود فرمود: «يَا عَبَّاسُ! اِزْكَبْ بِنَفْسِي أَنِّي، اِزْجَعْ إِلَيْهِمْ، فَإِنْ اسْتَطَعْتُ أَنْ تُؤَخِّرَهُمْ إِلَى عُدْوَةٍ وَتَدْفَعَهُمْ عَنَّا الْعَشِيَّةَ، لَعَلَّنَا نُصَلِّيَ لِرَبَّنَا اللَّيْلَةَ وَنَدْعُوهُ وَنَسْتَغْفِرُهُ»^۱ (عباس جان! جان حسین به فدایت! سوار شو، به سوی آنان برو و اگر توانستی آن‌ها را متقاعد کن که مهلتی به ما بدهند و جنگ را تا فردا به تأخیر بیندازند؛ تا امشب را با خدای خود خلوت و رازونیاز کنیم و نماز بخوانیم و استغفار کنیم. خدا می‌داند که من حسین، نماز و قرآن و دعا و استغفار را دوست دارم.)

آن شب، شب عبادت پسر فاطمه علیه السلام و یاران بی نظیرش بود. نوشته‌اند: «لَهُمْ دَوِيُّ كَدَوِيِّ النَّحْلِ»^۲ (زمزمه‌ای مانند صدای زنبور عسل داشتند.) یعنی آن قدر مشغول رازونیاز با خدای خود بودند که زمزمه‌هایشان مانند صدای زنبور در صحرا می‌پیچید. علامه مجلسی رحمه الله در بحار الانوار نقل می‌کند: «مَا بَيْنَ رَاكِعٍ وَ سَاجِدٍ وَ قَائِمٍ وَ قَاعِدٍ»^۳ (هرکسی به هر نحوی که هست، مشغول عبادت خدای متعال است.)

شب، شب عبادت است، شب رازونیاز با خدای متعال است، شب بندگی حسین علیه السلام و یاران حسین علیه السلام است؛ اما در کنار قرآن و رازونیاز با خدا، ابا عبدالله الحسین علیه السلام به کار دیگری هم مشغول شدند که قابل توجه



۱. میرزا حبیب‌الله هاشمی خوئی، منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة (خوئی)، ج ۱۵، ص ۲۵۳.
۲. سید بن طاووس، لهوف، ص ۹۴؛ محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۹۴.
۳. محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۹۴.

است. نافع بن هلال، از اصحاب باوفای امام علیه السلام می گوید: «دیدم نیمه های شب، مولای ما حسین علیه السلام از خیمه بیرون آمد. دیدم آقا دارد همه مواضع جنگی را حساب شده نگاه می کند.» بزرگ ترین فرمانده جنگ است حسین علیه السلام! بررسی مواضع جنگی و مراقبت از خیمه ها، یکی از اعمال و دغدغه های اباعبدالله علیه السلام است. بنابه نقل معروف، حضرت دور خیمه ها را خندق حفر کردند و داخل آن هم چوب و هیزم ریختند تا ظهر عاشورا آن را آتش بزنند و به این شکل از خیمه ها و زن و بچه های معصوم محافظت کنند. حسین علیه السلام می داند روز عاشورا و عصر عاشورا چه اتفاقی خواهد افتاد. حتماً ابی عبدالله علیه السلام دغدغه بچه ها را داشته اند، حتماً به فکر رباب و سکینه، علی اصغر و قاسم، رقیه و نازدانه های دیگر هم بوده اند. حتماً حسین علیه السلام به فکر پاهای کوچک رقیه بوده اند؛ شاید ابی عبدالله علیه السلام داشته خارهای بیابان را جمع می کرده تا رقیه اذیت نشود. اصلاً مگر می شود، نور مطلق، محبت و مهربانی مطلق و نماد عطوفت، بچه ها را فراموش کند!

عرض کردیم شب عاشورا، شب عبادت و رازونیا اباعبدالله الحسین علیه السلام است؛ اما سؤالی که اینجا مطرح می شود این است که ابی عبدالله علیه السلام که شب آخر را برای عبادت فرصت می گیرد، چرا نیمه های شب به غیر از نماز و قرآن خواندن مشغول کار دیگری می شود؟ آیا امام کاری غیر از عبادت در این زمان حساس و قیمتی انجام می دهد؟! آیا حضرت به کار کم ارزشی مشغول می شود؟! آیا حسین علیه السلام کاری را در کنار نماز و قرآن به عنوان عبادت قرار داده است؟ اگر مشغول رسیدگی به اوضاع خیمه ها و کندن خندق است، اگر عباس علیه السلام، دلاورترین یارش را تا لحظه آخر برای خیمه ها نگه می دارد، اگر عباس علیه السلام را مدافع حرم می کند و کنار سکینه و رقیه و کودکانش نگه می دارد، اگر برای آب آوردن برای بچه ها، شیر میدان جنگ، فرزند علی علیه السلام را در کنار خود نگه می دارد، برای این است که فرزندان و خانواده اش اذیت نشوند؛ آیا در این زمان کم، در شبی که برای عبادت

مهلّت خواسته‌اند، این کار حسین بن علی علیه السلام عبادت است؟ این خدمت به فرزندان و خانواده هم برای حضرت عبادت است؟!

برای پیدا کردن پاسخ این سؤال مهم و اساسی باید ببینیم معنای عبادت چیست. خداوند در قرآن می‌فرماید: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾^۱ (و جن و انس را نیافریدم جز برای آنکه مرا بپرستند). انسان را جز برای عبادت خلق نکرده‌ام و یگانه مأموریت همه موجودات، عبادت خداست.

در نگاه اول وقتی از عبادت خدا حرفی زده می‌شود، یاد نماز و روزه می‌افتیم؛ اما زمانی که نگاهی به روایات اهل بیت علیهم السلام می‌کنیم، باب جدیدی به رویمان باز می‌شود. آری! معنای عبادات با آنچه برخی از ما تصور می‌کردیم، متفاوت است؛ مفهوم عبادت فراتر از نماز، دعا و... است! عبادت خدا، هر عملی است که در آن رضایت خدا در نظر گرفته شود؛ عبادت خدا، هر گفته‌ای، هر نوشته‌ای و هر خواسته‌ای است که به نیت خدا انجام شود. گوهر عبادت‌ها یکی است و آن با خدا و برای خدا بودن است؛ ولی جلوه کردن آن عبادت به گونه‌های مختلفی بوده و در زمینه‌های متفاوتی خودنمایی می‌کند.

عبادت شیرین

با این معنای عبادت است که متوجه می‌شویم خدمت به خانواده و فرزندان، نه تنها عبادت محسوب می‌شود، بلکه جزو بالاترین عبادت‌هاست و جزو شیرین‌ترین عبادت‌هاست. بعضی عبادت‌ها سخت است؛ مثل روزه گرفتن، جهاد کردن و...؛ اما **فرزندخواهی، فرزندآوری و خدمت به او یک عبادت شیرین** است و این حقیقت دین حسین علیه السلام و راه حسین علیه السلام است. بچه‌ات را ببوسی و به تو ثواب بدهند؟! او را نوازش کنی و نزد فرشته‌ها بالایت ببرند؟! برای روزی خانواده‌ات تلاش کنی، آن را مانند





جهاد در راه خدا بدانند و اگر در این راه کشته شوی، شهیدت بدانند؟! اگر در خانه کمک کنی ثواب‌های عجیب و غریب برایت بنویسند؟! **عجب خدای دوست‌داشتنی دارد حسین (ع)**! خیلی شیرین است؛ انسان با محبت به فرزندش، هم لذت می‌برد و هم برایش ثواب می‌نویسند! برای همین است که می‌گوییم کارابی عبدالله (ع) هم عبادت بود؛ امام حسین (ع) هم آن شب و روز عاشورا با خدمتی که به فرزندان خود کرد، درواقع سر سفره عبادت خدا نشسته بود.

در روایت است: «الكَادُّ عَلَى عِيَالِهِ كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»^۱ (آنکه برای خانواده خود تلاش می‌کند مانند مجاهد در راه خداست.) نکند تابه حال سوراخ دعا را گم کرده بودیم و هرجایی دنبال رسیدن به خدا می‌گشتیم الا در خانه خودمان و سر سفره فرزندانمان! خدا ما را سر خوب سفره‌ای نشانده است! امشب که شب عاشوراست، هرچه بگویم شما دلتان می‌رود در میان روضه‌های حسین (ع). یعنی اگر دختر سه ساله‌ات را ببوسی خدا و فرشته‌ها به تو لبخند می‌زنند، اگر نوزاد شیرخوارها را آرام کنی، تحویلت می‌گیرند و ثوابت می‌دهند، اگر خواهر را تا خیمه مشایعت کنی، به تو افتخار می‌کنند؛ اما امان از روز عاشورا و عصر عاشورا! چه بوسه‌ای به سه ساله حسین (ع) زند! چه آرامشی به شیرخواره هدیه دادند!

عبادت، به جز خدمت به خانواده نیست!

بیایید امشب معنای عبادت را بهتر و دقیق‌تر مورد توجه قرار بدهیم. مصرعی در بوستان سعدی آمده که همه ما آن را شنیده‌ایم و هزاران بار نیز تکرار کرده‌ایم. "عبادت، به جز خدمت خلق نیست!" این شعر برای شکستن انحصار عبادت در نماز و روزه و ذکر است؛ نه برای نفی آن‌ها. باور کنید این مصرع، دقیقاً معنای این حرف مهم و حکمت قیام ابا عبدالله (ع) است که برای برپایی دین و تشکیل حکومت دینی و به دغدغه نجات مردم

از ظلم قیام فرموده‌اند. روایتی هم در مورد خدمت به خلق است که پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «کسی که هر روز به امور مسلمانان همت نگمارد، مسلمان نیست.»^۱ همین یک روایت برای ارزش این موضوع کافی است؛ البته خدمت به خلقی که در مسیر قرب الهی باشد و الا خدمت به مردم برای مردم، به درد نمی‌خورد.^۲

نکته مهمی که از بیان این شعر دنبال می‌کردیم آن است که منظور از خدمت به مردم، خدمت به خانواده هم هست؛ خدمت به زن و بچه هم هست؛ باید باور کنیم که خدمت به اهل و عیال هم عبادت است؛ باید باور کنیم که یکی از مهم‌ترین، پرکاربردترین و جدی‌ترین مصادیق خدمت به خلق، خدمت به خانواده است؛ عبادتی بزرگ، حساس، پرتکرار و سرنوشت‌ساز! مسیر اصلی تقرب به خداوند متعال در بستر خانواده است؛ یعنی در تعامل با افراد تکراری‌ای که هر روز آن‌ها را می‌بینی و شاید محبت‌کردن به آن‌ها، دیگر برایمان سخت شده باشد. برای همین شاید بتوان گفت: «عبادت به جز خدمت به خانواده نیست!»^۳

نردبان صعود!

دو دیدگاه در مورد معنای عبادت و اینکه خدمت به خانواده و فرزندان هم می‌تواند عبادت باشد یا نه، وجود دارد:

۱. عده‌ای همانند امام حسین ﷺ فرزند صالح و تربیت و تلاش برای آن را عبادت سطح بالا و سفره ویژه و تمام‌نشدنی لطف و محبت خداوند به خود می‌دانند.

خداوند متعال در آیات ۶۳ تا ۷۴ سوره فرقان، دوازده صفت از صفات ویژه عباد الرحمن و بندگان ویژه را بیان می‌کند؛ یازدهمین ویژگی این مؤمنان راستین آن است که توجه خاصی به تربیت فرزند و خانواده

۱. «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ» (الکافی، ج ۲، ص ۱۶۳).

۲. رک، حجة الاسلام والمسلمین حاج شیخ محمدحسن وکیلی.

۳. علیرضا پناهیان، خانواده خوب، دسترسی در:

خویش دارند و چنین می‌گویند: «وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ» (پروردگارا از همسران و فرزندان ما کسانی قرار ده که مایه روشنی چشم ما گردد!)

«قرة اعین» معادل نورچشم است؛ کنایه از کسی که مایه سرور و خوشحالی است و منظور این بندگان از اینکه در دعای خود درخواست می‌کنند که همسران و ذریه‌شان قرة اعین ایشان باشد، این است که موفق به طاعت خدا و اجتناب از معصیت او شوند و در نتیجه از عمل صالح آنان، چشم ایشان روشن گردد.^۱ در نگاه امام حسین (علیه السلام) فرزندان «قرة اعین» یعنی نورچشم هستند. این یک نظر و دیدگاه است.

پلکان سقوط!

۲. عده دیگری هم هستند که داشتن فرزند را پلکان سقوط می‌دانند و خیال می‌کنند که فرزند در هر صورت مانع ارتقا و رشد معنوی زندگی انسان است و تنها فرزندان‌شان سر سفره آن‌ها هستند.

وقتی به آن‌ها گفته می‌شود که فرزند بیاورید؛ خانه با چندین فرزند نورانی‌تر، باصفا تر و بابرکت تر است، می‌گویند بچه مانع عبادت ماست، ما را از خدا دور می‌کند و عاقبت به شر می‌شویم. از وقتی بچه دار شدیم از همه چیز افتاده‌ایم، نه از مسجد خبری هست و نه توانسته‌ایم مشهد برویم و نه کربلا!!

عبادتِ سامری!

حسن بصری یکی از زهاد ثمانیه است؛ یعنی یکی از هشت زاهد معروف زمان خودش. حسن بصری، فقیه، مفسر، واعظ و از شاگردان جابر بن عبدالله انصاری بود. سید تن از صحابه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را درک کرد. آن قدر حسن بصری محو در عبادت بود که هیچ کس حق نداشت

۱. سید محمد باقر موسوی همدانی، ترجمه المیزان، ج ۱۵، ص ۳۳۹.

در مجلس او حرف از سیاست و امور دنیوی بزند؛ اگر کسی چنین کاری می‌کرد، سریعاً می‌گفت: از دنیا حرف نزن!

نقل شده است: «كُنَّا إِذَا أَتَيْنَا الْحَسَنَ، لَانْتِشَالُ عَنْ خَبَرٍ وَلَا نَتَخَبَّرُ بِشَيْءٍ وَ إِنَّمَا كَانَ فِي أَمْرِ الْآخِرَةِ»^۱ (وقتی کنار حسن بصری بودیم، از مسائل اجتماعی هیچ حرفی نمی‌زدیم؛ نه حرفی می‌زدیم و نه سؤال می‌پرسیدیم؛ چون در جلسه ایشان مذموم یا ممنوع بود کسی درباره اخبار دنیا و اوضاع و احوال مردم سخن بگوید. فقط باید بحث آخرتی انجام می‌شده است.)

کدام یک از ما دوست دارد مثل حسن بصری چنین عباداتی داشته باشد؟! به چنین مقامی رسیدن آرزوست؟!!

حسن بصری هر چیزی که مانع عبادت است را از سر راه خود کنار می‌گذاشته است. همین حرفی که الآن بعضی‌ها دارند می‌زنند را آن زمان حسن بصری می‌زد! مردم از خدمت امام زین العابدین علیه السلام پرسیدند: آقا جان! حسن بصری گفته است که فرزند نیاورید، **فرزند موجب گرفتاری** است؛ اگر بماند تربیت کردن یا نگه‌داری اش یک بلایی است و اگر برود غمش دل آدم را می‌گیرد که این هم یک بلایی است و او شما را از خداپرستی باز می‌دارد.^۲ یعنی فرزند مانع عبادت شما می‌شود!

امام سجاد علیه السلام فرمودند: «حسن بصری اشتباه کرده! **فرزند بیاورید، اگر از دنیا رفت در آن دنیا برای شما یک شفیعی است و اگر اینجا بود یک دعاکننده‌ای برای شما است.**» زین العابدین علیه السلام امام است! یک امام می‌گوید حسن بصری فقیه مفسر قرآن، اشتباه کرده! امام زین العابدین علیه السلام معنای واقعی عبادت را می‌فهمد یا حسن بصری؟ امام سجاد علیه السلام فرمودند که فرزند تو دعاکننده برای توست؛ یعنی کمک‌کننده برای عبادت و رشد و تعالی. این نگاه واقعی دین است به فرزند و فرزندآوری!



۱. ابن سعد کاتب و اقدی، طبقات الکبری، ج ۷، ص ۱۲۳.
 ۲. «عَنِ الْحَسَنِ التُّبْرِيِّ أَنَّهُ قَالَ يَنْشَأُ الْوَلَدُ إِنْ عَاشَ كَذِبِي وَإِنْ مَاتَ مَدَنِي قَبْلَ أَنْ يَكُونَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ عليه السلام فَقَالَ كَذَبَ وَالْوَلَدُ يَنْفَعُ الشَّيْءَ الْوَلَدُ إِنْ عَاشَ قَدْ عَاشَ حَاضِرٌ وَإِنْ مَاتَ فَشَفِيعٌ سَابِقٌ» (سعید بن هبه الله قطب الدین راوندی، دعوات راوندی، ص ۲۸۵).



همین حسن بصری در زمان حکومت امیرالمؤمنین علی علیه السلام جوانی نارس بود. پس از پایان جنگ جمل و فتح بصره به دست ارتش امام، هنگامی که امام در میان هیاهوی مردم و موج جمعیت وارد بصره می شد، در لابه لای مردم، جوانی را دید که قلم و لوحی در دست دارد و چیزهایی را یادداشت می کند؛ حضرت با صدای بلند او را صدا زد که چه می کنی؟ حسن بصری جواب داد که آثار شما را یادداشت می کنم، تا پس از شما برای مردم بازگو کنم. امام علیه السلام در اینجا جمله ای فرمود که جالب و قابل توجه است؛ فرمود: «أَمَّا إِنَّ لِكُلِّ قَوْمٍ سَامِرٍ وَ هَذَا سَامِرِي هَذِهِ الْأُمَّةِ...»^۱ (مردم آگاه باشید که هر قوم و ملتی يك سامری دارد که با تزویر خود و با چهره مذهبی خویش، جامعه را از مسیر واقعی خود منحرف می کند و این حسن بصری سامری این امت است!) سامری مردی بود که پیروان حضرت موسی علیه السلام را به گوساله پرستی دعوت کرد و سبب گمراهی گروهی از آنان شد. حسن بصری هم، چنان خدمتی به دستگاه بنی امیه کرد که به گفته یکی از محققین اگر زبان حسن بصری و شمشیر حجاج نبود، حکومت مروانی در گهواره زنده به گور می شد! در مورد این شخصیت علامه مجلسی رحمه الله می گوید: «حسن بصری از کسانی بود که به امیرالمؤمنین علی علیه السلام کینه ورزیده و حضرت را نکوهش می کرد! اجازه بدهید مجدداً سؤال را تکرار کنم؛ کدام یک از ما دوست دارد مثل حسن بصری چنین عباداتی داشته باشد؟!

فتنه فرزندان!

نکته دیگری که زیاد مطرح می شود در مورد فتنه بودن فرزندان است. برخی می گویند: مگر نشنیده اید که قرآن به روشنی می فرماید فرزندان شما فتنه^۲ هستند! با این حساب، چرا باید فرزندان بیشتری به دنیا آوریم؟ این سؤال به خاطر برداشت غلطی است که از معنای کلمه فتنه

۱. احمد بن علی طبرسی، الإحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۱، ص ۱۷۲.
 ۲. «وَاغْلَبُوا أَمَّا أَقْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ» (انفال، آیه ۲۸).

برداشت شده است. فتنه در فارسی، بار معنایی منفی به خود گرفته است و فکر می‌کنند بچه فتنه و شر و... است؛ اما فتنه در اینجا به معنای آزمایش است. معنای آیه این است که **یکی از مهم‌ترین و حساس‌ترین ابزار آزمایش فرزند است**. خداوند آنان را به اموال و فرزندان آزمایش می‌کند، تا اینکه کسی که از این رزق خدا ناخشنود است و کسی که راضی به این رزق و خشنود از آن است معلوم شود؛ نه اینکه بچه فتنه و شر است و باید از آن پرهیز کرد.

آزمایش‌های سخت آدم‌ساز است و **یکی از سخت‌ترین آزمایش‌ها، آزمایش با خانواده است**، حسین علیه السلام با فرزندانش بالا می‌رود، با علی‌اصغر نورانیتش بیشتر می‌شود؛ با وداع با رقیه و سکینه بالا و بالاتر می‌رود؛ برای همین است که هرچه ظهر عاشورا نزدیک می‌شد امام علیه السلام نورانی‌تر می‌شدند. ما هم با آزمایش از طریق فرزندانمان می‌توانیم بزرگ و کامل شویم.

بهشت‌آفرین

قدرت این سفره بهشت‌ساز و بهشت‌آفرین را ببینید! امام صادق علیه السلام فرمودند که موسی بن عمران به خدای متعال عرض کرد: «یا رَبِّ اَئِیَّ الْاَعْمَالِ اَفْضَلُ عِنْدَكَ؟» (پرودگارا! کدام عمل نزد تو برتر است؟) قال: «حُبُّ الْاَطْفَالِ» (فرمود: دوست داشتن کودکان).^۱

برخی آدم‌ها از روی ناشی‌گری برای رسیدن به بهشت، سخت‌ترین مسیرها را دنبال می‌کنند؛ در حالی که خداوند کارهای بسیار ساده و راحت را برای رسیدن به بهشت قرار داده است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «مَنْ بَكَى صَبِيًّا لَهُ فَارْضَاهُ حَتَّى يُسَكِّنَهُ، اَعْطَاهُ اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ مِنْ الْجَنَّةِ حَتَّى يَرْضَى»^۲ (هر کس کودک گریان خود را راضی کند تا آرام شود، خداوند از بهشت، آن قدر به او می‌دهد تا راضی گردد).

۱. حسین بن محمد تقی نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۱۱۴.
۲. محمد حسین کاشف الغطاء، الفردوس، ج ۳، ص ۵۴۹، ح ۵۷۱۵.

تعداد فرزندان امام و علما

توجه داشته باشیم که بسیاری از اولیاء الهی تعداد زیادی فرزند داشتند. فرزندان امام حسین علیه السلام در تاریخ از ۶ تا ۱۰ نفر ذکر شده است.^۱ بزرگان مختلفی سراغ داریم که دارای تعدّد فرزند بوده و خانواده خوش جمعیت و کاملی داشته‌اند و این زیادبودن تعداد فرزندان، نه تنها مانع از معنویات و کارهای روزانه آن‌ها نشد، بلکه از نظر معنوی به قلّه رسیدند و از نظر تألیفات و... هم زبانزد همه شدند؛ مثل علامه مجلسی که بعضی‌ها تعداد فرزندان ایشان را ۱۳ نفر می‌دانند، در عمر ۷۳ ساله خویش، بیش از یکصد کتاب به زبان فارسی و عربی نوشت که تنها یک عنوان آن بحارالانوار است با ۱۱ جلد و عنوان دیگر مرآة العقول با ۲۶ جلد. کوه عرفان آیت‌الله سیدعلی قاضی بیش از ۱۵ فرزند^۲، امام خمینی علیه السلام ۸ فرزند (که ۳ نفر آن‌ها در کودکی فوت کردند، ولی ۵ نفرشان بزرگ شدند)، مقام معظم رهبری ۶ فرزند؛ و یا در مورد بانو مجتهد امین باینکه ۸ فرزند داشت ولی از نظر معنویت در اوج بودند و کلاس‌ها و جلسات متعددی داشتند و حدود ۹ کتاب از ایشان به چاپ رسیده است. البته این تعداد فرزندان به اقتضای آن دوران بوده است؛ اما تعدّد فرزند نه تنها نمی‌تواند مانع فعالیت‌های عبادی بشود، بلکه می‌تواند انسان را برای قرب الهی و توفیقات بالاتر یاری کند. با وجود مشکلات دوران قدیم و کمبود امکانات، از جهاتی این کار سخت‌تر بوده؛ اما باز هم مانع از رشد و موفقیت این بزرگواران نشده است.

این سفره جمع‌نشدنی است!

فرق است بین اینکه انسان عبادت کند یا اینکه عابد پرورش دهد؛ کسی که خودش عابد باشد در خودش خلاصه می‌شود و دومی یعنی

۱. محمد محمدی‌ری شهری، دانشنامه امام حسین علیه السلام، بر پایه قرآن، حدیث و تاریخ، ج ۱، ص ۳۵۷.
۲. غفاری، فلسفه عرفان شیعی، ص ۱۶۳؛ یادنامه عارف کبیر، ص ۶.

پدری که فرزند صالحی را تربیت کند تا قیامت سر سفره بابرکت فرزند خود می‌نشیند. اگر کسی زرنگ باشد باید آینده‌نگری کند و به فکر روزهایی که دستش از این دنیا کوتاه می‌شود نیز باشد؛ روزی می‌رسد که دستان از این دنیا کوتاه می‌شود. مگر چقدر می‌خواهی عمر کنی تا عبادت کنی؟! با به جا گذاشتن فرزند صالح، سفره‌ای تمام نشدنی برای خودت پهن می‌کنی؛ چراکه فرزند باقیات الصالحات است؛ یعنی با داشتن فرزند صالح تا قیام قیامت می‌توانی عبادت کنی و پرونده رشد و عبادتت باز است.

از پیامبر ﷺ نقل کردند که حضرت عیسیٰ علیه السلام از کنار قبری می‌گذشتند که صاحبش عذاب می‌شد. مدتی گذشت تا آنکه آن حضرت نوبتی دیگر از کنار همان قبر عبور کردند اما دیگر از عذاب خبری نبود. حضرت علتش را از خداوند سؤال می‌کنند و خداوند می‌فرماید، فرزند این مرد بالغ شد و پس از آن راهی را اصلاح کرد و به یتیمی جا داد. به خاطر عمل فرزند این مرد در دنیا، پدر از عذاب در برزخ نجات یافت.^۱ لذا اگر کسی به دنبال تقرب الهی و بهشت برین و آخرت خودش هم باشد، این راه بهترین مسیر برای رسیدن به این اهداف است؛ چراکه کارش ضریب پیدا می‌کند و تکثیر می‌شود و این مهم‌ترین برکت نسل است.

سیر بلای ما!

اگر کسی زندگی را فرصتی برای جمع‌آوری زاد و توشه برای آخرتش می‌داند، خوب است که متوجه باشد که امام صادق علیه السلام فرمود: «إِنَّ اللَّهَ لَيَرْحَمُ الْعَبْدَ لِيَشَدَّ حُبُّهُ لَوْلَاهُ»^۲ (بدون تردید، خداوند بر بنده خود به خاطر شدت محبت به فرزندش رحم می‌کند). همچنین پیامبر نور رحمت فرمود: «قَبِّلُوا أَوْلَادَكُمْ فَإِنَّ لَكُمْ بِكُلِّ قُبْلَةٍ دَرَجَةٌ فِي الْجَنَّةِ مَا يَبْنَ

۱. نعمت‌الله جزائری، داستان پیامبران یا قصه‌های قرآن از آدم تا خاتم، ص ۵۹۱.

۲. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۶، ص ۵۰، ح ۵.





كُلُّ دَرَجَتَيْنِ خَمْسِمِائَةِ عَامٍ^۱ (کودکانتان را زیاد ببوسید که به ازای هر بوسه‌ای که به گونه فرزندت می‌زنی خداوند به اندازه پانصد سال راه، درجه‌ای در بهشت برای تو می‌دهد.) و این برای ما یعنی نردبان صعود، بچه را بزرگ کردن و پایش سوختن و ساختن، گریه کردن و خندیدن، بیمار شدن و تیمار کردن، همه‌اش را می‌خرند؛ خوب هم می‌خرند!

عجب معامله‌ای!

دختر امام علیه السلام می‌گوید از شیطنت بچه‌ام به امام علیه السلام شکایت کردم. در پاسخ گفتند: «من حاضرم ثوابی را که از تحمل شلوغی فرزندت می‌بری با تمام ثواب عبادات خودم عوض کنم». این نکته قابل توجهی است که گاهی از ثواب‌هایی که می‌بریم، غافلیم. آن‌هم امام خمینی علیه السلام که یک‌تنه دنیا را به هم ریخته است، ببینید وارد چه معامله‌ای می‌شود! می‌خواهد ثواب عباداتش را بدهد و ثواب تحمل سختی‌ها و شیطنت‌های بچه‌داری را بگیرد. خیلی جالب است! حالا کمی به تعریف خود از عبادت نگاهی بیندازید. گویا ما راه رسیدن به سعادت را گم کرده‌ایم؛ یا بهتر بگوییم راه‌های میانبر را رها کرده‌ایم. حسین جان! الآن کمی از حکمت کارهایت دارد برایمان روشن می‌شود؛ داریم کم‌کم متوجه می‌شویم چرا با شیرخواره و سه‌ساله و بچه‌هایت آمدی!^۲

عبادت‌های کربلایی!

ارباب ما اگر دعا بخواند در حال عبادت است، اگر نماز بخواند در حال عبادت است، اگر سکنه را ببوسد و بر روی پایش بنشانند در حال عبادت است، اگر دل‌واپس بچه‌ها باشد و به زینب علیها السلام بگوید که من ذکر می‌گویم و تا زمانی که صدای من می‌آید من زنده‌ام از خیمه‌ها بیرون نیایید،^۳ باز

۱. حسن بن فضل طبرسی، مکارم الأخلاق، ص ۲۲.

۲. سید محمد کاظم سجادی، مهدی سیرت، ص ۳۸.

۳. «نوشته‌اند ابا عبد الله علیه السلام در حملات خودش نقطه‌ای را در میدان مرکز قرار داده بود؛ مرکز حملاتش آنجا بود. مخصوصاً نقطه‌ای را امام انتخاب کرده بود که نزدیک خیام حرم باشد و از خیام حرم خیلی دور

در حال عبادت است، اگر ارباب من و شما عاشق شادکردن بچه هاست، در حال عبادت است؛ اما یک سوآلی برای من پیش آمده است؟!

بچه ها را نترسانید!

چرا در کربلا کسی به فکر شادکردن بچه های حسین (علیه السلام) نیست؟ شادکردن آن ها پیشکش، چرا در دل بچه های حسین (علیه السلام) رعب و وحشت انداخته اند؟ چرا خبری از لبخند و نوازش نیست؟ چرا به جای آن فریاد است و تازیانه؟ آه! بمیرم برای گوش و گوشواره!

می گویند بچه ها را نترسانید، حتی به شوخی هم آن ها را نترسانید. چقدر بچه های حسین (علیه السلام) را ترسانند! مگر آن ها چه گناهی کرده بودند؟! بچه بودن که گناه نیست! نکند بچه حسین (علیه السلام) بودن جرم است؟! کسی حق ندارد حتی بچه های کافران را بترساند، بچه های حسین (علیه السلام) که جای خود دارند! گاهی صدای نعل اسب، صدای نعل اسب پدر است؛ بابا برگشت! این صدا برای بچه ها شوق انگیز است. گاهی صدای نعل اسب، صدای نعل اسب غریبه است؛ این صدا برای بچه ها هرچقدر نزدیک تر باشد و تندتر، رعب انگیزتر است.

ای وای! از وقتی که بچه ها بفهمند صدای نعل اسب، صدای نعل اسب دشمن است؛ دشمنی که پدر را کشته و حالا به قصد غارت آمده است!

حالا که قرار است شب عاشورا برای غریبی حسین (علیه السلام) گریه کنیم، بهتر است پای روضه ای بنشینیم که روضه غریبی بچه های حسین (علیه السلام) هم هست؛ روضه ای که مادرش این روضه را دوست دارد. روضه، روضه و داع است! به راستی که تلخ ترین لحظات روز عاشورا، لحظه و داع اباعبدالله (علیه السلام)

نباشد؛ به دو منظور. يك منظور اینکه می دانست که این ها چقدر نامرد و غیرانسانند؛ این ها همین مقدار حمیت ندارند که لااقل بگویند که ما با حسین طرف هستیم، پس متعرض خیمه ها نشویم. می خواست تا جان در بدن دارد، تا این رگ گردنش می جنید، کسی متعرض خیام حرمش نشود. حمله می کرد و از جلوی او فرار می کردند، ولی زیاد تعقیب نمی کرد؛ برمی گشت مبدا خیام حرمش مورد تعرض قرار بگیرد. دیگر اینکه می خواست تا زنده است اهل بیتش بدانند که او زنده است. نقطه ای را مرکز قرار داده بود که صدای حضرت می رسید. وقتی که برمی گشت، در آن نقطه می ایستاد، فریاد می کرد: «لاخول و لا فؤة الا باللو القلیع العظیم». وقتی که این فریاد حسین (علیه السلام) بلند می شد، اهل بیت (علیه السلام) سکونت خاطری پیدا می کردند و می گفتند آقا هنوز زنده است. امام (علیه السلام) به اهل بیت (علیه السلام) فرموده بود تا من زنده هستم هرگز از خیمه ها بیرون نیایید (مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۱۷، ص ۱۱۶).



با اهل خيام است. همه یاران شهید شدند و حسین علیه السلام تنها مانده. آمد کنار خیمه ها صدا زد: «يَا شَكِيَّةُ! يَا فَاطِمَةَ! يَا زَيْنَبُ! يَا أُمَّ كَلْثُومَ! عَلَيَّكَ مِنِّي السَّلَامُ...» ای زن و بچه های حرم! حسین هم رفت! خدا حافظ! بچه ها دور بابا حلقه زدند؛ تا فهمیدند بابا می خواهد برود و برنگردد. همه ناله هایشان بلند شد. یکی می گوید بابا ما غریبیم! یکی می گوید عمو ما را تنها نگذار! یکی می گوید داداش، زینب بی تو می میرد! بچه ها طاقت دوریت را ندارند!

امام حسین علیه السلام [هنگام وداع] فرمود: «جامه ای برایم بیاورید که مورد علاقه کسی نباشد، تا آن را زیر لباس هایم بپوشم تا کسی مرا برهنه نکند.» لباس کهنه ای برای حضرت آوردند که حضرت زیر لباس هایش پوشیدند.

ابی عبدالله علیه السلام روانه میدان شد. زینب آرام بود تا موقعی که صدای ناله برادرش را شنید آمد بیرون از خیمه ها. هی صدا می زد وای برادرم! وای حسینم! آمد بالای تل زینبیه نگاه کرد، دید شمر روی سینه برادر نشسته. او میدوید و من میدویدم

او سوی مقتل من سوی قاتل

او میکشید و من میکشیدم

او خنجر از کین من ناله از دل

او میبرد و من میبریدم

او از حسین سر، من از حسین دل

اللعنة الله على القوم الظالمين ...

کتابنامه

۱. قرآن کریم.
۲. شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه (للصبحي صالح)، ۱، قم: هجرت، ۱۴۱۴ ق.
۳. ابن ابی الحديد، عبد الحميد بن هبة الله، شرح نهج البلاغه لابن أبي الحديد، محمد ابو الفضل ابراهيم، ج ۲، ۱، قم: مكتبة آية الله المرعشي النجفي، ۱۴۰۴ ق.
۴. ابن ابی جمهور، محمد بن زين الدين، عوالي اللئالي العزيزية في الأحاديث الدينية، مجتبى عراقی، ج ۱، قم، ۱۴۰۵ ق.
۵. ابن بابويه، محمد بن علی، مقتل الحسين عليه السلام به روایت شيخ صدوق، محمد صحتی سردرودی، ۱، تهران: هستی نما، ۱۳۸۴ ش.
۶. ابن بابويه، محمد بن علی، الأمالي (للصدوق)، ۶، تهران: کتابچی، ۱۳۷۶ ش.
۷. ابن بابويه، محمد بن علی، علل الشرائع، ج ۱، ۱، قم: کتابفروشی داورى، ۱۳۸۵ ش.
۸. ابن بابويه، محمد بن علی، من لا يحضره الفقيه، علی اکبر غفاری، ج ۳-۴، ۲، قم: دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۳ ق.
۹. ابن حزم اندلسی، جمهرة أنساب العرب، ۱، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۸ ق.
۱۰. ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب عليه السلام (لابن شهر آشوب)، ج ۴، ۱، قم: علامه، ۱۳۷۹ ق.
۱۱. ابن صوفی نسابه، المجدي في أنساب الطالبیین، ۲، قم:

مرعشی نجفی، ۱۴۲۲ق.

۱۲. ابن طاووس، علی بن موسیٰ، *الہوف علی قتلی الطفوف*،

ترجمہ فہری زنجانی، ۱، تہران: جہان، ۱۳۴۸ش.

۱۳. ابن قولویہ قمی، جعفر بن محمد، *کامل الزیارت*، ۱،

نجف اشرف: دارالمرتضویہ، ۱۳۵۶ش.

۱۴. ابومخنف کوفی، لوط بن یحییٰ، *وقعة الطف*، ۳، قم:

جامعہ مدرسین، ۱۴۱۷ق.

۱۵. ابومخنف، لوط بن یحییٰ، *مقتل ابی مخنف*، جواد سلیمانی،

قم: مؤسسہ آموزشی امام خمینی رحمۃ اللہ علیہ، ۱۳۸۰ش.

۱۶. اردبیلی، احمد بن محمد، *زبدہ البیان فی احکام القرآن*، ۱،

تہران: المکتبۃ الجعفریۃ لإحياء الآثار الجعفریۃ، بی تا.

۱۷. آبی، منصور بن حسین، *نثر الدر فی المحاضرات*، ج ۱، بی جا،

بی نا، بی تا.

۱۸. بحرانی، ہاشم بن سلیمان، *مدینۃ معاجز الأئمة الإثنی عشر*،

ج ۴، ۱، قم: مؤسسہ المعارف الاسلامیہ، ۱۴۱۳ق.

۱۹. بحرانی اصفہانی، عبد اللہ بن نور اللہ، *عوالم العلوم والمعارف*

والأحوال من الآیات والأخبار والأقوال (مستدرک سیدۃ النساء

إلی الإمام الجواد)، موحد ابطحی اصفہانی، محمد باقر، ج ۱۱،

قم: مؤسسۃ الإمام المہدی عجّل اللہ تعالیٰ فرجہ الشریف،

۱۴۱۳ق.

۲۰. برقی، احمد بن محمد بن خالد، *المحاسن*، جلال الدین

محدث، ج ۱، ۲، قم: دارالکتب الإسلامیۃ، ۱۳۷۱ق.

۲۱. بلاذری، احمد بن یحییٰ، *أنساب الأشراف*، ج ۳، ۲، بیروت:

- دارالفکر، ۱۴۱۷ق.
۲۲. بوستان سعدی.
۲۳. پاینده، ابوالقاسم، نهج الفصاحة؛ مجموعه کلمات قصار حضرت رسول ﷺ، چ ۴، تهران: دنیای دانش، ۱۳۸۲ش.
۲۴. تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، غرر الحکم و درر الکلم، چ ۲، قم: دارالکتاب الاسلامی، ۱۴۱۰ق.
۲۵. جابری، محمد علی، عموقاسم، چ ۱، قم: انتشارات کتابک، ۱۳۹۹ش.
۲۶. جزائری، نعمت الله بن عبدالله، داستان پیامبران یا قصه های قرآن از آدم تا خاتم، ترجمه یوسف عزیزی، چ ۱، تهران: انتشارات هاد، ۱۳۸۰ش.
۲۷. جعفریان، حبیب، نیمه پنهان ۲، روایت فتح، ۱۳۹۷ش.
۲۸. جمعی از نویسندگان، با کاروان حسینی، ترجمه عبدالحسین بینش، چ ۱، قم: زمزم هدایت ۱۳۸۶ش.
۲۹. جمعی از نویسندگان، پژوهشی پیرامون شهدای کربلا، قم: زمزم هدایت، ۱۳۸۵ش.
۳۰. حسینی طهرانی، سید محمد محسن، کاهش جمعیت ضربه ای سهمگین بر پیکر مسلمین، چ ۲، مشهد: موسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلامی، ۱۳۸۵ش.
۳۱. حسینی کاکی دشتی، سید عبدالله، باب الحوائج حضرت علی اصغر علیه السلام، قم: موعود اسلام، ۱۳۸۸ش.
۳۲. حسینی زبیدی واسطی، سیدمرتضی، تاج العروس من جواهر القاموس، ج ۲، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۴ق.



۳۳. خمینی، روح الله، صحیفه / امام، ج ۷، ۱۴۰۶، چ ۵، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمۃ الله علیه، ۱۳۸۹ ش.
۳۴. دیلمی، حسن بن محمد، *إرشاد القلوب إلى الصواب (للدیلمی)*، ج ۱، قم: شرف الرضی، ۱۴۱۲ ق.
۳۵. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، *مفردات ألفاظ القرآن*، صفوان عدنان داوودی، ج ۴، چ ۱، دمشق: دار القلم - الدار الشامیة، ۱۴۱۲ ق.
۳۶. رسول جعفریان، *قصه ای درباره سقوط اندلس و انعکاس آن به عنوان "تاریخ" در ایران*، قم: نشر مورخ، ۱۳۹۶ ش.
۳۷. سبزیان علی اکبر، *زندگی به سبک روح الله*، چ ۳۶، مشهد: الشمس، ۱۳۹۲.
۳۸. سجادی، سید محمد کاظم، *مهدی سیرت*، چ ۱، قم: جمال، ۱۳۸۴ ش.
۳۹. سماوی، محمد، *ابصار العین فی انصار الحسین علیهم السلام*، محمد جعفر طبسی، قم: مرکز الدراسات الاسلامیه لممثلیه الولی الفقیه فی حرس الثورة الاسلامیه، ۱۳۷۷ ش.
۴۰. سمیعی، یونس، «متن روضه روشمند و مستند»، دسترسی در: پیام رسان ایتا، بی تا.
۴۱. شعیری، محمد بن محمد، *جامع الأخبار*، چ ۱، نجف اشرف: المطبعة الحیدریة، بی تا.
۴۲. شمس الدین محمد بن احمد الذهبی، *تاریخ الاسلام*، ج ۱۷، چ ۲، بیروت: دار الکتب العربی، ۱۴۱۳ ق.
۴۳. شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، *وسائل الشیعة*، ج ۲۰

- ۲۱، ۵۰، ۱، قم: مؤسسة آل البيت عليهم السلام، ۱۴۰۹ق.
۴۴. صالح قاسمی، یک نان آوریشتر (پاسخ به شبہات به افزایش جمعیت و فرزندآوری)، ۱، چ، تهران: خیزش نو، ۱۳۹۷ش.
۴۵. صدیقی، مرضیہ، نگاہی به روند جهانی جنبش زنان و موقعیت زن، دسترسی در کتاب نقد ۱۳۷۸، شماره ۱۲.
۴۶. طباطبایی، محمدحسین، ترجمہ تفسیر المیزان، محمدباقر موسوی، ج ۱۵-۱۶-۲۰، ۵، چ، قم: جامعہ مدرسین حوزه علمیہ قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۴ش.
۴۷. طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج علی اهل اللجاج، ج ۱، چ ۱، مشهد: مرتضی، ۱۴۰۳ق.
۴۸. طبرسی، حسن بن فضل، مکارم الاخلاق، سید حبیب الله موسوی، چ ۲، قم: حبیب، ۱۳۸۶ش.
۴۹. طبرسی، فضل بن حسن، اعلام الوری باعلام الہدی (ط-القدیمیہ)، تهران: دارالکتب الاسلامیہ، بی تا.
۵۰. طبری، محمد بن جریر، تاریخ الأمم و الملوک، ج ۵، چ ۲، بیروت: دار التراث، ۱۳۸۷ش.
۵۱. طریحی، فخرالدین بن محمد، المنتخب فی جمع المرائی والخطب المشتهر ب (فخری)، علی نضال، ج ۱، بیروت: مؤسسہ الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۲۴ق.
۵۲. طریحی، فخرالدین بن محمد، المنتخب فی جمع المرائی والخطب المشتهر ب (فخری)، علی نضال، ج ۱، بیروت: مؤسسہ الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۲۴ق.



۵۳. طوسی، محمد بن الحسن، تهذیب الأحکام (تحقیق خراسان)، ج ۶، چ ۴، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ق.
۵۴. طوسی، محمد بن الحسن، مصباح المتهجد و سلاح المتعبد، چ ۱، بیروت: مؤسسة فقه الشیعة، ۱۴۱۱ق.
۵۵. عباسی ولدی، محسن، ایران جوان بمان، چ ۲، قم: جامعه الزهراء، ۱۳۹۴.
۵۶. عباسی ولدی، محسن، در میان روضه هایت زندگی کردن خوش است، چ ۲، قم: آیین فطرت، ۱۳۹۸.
۵۷. عباسی ولدی، محسن، فانوس دانایی، چ ۱، قم: آیین فطرت، ۱۳۹۶ش.
۵۸. علوی، سید علی اصغر، امضای کوچک، چ ۱، تهران: انتشارات سدید، ۱۳۹۵ش.
۵۹. علوی، سید علی اصغر، جای خالی؛ مروری بر رفتارهای تشکیلاتی حضرت عباس علیه السلام، محمد عبدالحسین زاده و میلاد موحدیان، چ ۳، تهران: بسیج دانشگاه امام صادق علیه السلام، ۱۳۹۸ش.
۶۰. فتال نیشابوری، محمد بن احمد، روضة الواعظین و بصیره المتعظین (ط - القديمة)، ج ۲، چ ۱، قم: انتشارات رضی، ۱۳۷۵ش.
۶۱. فقیه بحر العلوم، محمد مهدی، ابراهیم مجاب مدفون در حائر حسینی، تهران: مشعر، ۱۳۹۳ش.
۶۲. فولادی، مجید، کاهش جمعیت آخرین راهبرد غرب؛
۶۳. فهیمی، سید مهدی، فرهنگ جبهه، محسن مهرآبادی، ج ۱،

- چ ۴، تهران: فرهنگ گستر، صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران (سروش)، ۱۳۸۳ ش.
۶۴. قاسمی، صالح، *من قاتل نیستم؛ جمعیت و فرزندآوری از منظر شریعت*، تهران: خیزش نو، ۱۳۹۶.
۶۵. قطب الدین راوندی، سعید بن هبة الله، *الدعوات؛ سلوة الحزین*، چ ۱، قم: مدرسه امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، ۱۴۰۷ ق.
۶۶. قمی، شیخ عباس، *مفاتیح الجنان*.
۶۷. القندوزی حنفی، سلیمان بن ابراهیم، *ینابیع المودة لدوی القربی*، ج ۲، قم: دارالاسوه و الطاعة و النشر، ۱۴۲۲ ق.
۶۸. کاشف الغطاء، محمد حسین، *الفردوس الاعلی*، محمد علی قاضی طباطبایی و محمد حسین طباطبایی، ج ۳، چ ۲، قم: مطبعة رضایی، ۱۳۷۲ ق.
۶۹. کشی، محمد بن عمر، *اختیار معرفة الرجال*، مهدی رجایی و محمد باقر بن محمد میرداماد، ج ۲، چ ۱، قم: موسسه آل البيت علیهم السلام لاحیاء التراث، ۱۴۰۴ ق.
۷۰. کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، ج ۲-۳-۴-۵-۶، چ ۴، تهران: دارالکتب الإسلامية، ۱۴۰۷ ق.
۷۱. گروهی از نویسندگان، *تاریخ امام حسین علیه السلام = موسوعة الإمام الحسين علیه السلام*، ج ۵، تهران: سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی، دفتر انتشارات کمک آموزشی، ۱۳۷۸ ش.
۷۲. لیثی واسطی، علی بن محمد، *عیون الحکم والمواعظ (الیثی)*، حسین حسنی بیرجندی، چ ۱، قم: دار الحديث، ۱۳۷۶ ش.



۷۳. مازندرانی، ابن شهر آشوب، مناقب آل اُبی طالب علیهم السلام، ج ۴،
چ ۱، ص ۱۱۲، قم: انتشارات علامه، ۱۳۷۹ق.
۷۴. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۴۴، ۴۵، ۶۷، ۶۸، ۷۱،
۷۴، ۷۵، ۸۴، ۹۵، چ ۲، بیروت: دار إحياء التراث العربی،
۱۴۰۳ق.
۷۵. مجلسی، محمدباقر بن محمد تقی، زندگانی حضرت زهرا علیها السلام
(ترجمه جلد ۴۳ بحار الانوار)، محمد جواد نجفی، چ ۱، تهران:
اسلامیه، ۱۳۷۷ش.
۷۶. محدث قمی، شیخ عباس، منتهی الآمال فی تواریخ النبی و
الآل، ج ۱، چ ۱، قم: دلیل، ۱۳۷۹ش.
۷۷. محدث قمی، منتهی الآمال فی تواریخ النبی و آل، ج ۲، چ ۱،
قم: دلیل، ۱۳۷۹ش.
۷۸. محدثی، جواد، فرهنگ عاشورا، چ ۱، قم: باقری، ۱۳۷۴ش.
۷۹. محمد اصغری نژاد، سرداران بی سر، چ ۱، سبط النبی،
۱۳۸۷ش.
۸۰. محمدی ری شهری، محمد، دانشنامه امام حسین علیه السلام بر
پایه قرآن، حدیث و تاریخ، جمعی از نویسندگان، ج ۱-۶، چ ۳،
قم: دارالحديث، ۱۳۸۸ش.
۸۱. محمدی ری شهری، محمد، میزان الحکمة، ج ۷-۱۳-۲۱،
چ ۱۱، قم: مؤسسه علمی فرهنگی دارالحديث، سازمان چاپ
و نشر، ۱۳۸۹ش.
۸۲. محمدی ری شهری، محمد، الصحيح من مقتل سيد الشهداء
و اصحابه علیهم السلام، ج ۱، چ ۳، قم: مؤسسه علمی فرهنگی

- دارالحديث، سازمان چاپ و نشر، ۱۴۳۴ ش.
۸۳. محمدری شهری، محمد، حکمت نامه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، ج ۷، ۲، قم: موسسه علمی فرهنگی دارالحديث، سازمان چاپ و نشر، ۱۳۸۷ ش.
۸۴. مرکز تنظیم و نشر آثار آیت الله بهجت، رحمت واسعه، قم: البهجة، ۱۳۹۵ ش.
۸۵. مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب و معادن الجواهر، ج ۲، بیروت: دارالمعرفه، بیتا.
۸۶. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۱۷-۱۹-۲۳، ۸، قم: صدرا، ۱۳۷۲ ش.
۸۷. مفید، محمد بن محمد، الاختصاص، علی اکبر غفاری، محمود محرمی زرنندی، ج ۱، قم: المؤتمر العالمي لالفية الشيخ المفید، ۱۴۱۳ ق.
۸۸. مفید، محمد بن محمد، الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج ۲، ۱، قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.
۸۹. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۱۲-۲۴، ۱۰، تهران: دارالکتب الإسلامية، ۱۳۷۱ ش.
۹۰. نوری، حسین بن محمد تقی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۴ و ۱۵، قم: موسسه آل البيت عليهم السلام، ۱۴۰۸ ق.
۹۱. واقدی، ابن سعد کاتب، الطبقات الکبری، ج ۷، ۲، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۸.
۹۲. وصیت نامه شهید سردار حاج قاسم سلیمانی

۹۳. ویل دورانت، *لذات فلسفه*، ترجمه عباس زریاب، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۵ ش.
۹۴. هاشمی خویی، میرزا حبیب الله، *منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة (خوئی)*، حسن حسن زاده آملی و محمدباقر کمره‌ای، ج ۱۵ و ۱۸، چ ۴، تهران: مکتبه الإسلامية، ۱۴۰۰ ق.
۹۵. یاحسینی، سیدقاسم، *بار دیگر نادر*، چ ۱، تهران: فاتحان، ۱۳۹۴ ش.
۹۶. یزدی حائری، علی بن زین العابدین، *الزام الناصب فی اثبات الحجة الغائب*، ج ۲، چ ۱، لبنان: موسسه الاعلمی، ۱۴۲۲ ق.
۹۷. *از مادری قهرمان قایقرانی تا مامان بودن برای پینگیل*، دسترسی در: مشرق، ۱۱ مرداد ۱۴۰۰.
۹۸. *«اعتراف دیر هنگام سازمان ملل به نسل‌کشی داعش علیه شیعیان در عراق»*، ایرنا، دسترسی در: خبرگزاری جمهوری اسلامی، ۲۱ اردیبهشت ۱۴۰۰.
۹۹. *«ایران در ۳۰ سال آینده به پیرترین کشور جهان تبدیل می‌شود!»*، دسترسی در: تسنیم، ۲۹ اردیبهشت ۱۳۹۹.
۱۰۰. *«ایران سریع‌ترین نرخ کاهش جمعیت تاریخ بشر را دارد»*، دسترسی در: همشهری، ۲۳ بهمن ۱۳۹۱.
۱۰۱. *«برای "کاهش جمعیت" جایزه گرفتیم و پزدادیم که پدر مردم را درآوردیم!»*، دسترسی در: خبرگزاری تسنیم، ۱۴ مهر ۱۳۹۹.
۱۰۲. *«برنامه کشورهای دنیا برای افزایش جمعیت چیست؟»*، دسترسی در: باشگاه خبرنگاران جوان، ۷ خرداد ۱۳۹۹.

۱۰۳. «بزرگ‌ترین نصیحت علامه طباطبایی رحمه الله»، دسترسی در: خبرگزاری رسمی حوزه، ۱۰ مرداد ۹۹.

۱۰۴. «بسته شدن "پنجره جمعیتی ایران" طی ۳۰ سال آینده چه تبعاتی برای کشور دارد؟»، دسترسی در: تسنیم، ۲۰ تیر ۱۴۰۰.

۱۰۵. «بیانات آیت‌الله خامنه‌ای در دیدار/اقشار مختلف مردم»، دسترسی در: پایگاه دفتر حفظ و نشر آثار آیت‌الله خامنه‌ای، ۲۳ تیر ۱۳۷۲.

۱۰۶. «بیانات در دیدار جمعی از بانوان برگزیده کشور، در آستانه میلاد باسعادت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام»، دسترسی در سایت: پایگاه حفظ و نشر حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، ۳۰ فروردین ۱۳۹۳.

۱۰۷. «بیانات در همایش ده‌ها هزار نفری «خدمت بسیجیان» در ورزشگاه آزادی»، دسترسی در: دفتر حفظ و نشر حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، ۲۱ مهر ۱۳۹۷.

۱۰۸. «پاستور و قدردانی از مادر»، دسترسی در: پایگاه اطلاع رسانی حوزه، ۱۹ فروردین ۱۳۹۷.

۱۰۹. «پیامدهای تک‌فرزندی در خانواده و جامعه» دسترسی در: باشگاه خبرنگاران جوان، ۹ شهریور ۱۳۹۲.

۱۱۰. «تصاویر مری زن کاراته ایران، جهانی شد»، دسترسی در: برترین‌ها، ۱۰ شهریور ۱۴۰۰.

۱۱۱. «چرا "ابراهیم مجاب" در کنار حرم ابا عبد الله به خاک سپرده شده؟»، دسترسی در: جهان نیوز، ۸ شهریور ۱۳۹۳.

۱۱۲. «خشنودی خدا یا خشنودی مردم؟»، دسترسی در:





خبرگزاری رسمی حوزه، ۱۲ مرداد ۱۳۹۰.

۱۱۳. «داستان خلبان شدن شهید عباس بابایی»، دسترسی در:

پایگاه اطلاع‌رسانی فرهنگ ایثار و شهادت، ۱۹ تیر ۱۳۹۶.

۱۱۴. «داستان ماشاءالله نجار (استاد پناهیان)»، آپارات، دسترسی

در: سایت آپارات.

۱۱۵. «داستان نابغه ساختن مادر/ دیسون از فرزندش»، دسترسی

در: بیتوته، بی تا

۱۱۶. «رابطه اشتغال و تحصیل با زندگی مشترک و فرزندآوری»،

دسترسی در: آپارات، بی تا.

۱۱۷. «راز موفقیت حاج قاسم از زبان هم‌زمش»، دسترسی در:

خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران ۱۳۱۳، ۲۵ دی.

۱۱۸. «سالانه ۳۰۰ هزار سقط جنین غیرقانونی در ایران انجام

می‌شود»، دسترسی در: خبرگزاری تسنیم، ۸ خرداد ۱۴۰۰.

۱۱۹. «سیاست‌های تشویقی کشورهای مختلف برای افزایش

جمعیت»، دسترسی در: موسسه پژوهشی درمانی احیای طب

جامع ایرانیان.

۱۲۰. «شاهرخ ضرغام: لاتی که اسطوره شد»، دسترسی در:

ره‌یافته، ۲۹ فروردین ۱۳۹۳.

۱۲۱. «شرح حدیث/ خلاق»، دسترسی در: دفتر حفظ و نشر آثار

آیت‌الله العظمی خامنه‌ای، ۵ آذر ۱۳۹۵.

۱۲۲. «فریب بزرگ با کلیدواژه «کنترل جمعیت»/ ایران ۶ سال

دیگر چقدر جمعیت دارد؟»، دسترسی در: خبرگزاری فارس،

۲۰ تیر ۱۴۰۰.

۱۲۳. «فضای مجازی چگونه بر زندگی ما تأثیر می‌گذارد؟/

قورباغه آب‌پز نباشیم!»، دسترسی در: خبرگزاری فارس، ۱۸ مرداد ۱۳۹۹.

۱۲۴. «فیلم کامل برنامه جمعیت با حضور دکتر مریم اردبیلی»، دسترسی در: برنامه ثریا، ۲۱ مرداد ۹۴.

۱۲۵. «گفتگو با مادر شهید محمد منصوری»، دسترسی در: ورامین سیتی، ۱۹ خرداد ۱۳۹۳.

۱۲۶. «گفت‌وگو با یک خانواده ۱۸ نفره آمریکایی/ فهرستی که باز هم ادامه دارد...»، دسترسی در: خبرآنلاین، ۵ شهریور ۱۳۹۸.

۱۲۷. «گفت‌وگو با یک خانواده ۱۹ نفره آمریکایی؛ فهرستی که باز هم ادامه دارد»، دسترسی در: خبرآنلاین، ۵ شهریور ۱۳۹۸.

۱۲۸. «گفت‌وگوی خواندنی با «مادر چهار شهید» روستای شهیدآباد»، دسترسی در: پایگاه تحلیلی خبری شیرازه، ۱۹ تیر.

۱۲۹. «لیست اسامی شهدای ترور»، دسترسی در: سایت هایلیان؛ پایگاه خبری تحلیلی تروریسم.

۱۳۰. «ماجرای شهیدی که مردم مسخره‌اش می‌کردند»، دسترسی در: مشرق، ۱۷ اردیبهشت ۱۴۰۰.

۱۳۱. «مادرانی که سربازان امام را در گهواره تربیت کردند»، دسترسی در: پیام زن - خردادماه سال ۱۳۹۲ شماره ۲۵۵.

۱۳۲. «مازنی‌ها پدران‌ترین مردم کشور هستند»، دسترسی در: خبرگزاری تسنیم، ۹ تیر ۱۳۹۲.

۱۳۳. «مردی که ۱۶ بار پای پیاده به حج رفت، اما حسین علی‌اکبر را کشت» دسترسی در: سایت تبیان، ۴ مهر ۱۳۹۶.

۱۳۴. «میزان/افزایش سالمندان کشور ۳ برابر رشد جمعیت است»،
دسترسی در: خبرگزاری جمهوری اسلامی، ۸ مهر ۱۳۹۹.
۱۳۵. «میزان/افزایش سالمندان کشور ۳ برابر رشد جمعیت
است»، دسترسی در: خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران ۱۳۱۳،
۸ مهر ۱۳۹۹.
۱۳۶. «نظر فوکویاما و مهدویت»، دسترسی در: پایگاه جامع فرق
ادیان و مذاهب، ۱۵ آذر ۱۳۹۵.
۱۳۷. «هزینه نگهداری از سالمندان اقتصاد ایران راله خواهد
کرد!»، دسترسی در: خبرگزاری تسنیم، ۱۸ اردیبهشت ۱۴۰۰.
۱۳۸. «بیانات در ارتباط تصویری با نمایندگان یازدهمین دوره
مجلس شورای اسلامی، ۲۲ تیر ۱۳۹۹.
۱۳۹. «بیانات مقام معظم رهبری در دیدار اقشار مختلف مردم،
۲۳ تیر ۱۳۷۲.
۱۴۰. پناهیان، علیرضا، خانواده خوب، دسترسی در: بیان
معنوی، بی تا.
۱۴۱. دکتر طاهره لباف، برنامه درانتهای الوند، دسترسی در:
تلویزیون، ۳۱ خرداد ۱۴۰۰.
۱۴۲. صالح قاسمی، «ایران در آستانه افتادن در تله باروری/ فقط
۸ سال فرصت برای نجات از بحران جمعیت»، دسترسی در:
همشهری، ۱۴ شهریور ۱۴۰۰.